



Ketabton.com

بناغلی رئیس دولت

از شفاخانه مرکزی اردوی جمهوری بازدید کردند

در کشور

طلبان اریتریا ادامه داشت جبهه آزادی بخش اریتریا اعلام کرد که پیشنهادات جدید اریس آبابا را برای مذاکره بین طرفین رد کرده است. ۴- حوت:

اندراگانندی صدراعظم هندگفت: در داخل حزب کانگرس آنکشور فعالیت جریان دارد تا او را از قدرت بردارند و شخصی دیگر را به جای وی منسوب سازند.

آهائنده رویتر از پشاور اطلاع میدهد که دیروز یو لیس حداقل بیست محصل رادر شهر های مختلف ایالت سندتوقیف نموده است و از یک تعداد پوهنتون ها و مکاتب عالی سندوشهر های دیگر اسلحه بدست آورده است. ۵- حوت:

در عمان اعلام شده که در اردن برای اولین بار به زنان آسکشرر نیز اجازه رای دهی در انتخابات پارلمانی داده شده است.

در واشنگتن محکمه مخصوص رسیدگی به قضیه واترگیت سه نفر از مشاورین نزدیک حکومت سابق ریچارد نکسن را به میعاد های مختلف حبس محکوم کرد.

کمیته حقوق بشر موسسه ملل متحد سیاست اسرائیل رادر مقابل عربهای مقیم مناطق اشغالی بشدت مورد انتقاد قرار داده و متذکر شده که اسرائیل در این مناسقات از مقررات حقوق بشر تغلف ورزیده است.

۶- حوت:

طوری که از کراچی اطلاع رسیده است متعلمین کتاب آن شهر دیروز علیه انحلال حزب عوامی ملی و حبس رهبران آن اظهارات شدیدی بعمل آوردند.

کشف اسلحه توسط پولیس پاکستان در پوهنتونها و پوهنخی های پشتونستان، پنجاب و سند حقیقت نداشته و حکومت پاکستان خود این اسلحه را برای اختناق و به مقصد ایجاد خوف و عراس مردم گذاشته بود.

۷- حوت:

دیروز قوای نظامی پاکستان مانع اجتماع بزرگی شد که در آن شهر از طرف جبهه دیموکراتیک متحد مشتمل از هفت حزب مخالف حکومت پاکستان به طرفداری از حزب عوامی ملی و رهبران آن تشکیل می شد.

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت ده و چهل و پنج دقیقه قبل از ظهر روز شنبه اول حوت از شفاخانه مرکزی اردوی جمهوری بازدید نمودند.

بازدید بناغلی رئیس دولت و صدراعظم از شفاخانه مرکزی اردو که یکی از مجهز ترین شفاخانه ها در منطقه می باشد در حدود دو ساعت رادیر گرفت و در هر قسمت از طرف آمر پروژه و کارکنان داخلی و خارجی توضیحات ارائه میگردد. بناغلی محمد داؤد از پیشرفت کار ساختمانی شفاخانه اظهار رضایت نمودند.

شفاخانه مرکزی اردوی جمهوری که به کمک اقتصادی و تکنیکی کشور دوست اتحاد شوروی در سال ۱۳۴۹ تحت ساختمان گرفته شده است در ماه جوزای سال آینده به پایه اكمال رسیده و بعد از ختم امور منتاژ سامان آلات طبی در ماه قوس سال آینده بستم تجربوی در تمام ساحات آماده فعالیت میگردد.

این شفاخانه که از نگاه شعب طبی مکمل میباشد ظرفیت نهایی بیش از پنجاه مریض را دارا بوده برای تمام اردو از صاحب منصبان عالی رتبه تا افراد و رجال برجسته دولتی اختصاص یافته است.

دیپلوم انجنیر عبدالقدیر آمر پروژه ساختمان شفاخانه مرکزی اردوی جمهوری گفت: امید است در نیمه دوم سال آینده تمام شعب طبی شفاخانه فعال گردیده و در خدمت اردو قرار گیرد. همچنان در نظر است از این شفاخانه بجهت یک مرکز اکادمی و تحقیقاتی طبی عسکری استفاده شود.

سومین یورد کمیتهت مطالعه و تحفظ خواص ارنی نباتات منطقه شرق میانه توسط بناغلی فضل الرحیم رحیم معین وزارت زراعت و آبیاری امروز در هتول انترکانتی ننتال افتتاح گردید. در این یورد نمایندگان کشورهای افغانستان عراق، ایران، سوریه و ترکیه اشتراک دارند.

۷- حوت:

به اساس پیشنهاد صدارت عظمی تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری بناغلی رئیس دولت و صدراعظم دیپلوم انجنیر محمد کبیر باحفظ رتبه وزیر بحیث رئیس یورد اقتصادی صدارت عظمی مقرر شده است.

در خارج

۳- حوت:

در حالیکه سرتاسر دیشب و اوایل امروز دوزخورد های شدیدی میان نیرو های جبهه و تجزیه



بناغلی محمد نعم نماینده خاص بناغلی رئیس دولت و صدراعظم هنگام عزیمت به صوب نیپال .



دگر جنرال عبدالکریم مستفی لوی درستیز روز نظامی اتحاد شوروی را به آتش نظامی آنکشور تبریک می گوید.



بناغلی فضل الرحیم رحیم معین زراعت و آبیاری حین ایراد بیانیه در هنگام افتتاح سومین جلسه یورد تحفظ و مطالعه خواص ارنی نباتات .



از ستارگان جهان سینمای آلمان

قصه نو یسان معا صر

بهرام و کنیزك



خیا طیکه با معاش هفتگی مبلغ ده افغانی شروع بکار کرد



پیغله عزیز رشاد: در راه احیای معیار های انسانی باید سعی کرد.

کشوری در قاره سیاه



عاج های بگرام از آثار منحصر بفرد جهان است

ماکه قوای انسانی بقدرکافی در اختیار داریم و لازم است آنرا تجویز نمائیم تا مهارت اجرایی بیابند ماکه نیازمند هستیم تا از منابع اقتصادی خود بقدرکافی بهره برداری نمائیم و در نتیجه این دو عامل جهش های دیگر و اقدامات بنیادی را در ساحات متنوع اقتصادی ملی خود رهبری کنیم مشاهده میکنیم که فعالیت دولت مردمی و انقلابی مادرجهت تقویت مبانی و منابع اقتصادی کشور روبه توسعه است و تدابیر و روشهایی را که دولت برای تحلیل مسائل اقتصادی و ارشاد و هدایت اقتصاد جا معه اتخاذ میکند متکی باین تشخیص است که دریانات رهبر انقلاب بوضاحت مطالعه میگردد :

افغانستان از لحاظ اقتصادی کشور است در حال رشد و رفیع این عقب ماندگی مستلزم آنست که گامهای سریع و وسیعی درین زمینه برداشته شود و تحولات بنیادی درین مورد اجرا گردد و یک اقتصاد ملی مستقل، مترقی، هم آهنگ و براساس پلان و بر پایه سیاست و تکنولوژی معاصر باید ایجاد شود دولت جمهوری افغانستان ایجاد صنایع سنگین از قبیل صنایع استخراج معادن، ایجاد صنایع فلزکاری و ماشین سازی، صنایع کیمیاوی و برق را که ضامن پیشرفت سریع اقتصاد و تحکیم استقلال کشور است حائز اهمیت بزرگ می شمارد و در تحت سکتور اقتصاد، دولتی اقدامات جدی را در زمینه مرعی خواهد داشت . تحت این پلان فارم که در طایفه اقدامات جمهوری جوان شاخص تحولات اقتصادی پذیرفته شده است و برای بارور ساختن و تحقق بخشیدن آن خدماتی انجام میابد و یاد در حالت تکوین قرار دارد جهت استحکام بنیاد اقتصادی کشور و بلند رفتن سطح تولید و تنوع درآمدی تولیدی داخلی یک سلسله تشبیهات اقتصادی دیگری هم توسل ورزیده شده که از جمله میتوان احیای بعضی دستگاههای صنعتی را که در نتیجه یک سلسله عوامل منفی متوقف گردیده بود بحساب آورد .

مثلا درین هفته خبری انتشار یافت حاکی از این امر که فابریکه قند ننگرهار پس از چارده سال رکود دوباره فعال میشود. باساس این خبر تاکنون فابریکه میوه سازی کندهار، فابریکه های جینی سازی شاکر، یشمته بافی کابل و شیشه سازی بلجرخنی نیز از حالت توقف و تعطیل نجات یافته است .

باین گونه اقدامات که از یک طرف در جذب بیشتر قوای بشری خدمت میشود و از ضایعات نهایی دزاینگونه موسسات جلوگیری مینماید بافعال ساختن سرمایه و توسعه تولید عواملی را بوجود می آورد که چرخهای صنعتی را در کشور تندتر بحرکت آورده و متناسب به آن اقتصاد جامعه را قدرت تحرك نصیب سازد و باین ترتیب طرق رفاه و آسایش را متدرجا در کشور هموار و هموارتر، وسیع و وسیع تر گرداند .

پیک زودون

افغانستان از لحاظ اقتصادی کشور است در حال رشد و رفیع این عقب ماندگی مستلزم آنست که گامهای سریع و وسیعی درین زمینه برداشته شود و تحولات بنیادی درین مورد اجرا گردد و یک اقتصاد ملی مستقل، مترقی، هم آهنگ و براساس پلان و بر پایه سیاست و تکنولوژی معاصر باید ایجاد شود.

از بیانات رئیس دولت

عوامل تحرك اقتصادی

اکنون که زمینه پیشرفت و رفاهیت ها با انکار ناپذیر جلوه گرمی سازد . ظهور کوکب تابان جمهوریت در کشور ما مساعد گردیده تحولات و ریفورمها در جهتی با اهمیت تر، تابان تر و گرمتر می درخشند هر روز بهتر از روز دیگر در زمینه های مختلف حیات اجتماعی ما آهنگ تحول، ترقی و انکشاف موزون تر بگوش میرسد و شواهد آن زیبا تر در چشم ما و فکر ما خانه میکند .

از اهداف عالی ای که نظام رشید جمهوری ما بخاطر آن انقلاب را آورد و در آرزوی آن فداکارانه و وطنپرستانه پلانیابی تنظیم و عملی میشود فکر و اندیشه بهبود وضع اقتصادی کشور است که بدون شك منبع اصلی و اساس و بنیاد هر ریفورم و ترقی و تحول دیگر، در ساحات دیگر بنیاد است میشود و اهمیت این پندار باشواهدیکه دزدنگی ملل راقیه جهان ملاحظه میگردد آنرا

انکار ناپذیر جلوه گرمی سازد . اگر معارف مترقی آرزو کنیم، اگر زراعت پیشرفته و عصری را طالب باشیم، اگر شاهراههای مودرن، عمارات مجلل و شهرهای عصری بنیاد کنیم، اگر صحت مردم را بهتر سازیم، اگر منابع تولید را انکشاف بخشیم و اگر حرکاتی ازین قبیل را در جوانان تحول و ریفورم و انقلاب بخواهیم انجام بدهیم . اولترازمه باید هسته و محور اصلی این آرزومندی ها تشخیص شود و عامل سازنده و عنصر موثر این همه تمنیات را تقویت بخشیم .

میدانیم محور هسته ای که امکانات هر تحول و نوآوری را میسر میسازد، منابع اقتصادی است و عامل سازنده آن مجریانیست که این چرخ را فعال میسازند و این منبع را تحرك می بخشند که به عنوان افراد جامعه آترامی شناسیم .

مراد طلبی ها

هلال نیمه رنگی از ناخن زمانه در دامن شب سیاه افتاده بود. نگاه پیرمرد بانبروی مرموزی بسوی این لکه حریر که در گریبان افق مغرب نمودار بودرها می شد. دستهای پرچین او پرشیارهای برجسته ای که زمانه در جبین و رخسارش کشیده بود، نزدیک و نزدیکتر می شد. آنگاه که برسم دعا، مقدم ماه نورانیکو میخواست چند قطره اشک میان تارهای ریش پهن و دود زده اش راه خود را هم کرد.

من که از زاویه تکران وضع و حالش بودم، در دلم رفت پیر مرد نیش و مسردای دارد و بسا غم و دردی که می شود از آن مضمون درست کرد، ولی این رخ ظاهر تنها بود، حقیقت آنست که در چنین موارد بعضی در آن لحظاتی که موجودی را آشفته و نالان ریخ و ملالی می یابیم هوس می کنیم راز گنگ و رمز پنهانش را هر طوری باشد از باطن او بیرون سازیم تا با الفیام مطلب باری را که از اندوه روزگار و پریشانی زندگی و ناسازگاری هاییکه سر راه خودمان سبز کرده است سبک سازیم، بسیار دیده ایم کسانی را که بعنوان باری و غمگساری در مصیبت و ماتم، زود تر و نا خواننده به سراغ دوست می جویم و معلوم نمی گشند، چه دریغ که انگیزه اصلی این شیوه ها تسکینی نباشد که به انسان از مشاهده وضع از خود گرفتارتر و آشفته حالت دست میدهد.

بهر حال هر طوری بود در خیال و خاطر او رخنه کردم و در غمخانه دلش راه یافتم. از زبونی های زندگی که برای او دنیا را خراب آباد نامرادی ها و خارزار پریشانی ها ساخته است سخن ها گفت. ... از ناکامی ها و از آرزوهای یکی هم بر سر آورده نشده آنقدر گفت که نزدیک بود چشمانم، تم کشد و تیر غمش در سینه من نیز زخمی را آب بدهد، ولی بغضم رسید اندیشه ای که نویسنده بزرگی به عنوان « آرزو - رقم زده بود، وقتی تصویر آن نوشته در آبگینه خاطر ام افتد موجبایی آورد که او ایلای دلم را بلند نشده در خود بیچید، از آن تصویر عکس بر سر داشتیم و در برابر پیرمرد گذاشتم و گفتم: « گمان نکنید این همه خواهش و آرزوی دل، تنها و احتیاج وجود ما باشد، بیانه ناخوش و ناراضی بودن است. ناله سازی است که دایم در دل ما مینوازد و زاری میکند، ساز بر توار، دل بی ناله، هرگز نخواهد شد.

طالب واقف آن است که در راهی با این طلب، بویان است، آنگاه سرد گریبان نشسته و می نالد، خواهان نیست، برای سیه روز بودن، برده نمی به سر کشیده تا در روشنایی حقیقت، زحمت ورنج وادی عشق و تکلیف را نبیند. این سر گشته تر از ما، فرورود و از غم بر اساس و درد بی مایه یی آرزو طلب، که حصول خوشبختی و رهایی از شامت بخت را از ناخن ماه نو گرگشتا می خواست چون برده ضخیم بخ که در برابر گرمی مطبوع آفتاب آخرین روز های سال بنهار شود از خیال و خاطرش بر خاست ... نگاهی بمن افکند که علی رغم ساعتی پیش بارغم را از شانه هایم بیشتر از اوسبک ساخت و این بار هر دو در حالت از نور امیدو یافتن سر سعادت فرورفتیم ... او گفت ... آری فرزندانم آرزو راه خود را گم نمی کند این ما هستیم که نا

شناخته با این شاهد سعادت ساز، خود دارو برومی سازیم بی آنکه بدانیم چگونه مبارش کنیم، دست و پای خود را در برقی که از اومی جهدمی سوزیم و آنگاه از تکاپومی افتیم ... زندگی دورخ دارد یکی سیاه و ابهام انگیز و دیگر روشن و تابان از امید و صفا، آنکه بیکار و نالان آواره هوس و تمنا می شود در سیاهی و ابهام می رود و مانعش گنگ او را در برده زندگی تماشا می کنیم موجودیست که از طلب و تکاپو، تلاش و تپش بیگانه افتاده و در بیراهه ای که خود سرشته را از کف داده هراسان می شود و آنوقت فکر میکند آرزو ها و تمناها با او سرگرم شده و این همایی ترخ لال سایه خود را از وی دریغ داشته است در حالی که آنطور نیست، مایه خوشی ها و مبعث آرزو ها در دل گوشتها، بزواج افلاک و در ضرورتها ها نموده است اگر از همین راز گول نخوریم، سرگشته یی تنها طلبی از ماه نو نخواهیم شد و بدنبال حقایق همتی بکار می بندیم تا نقش قسمهای مادر دل نرم این سر گشته تر از ما، فرورود و از انواریکه میگویند از خورشید وام میگیرد فروزاتر خواهد تابید.

روزگاری از این معاصره گذشت، در آن لحظاتی که صحبت از ماه شینان فلک یعنی زمینی، پیوسته با امواج رادیو میامیخت و جمعی آنرا می شنیدیم خاطره بر مرد خلوت نشین تداعی شد و اینک که مهتاب شب شانزده در سما سرگردان می لغزد و اقاماری در مدار با او هوراا شده اند، یاد مراد طلبی ها در خیال گرمی کرد باز ب فکر قدیم رفتم در ضمه سرم ندایی ساز کرد با این معنی ... همتی باید که ز سر عالم توان گذشت ...

کابل ۷ حوت «ب» :
وزارت امور خارجه اعلامیه
ذیل را ۶ حوت به نشر
سپرد :

تصمیم حکومت ایالات
متحده امریکا ، مبنی بررفع
تحریم صدور سلاح به پاکستان
موجب تشویش و نگرانی
عمیق حکومت و مردم افغانستان
گردیده است .

این تصمیم ، با ادعای
تشویق صلح و آرا مشی
در منطقه ، مغایرت کامل
داشته و حکومت افغان
نمی تواند قبول کند که آغاز
مجدد ارسال سلاح به پاکستان ،
منجر به برهم خوردن توازن
جز تولید یک فضای متشنج و
خطرناک نتیجه دیگری نخواهد

اعلامیه وزارت امور خارجه افغانستان

قوا و مسابقه تسلیحاتی در این منطقه آسیا نخواهد شد. نزد حکومت افغانستان ، رفع
تحریم صدور سلاح به پاکستان ، مخصوصاً درین موقع که قوای نظامی پاکستان ، عملاً
به شکل بسیار بیرحمانه و اقدام جابرانه ، در مقابل مردم پښتون و بلوچ عمل
نموده ، مایه تآثر عمیق مردم افغانستان و مردمان پښتون و بلوچ گردیده است که
عواقب آن برای استقرار صلح و آرامش درین منطقه دنیا ، به هیچ صورت مفید
نخواهد بود .

همچنان جای تعجب است ، کشوری مانند ایالات متحده امریکا که دایم از حفظ صلح
و آرامش دنیا حرف میزند ، در عمل کاملاً مغایر آن رفتار میکند .

طوریکه حکومت افغانستان بارها اظهار داشته است :

کشورهای در راه انکشاف تنها تحت صلح و آرا مشی میتوانند به انکشاف و ارتقای
وضع اجتماعی و بلند بردن سطح اقتصادی و اجتماعی خود بپردازند .
نه تنها موجب انحراف منابع گرانبهای از این اهداف عالی میگردد ، بلکه
منجر به برهم خوردن توازن جز تولید یک فضای متشنج و خطرناک نتیجه دیگری نخواهد

شاغلی محمد نعیم نماینده خاص رئیس دولت عازم نیپال شد

شاغلی محمد نعیم نماینده خاص شاغلی رئیس دولت
و صدراعظم در اس وقت هیات جهت اشتراک
در مراسم تاجگذاری اعلیحضرت بیراندرا بیر بیکرام
شاه دیوا شاه نیپال قبل از ظهر روز
سوم حوت عازم آنکشور شد .

برای وداع با شاغلی نماینده خاص رئیس
دولت و صدراعظم دکتور محمد حسن شرف
معاون صدارت عظمی اعضای کابینه ، لوی
درستیو بعضی دیگر از جنرالان ارشد اردوی
جمهوری والی کابل و کابل باروال در میدان
هوایی بین المللی حاضر بودند .

سیاست تشدد در پاکستان و وداع

بادمو کراسی برای همیشه

سرمقاله دوشنبه ۷ حوت روزنامه ایس

برادران پښتون و بلوچ خود قرار میگرفت ، از
آنجاست که سیاست مداران کهنه کار و متنفذین
قدرت طلب پاکستان خواستند بایک تیردوفاخته
را نشان بزنند و بیچاره شیرپا و قربانی این
دسیسه و قربانی عوض کردن شرایطی شد که
بو تودر مجلس ترحیم شیرپا و آنرا بصورت
ناخود آگاه اظهار کرد .

اکنون نه تنها مردم جهان بلکه مردم پاکستان
نیز متوجه این دسیسه و دسایس دیگری شده
اند از قبیل پنهان کردن اسلحه در پوهنتونها و باز
کشف آن که با وجود دستکاه قوی پلیسی
حزب مردم یک امر غیر منطقی بنظر میرسد .
شود و هیچانیکه در سراسر پاکستان

است یا پیشروی؟

در صورتیکه بو تو نظام دموکراسی را از
بین میبرد و نشان میدهد که عقیده بی بدموکراسی
ندارد ، سلب این حقوق و آزادیهای اساسی
بشری در پاکستان از طرف کسی که بدموکراسی
معتقد نیست جز اینکه پیشروی بسوی ظلم و
تجاوز و تخطی بر حقوق بشری نام داده شود تعبیر
دیگری نمیتواند داشته باشد .

بو تو میگوید «بحرانات مخض از مرگ یک
شخصیت نشأت نمیکنند این شرایط و دسایس
است که چنین مرگها را دربر دارد»

بلی این اعتراف بسیار صریح است ، بر
داشت مطبوعات معتبر جهان ، مبررین سیاسی

وزور پاکستان دقیق همه از او ضاع کنونی
پاکستان جز این نیست که قتل شیرپا و قتل
عبدالحمید بروی دسیسه مقامات پاکستانی
صورت گرفته است ، دسیسه ایکه برای متشنج
ساختن اوضاع سیاسی در آن مملکت تحریک
احساسات مردم و بدست آوردن بهانه برای
عوض کردن شرایط در پاکستان طرح شده
است .

تا با ایجاد شرایط جدید متنفذین پاکستان و
زعامت افسونگر آنسر زمین و قبای سیاسی را
از بین ببرند ، وداعیه ها و مجادلات و مبارزات
صدساله مردم پښتون و بلوچ را قربانی یکنفر
پښتون نمایند که بو تو آنرا «یک منبع بزرگ
قدرت» برای حزب مردم میخواند .

هیچ بعید نبود که منبع بزرگ قدرت حزب
روزی که موفق میشد رفیق امر و زور قیام سر
سخت فردای خود بو تو را شکست دهد در صف

ذوالفقار علی بو تو صدراعظم پاکستان
موقعیکه راجع به مرگ شیرپا و صحبت میکرد
سمن صرف مساعی برای اغفال ذهن مردم یک
سلسله حقایق را ناخواسته افشاء کرد .

اما مردم پښتوستان و بلوچستان و ملت
پاکستان که این سیاستمدار نیرنگ باز را
حوب میباشند خویش توانستند از گفتاروی
نتیجه گیری کنند .

بو تو گفت : «کشور بایک آزمایش بزرگ
دیگر روبرو است باید دوباره عقب نشینی های
جدید صحبت کرد ، ضیاع شاغلی شیرپا و یک
سایه جبران ناپذیر می باشد با آنهم باید درک
شود که بحرانات از مرگ یک شخصیت نشأت
نمیکنند ، این شرایط و دسایس است که چنین
مرگها را در بر دارد و آن حایز اهمیت حقیقی است .»
ملت پاکستان پوره مستشعر است که چرا
آنکشور بایک آزمایش دیگر روبرو است یعنی
آزمایش نظیر سال ۱۹۷۱ که منجر به تجزیه
ننگهدیدش از پاکستان گردید .

که و کدام سیاست سبب شده است تا بحران
سیاسی سر تا سر پاکستان را فرا گیرد؟

آیا اینهمه بحران تشنج و ناآرامی زاده
سیاست نادرست و مغرضانه و تبعیض طلبانه
زعامت پاکستان نیست ؟

حکو متیکه با پیروی از نیت سوء و از طریق
توسل بظلم و تشدد و پامال نمودن حقوق و آزاد
یهای قانونی افراد از یک آزمایش نتوانست
موفق بدر شود با پیروی از همان اصول سابق
در آزمایش های دیگر نیز سرنوشتی غیر از آن
ندارد!

بو تو از عقب نشینی های جدید سخن زد ،
آیا پامال نمودن حقوق اساسی مردم پښتون
و بلوچ و بازی با آزادی های قانونی ملت پاکستان
از طریق استعمال قوه و زور و وداع دموکراسی
و آوردن دکتاتوری بمنظور تحمیل تفوق سیاسی
حزب مردم و از بین بردن رقیب نیرومند سیاسی
و حزبی یعنی حزب عوامی ملی عقب نشینی

علیه دکتا توری زعامت پاکستان
آغاز شده و مردم بمظاهرات ضد حکومت و بطرفداری
حزب عوامی ملی پرداخته اند نمایانگر از جبار
و نفرت مردم از اعمال و دسایس آن حکومت است .
سوزاندن دفتر پیروان حزب مردم در بازار
شاهی حیدر آباد و حریق یک عمارت محکمه در
سرگوده ، انفلاق بم دریک فابریکه بنومظاهر
دیگر تفر و عکس العمل تشدد حکومت پاکستان
است .

اکنون پاکستان در دوراهی خطیری قرار دارد
عقب نشینی واقعی از سیاست ظلم و زور و راهی
محبوسین سیاسی رقیب و برسمیت شناختن
مجدد حزب عوامی ملی و اعاده دموکراسی در
پاکستان یادوام تشنج و پیشبرد سیاست تشدد
و زور و قبول خطرات بزرگی که تکرار این
آزمایش در قبال دارد .



شاغلی جلال وزیر تجارت در کنفرانس کار در صف دوم از طرف راست نفر چارم



از گل احمد زهاب نوری

رپور تاژ اختصا صی ژوندون از ريفورم بنيادي معارف

معارف ممتوازن

در کشور

معارفی است، که چون مشعلی ذهن اطفال را روشن ساخته و وسیله باشد تادر تربیه و پرورش بنیه‌رماغی جسمی و روحی جوانان از هر حیث مفید واقع گردد.

دولت آرزو دارد تا معارف طوری بی ریزی شود، تا واقعا سطح تربیه اولاد وطن را بلند برده و در ساختمان يك اجتماع سالم که متشکل از افراد نو عبور، وطندوست، مقید به احکام اسلامی و قوا نین مدنی و بالاخره معتقد به عنعنات و ارزش های تاریخی وطن است، مؤثر واقع شود.

پوهاند عبد القیوم می افزاید: سیستم معارف باید طوری تنظیم

همچنان از اتلاف بیپرده دارایی دولت وضایعات کمی و کیفی عرفانی جلوگیری لازم به عمل آید.

وی می افزاید: دولت جمهوری باريفورم جدید معارف، در نظر دارد تا چنین آرزو های دیرینه ملت بر آورده شده و با وارد ساختن تحولات مثبت معارف مطابق خواسته های افغانستان و جوابگویی احتیاجات کشور شود.

البته ناگفته نباید گذاشت که این ريفورم زیر بنای تحولات بنيادی در ساحه عرفانی است و مطابق آن در آینده ريفورمهای دیگری طرح و تنظیم میگردد پوهاند عبد القیوم در برا بر سوالي

بهبتر ساختن کیفیت و کمیت عرفانی، از طریق اصلاح ساختمان معارف از اهداف ريفورم معارف است.

*قوای بشری، مطابق به نیاز مندی و احتیاج کشور عیار میگردد.

*زمینه کسب سواد دایمی، در دوره ابتدایی میسر میگردد.

تحولات عمیقی در سیستم معارف و پروگرام در سی وارد میشود.

پیرامون سیستم معارف در گذشته، میگوید:

معارف افغانستان به اثر انکشاف غیر متوازن، دارای يك سلسله نواقصی بود، که از نگاه کیفیت در سطح پاینتری قرار داشت.

واژ آن بر آورده شدن آرزو های ملی و اجتماعی، انتظار برده نمی شد.

برای اصلاح این نواقص در قدم اول باید تعدیلات اساسی و معقولی

در سیستم تعلیمات دهاتی، ابتدایی، متوسطه، ثانوی و حتی عالی رونما میشد تا هم معارف افغانستان جواب گوی نیاز مندی های کشور به افراد

می شد تا بتواند افغانستان را به اهداف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و دیموگرافی واقعی، به فرصت کوتاهی موفق ساخته و به مشکلات فقر و ناداری، برابلم های بیکاری و اندیشه های جوانان در خصوص آینده شان خاتمه بخشند.

وزیر معارف در باره يك معارف اساسی در کشور میگوید:

سیستم معارف باید طوری طرح میشد، تا وحدت فکر را در میان اجتماع برای مصالح علیای کشور، وحدت ملی و اعتلای وطن را از هر جهت تضمین کند.

بارو یکار آمدن رژیم مترقی جمهوری در کشور يك سلسله تحولات عمیق و بنیادی مطابق خواسته های عصر و زمان، در ساحت اقتصادی اجتماعی و فرهنگی آغاز گردید.

از آنجا بیکه معارف از یکطرف برای بلند بردن سطح دانش عمو می و از سوی دیگر، برای انکشاف سریع و مؤثر اجتماعی و اقتصادی در کشور تأثیر بسزایی دارد، دولت از همان روزی های نخستین استقرار رژیم جمهوری به فکر اصلاح امور تعلیمی و عیار ساختن پروگرامهای درسی مطابق نیاز مندی جامعه و ایجاد عصر و زمان افتاد و کمیته های رابه این منظور مؤلف ساخت ...

اخیرا ريفورم بنیادی معارف، پس از غور و مطالعه مجلس عالی وزرا، کمیته مرکزی تأیید و تصویب گردید. مجله ژوندون طی گفت و شنودهای اختصا صی، با پوهاند عبد القیوم وزیر معارف و داکتر میر عبد الفتاح صدیق معین اول آن وزارت، به جوانب مختلف این ريفورم روشنی می اندازد. پوهاند عبد القیوم وزیر معارف پیرامون ريفورم معارف میگوید:

به میان آوردن يك معارف متوازن در کشور که جواب گوی ضروریات عصر و ممثل خواسته های امروزی باشد از اهداف دولت جوان جمهوری بود. اجتماع امروزی خواهان

فنی، مسلکی و اداری گردیده و از سوی دیگر، تعداد - تعلیم یافتگان به دستگاهها و دوائر دولتی و خصوصی جذب نماید

از وزیر معارف می پرسیم:

ريفورم معارف چگونه تنظیم و بی ریزی شد؟

پوهاند عبد القیوم، درین مورد می گوید:

کمیته های موظف، در خصوص يك ريفورم اساسی، يك سلسله مطالعات و بررسی های عمیقی را انجام داده و نظرات شان را بمقامات مربوط ارایه کردند.

کمیته های موظف نظر دارند که چون اکثر فارغان دوره ابتدایی پس از ختم این دوره، دارای سویه تعلیمی که بتوانند مصدر خدمات مفید و مؤلذبخود، فامیل، جامعه و کشور خود شوند نمی باشند. با در نظر داشت وضع فعلی، سویه عرفانی و شرایط محیطی افغانستان، چنین نتیجه گرفته میشود که مکاتباتی ۲۰،۲۰۱ معلم و مکاتب - ابتدایی اساسی، شاگردان رابه سطح سواد

دایمی رسانیده نتوانسته است.

وزیر معارف پیرامون نظرات کمیته های موظف، علاوه میکند:

کیفیت تعلیمات ثانوی به اثر فقدان معلمان ورزیده ندا شستن

پروگرام های درسی مطلوب، کمبود کتب درسی و رهنمای معلم، لابراتوار

ها سامان و تجهیزات مورد نیاز، بهبودی نیافته است و از همینرو

تعداد فارغان به سرعت و سهولت توسعه یافته و نه تنها جذب شان از

قدرت دوائر و موسسات دولتی و خصوصی بدور است، بلکه مازاد آن

هابه اشغال کار و وظیفه بی آماده نبوده و بیکار می مانند.

لذا مرفوع ساختن این معضل مستلزم آنست تا يك تجدید نظر

بنیادی و واقعی، در هرم ساختمان معارف بعمل آید.

از پوهاند عبد القیوم می پرسیم:

در تعلیمات ابتدایی مطابق ريفورم جدید چه تغییراتی رونمای

شود؟

وی میگوید:

برای اینکه سواد دایمی تأمین گردد و فارغان دوره ابتدایی از نگاه

قدرت جسمانی برای تعقیب تعلیمات ثانوی و فرا گرفتن کورس های



قوای بشری ، مطابق به نیاز مندی و احتیاج کشور عیار میگردد

به همین ترتیب پروگرام پوهنخی‌ها به‌غرض تربیه معلم مطابق به احتیاج معارف عیار میگردد .

همچنان برای کودکان و نوجوانان معلمان اختصاصی تربیه خواهند شد . در پایان این گفت و شنودادز پوهاند عبدالقیوم وزیر معارف می‌خواهد ، تا درباره تطبیق این ریفرم نیز روشنی اندازد ، وی میگوید : برای تطبیق ریفرم ساحت عرانی ، به سویه های مختلف در سراسر کشور سروی گردیده و به اساس نتایج این سروی ، مراحل تطبیق ریفرم ، بصورت تدریجی عملی می‌گردد .

وی می‌افزاید :

معلومات لازم درباره نیاز مندی قوای بشری کشور در سکتورهای مختلف ، برای پنج الی ده سال آینده جمع آوری میگردد ، تا ریفرم مورد نظر طور مؤثر و مثمر هسته گذاری و تطبیق تدریجی شود .

همچنان بادر نظر داشت اصل کیفیت اهداف عمومی معارف و روحیه ریفرم ، نصاب تعلیمی ، پروگرام های درسی ، کتب ، تجهیزات و غیره نیز عیار گردیده و درین ساحت اقدامات جدی بعمل می‌آید ، چنانچه درین ساحت همین اکنون اقداماتی نیز صورت گرفته است .

ارتقای مکاتب دهاتی و ابتدایی به صنف هشت و تعدیل برخی از لیسه های عمومی ثانوی ، به مسلکی ، تدریجاً روی دست گرفته میشود .

معارف کشور تدریس نمایند . در ریفرم معارف بالای رشته تخصصی معلمی توجه بیشتر می‌پذیرد . گردیده نسبت به تعداد سال تعلیمی به این منظور در نظر است تا معلمان دوره ابتدایی از فارغان بکلوریا ، عاجالتاً به سویه صنف چهارده تربیه شوند . همچنان معلمان دوره ثانوی از فارغان بکلوریا ، در مؤسسات تربیه معلم - به سویه لیسانس مد نظر گرفته شده است .

بلند بردن سویه معلمان از طریق کورس های متداوم و منظم داخل خدمت ، نیز از پروگرام های وزارت معارف است .



پوهاند عبد القیوم وزیر معارف به سوالات خبر نگار ما پاسخ میگوید

حرفوی ویا انتخاب شغل آزادآماده گردید ، دوره ابتدایی از شش سال به هشت سال ارتقا یافت . سن شمول شاگردان شش و هفت تعیین گردید و دوره متوسطه تجزیه شد .

در صنوف هفتم و هشتم دوره ابتدایی ، علاوه از مضامین مربوط معلومات محیطی و حرفوی نظری و عملی در نصاب تعلیمی گنجانیده می‌شود که به این ترتیب سویه آموزش آمیخته با کیفیت ارتقا میکند .

فارغان دوره ابتدایی به اساس یک سنجش دقیق قوای بشری از نگاه تعلیمات ثانوی عمومی و مسلکی ، بعد از سیری نمودن یک کانکور ، انتخاب میگرددند . از بین شاگردانیکه درین کانکور موفق نمی‌شوند ، نظر به ضرورت ، به کورس های حرفوی قصیرالمدت شامل گردیده و متباقی شغل آزاد را اختیار می‌نمایند ، که این هر دو کتگوری قشر پر ارزش کارگر باسواد ماهر و نیمه ماهر را تشکیل خواهند داد .

برسش دیگرم از وزیر معارف ، درباره تعدیلات و تغییرات است ، که در دوره ثانوی رونما میشود : پوهاند عبدالقیوم درین مورد می‌گوید :

یک دوره ثانوی چهار ساله چه از نگاه کیفیت و چه از نگاه رسانیدن شاگردان متوازن بانیاز مندی های قوای بشری در ساحت سکتور دولتی و خصوصی مؤثر تر است ، لذا نخست دوره ثانوی را از سن

بوده بارندگی آن در زمستان صورت می گیرد و تابستان گرم و خشک دارد. نباتات آن سبزه مدیترانه‌ای جنگلات ارچه، پسته و در جنوب آن صحرای اعظم نخلستانهای خرما دارد.

الجزایر به ۱۵ ولایت تقسیم شده شهر الجزیره پایتخت آن میباشد که در کنار ساحل مدیترانه موقعیت دارد. شهرهای اوران کف ستانین، انابا، میلانا، میدیا و کازبا از شهرهای مشهور آن بشمار میرود. نود در صد اهالی الجزایر راعرب و بربرها تشکیل داده و ۱۳۰ هزار اروپایی در الجزایر سکونت دارند.

دین اسلام ۹۰ فیصد اهالی آنرا در بر گرفته است. گندم، جو، تنباکو، بنه، زیتون و توت از حاصلات زراعتی الجزایر بوده، گاو گوسفند، مرکب و شتر از حیوانات مهم آن میباشد.

آهن، فسفیت، نفت و نمک از جمله معدنیات و خرما گوسفند، میوه جات، پشم، آهن، روغن زیتون، الفاناکارک و نفت از صادرات این کشور بوده و از واردات آن منسوجات نخی ماشین آلات، زغال، شکر و جای میباشد.

بیرق الجزایر از دورنگ سفید و سبزعمودی تشکیل یافته در وسط آن نیمه مهتاب و ستاره برنگ سرخ دیده میشود. پول رایج آن دینار الجزایری مساوی به صد سانتیم میباشد.

روزملی الجزایر که سالگره انقلاب (۱۹۴۵) میباشد مصادف به اول نوامبر است، عایدات ملی فی نفر: ۲۲۰ دالر میرسد.



یک منظره از شهر ساحلی میلبانی الجزایر که خیلی مدرن آباد گردیده است.

ترجمه و تهیه ع. کهدا

کشوری در قاره سیاه آنجا که صحرایی پایان و نسیم مدیترانه گوار است

با کشور های جهان آشنا شوید

الجزایر

این کشور جوان جمهوری افریقایی که تازه (۲۱) سال از انقلاب آن میگذرد مدت ده سال در میان خون و آتش میسوخت تاریخ درخشان و برجسته ای دارد. موقعیت آن در کنار بحره مدیترانه به اهمیت این کشور بیشتر افزوده و آنرا در قطار کشور های خوب افریقای شمالی در آورده است. کوه های اتلس در شمال و دنباله تسلسل کوهای جدید چین خوردگی یورپ میباشد که یک زمانی از آبهای جبل الطارق به کوههای نوادای اسپانیه و از طرف دیگر از طریق رانی بون به کوههای سیسلی و ایتالیا وصل بودند. این کوهها که بامتداد ساحل شمال مغربی امتداد داشته بنامهای (تلالاتس)

کشور جمهوری دفریقای شمال غربی در بحیره مدیترانه که با کشور تونس، لیبیا، نایجیر عالی، موریتانیا و مراکش همسرحده است. دارای ۲۳۸۲۰۰۰ کیلومتر رقبه و چهارده میلیون و هفتصد و هفتاد هزار جمعیت میباشد که در یک کیلومتر مربع آن ۶ نفر حیات بسر میبرند. اقلیم الجزایر بصورت عموم مدیترانه ایی



یکی از کوچه های شهر کهنه الجزایر که دارای کوچه های عرض و تاریکی میباشد.



حیات زنان الجزایری در خارج منزل که دولباس مختلف را نشان میدهد .

و (ریف) معروف و در جنوب آن یک سطح مرتفع بنام شط موجود است که نوع خوب آهن در آن یافت میشود. عقب این سلسله کوههای ساحلی وادیهای حاصلخیز تل اتلس وجود دارد که بهترین علاقه الجزایر محسوب میشود وادی شیف کلانترین وادی بوده و از دریای بهیمن اسم آبیاری میشود .

در جنوب کشور که صحرائی می باشد اقلیم گرم ریگستان بوده تابستان فوق العاده سوزان و زمستان نسبتا گوارا و معتدل داشته بارندگی بندرت بعمل می آید بالحاظه «صحرائ اعظم» فاقد نباتات میباشد لیکن جایکه در آن آب یافت میشود نخلستان ها وجود آمده که بعضی بته های خاردار و درختان خرما در آن میرویند. چون تابستان این نواحی خشک میباشد لذا بیخ درختان دراز بوده تا آبرو از عمق زیاد کش کرده بتواند برگهای آنها کم و سخت میباشد تا آب درخت تبخیر نشود .

در سرزمین الجزایر عربها، بربرها و مور ها حیات بسر برده که اهالی الجزایر را تشکیل میدهند .

جنگلات کارک به تل اتلس و جنوب فلیی ویل وافر بوده ارجه الیبو و بلوط سبز درختهای مخصوص جنگلهای مذکور میباشد که قطع آن قانونا از طرف دولت ممنوع قرار داده شده است . وادی تل بکلی سرسبز و در ریگستانها وسطوح مرتفع آن بومیان حیوانات از قبیل گاو، گوسفند، شتر، مرکب و اسب را تربیه می کنند .

گندم و جو غله مخصوص الجزایر بوده جو و جواری نیز در اکثر جاها کشت میشود . باغهای انگور و دیگر میوه جات قریب شهرها وجود دارند . تمباکو ، پنبه ، زیتون و توتون برای تربیه گرم بیله در اکثر جاها زرع میشوند. الجزایر میوه جات نارنج، انجیر، انار، بادام، کیله، پسته و خرما زیاد و وافر دارد که جزو اقام صادراتی آن بشمار میرود. نبات اللاناکه

از ابتدای قرن بیست مخصوصا در زمان جنگ جهانی دوم الجرس بهتای عصری اقدام کرده و امروز نصف تولیدات صنعتی الجزایر باین شهر تکیه میکند فابریکات ماشین های زرّاعتی ، سامان برق و رادیو فابریکات اصلاح موتور و موتور تراکتور فابریکات کود گیاهی و نساجی ، کاغذ و غیره همه در همین شهر وجود

دارند . الجرس مهمترین مرکز خطوط آهن و سرکهای الجزایر بوده بزرگترین میدان هوایی داخلی و بین المللی در الجرس متمرکز یافته اند که سالانه از ۳۰-۴۰ هزار طیاره و بیش از یک میلیون مسافر از همین میدان استفاده میکنند همچنین از بندرگاه الجرس سالانه ۵ میلیون تن اموال بسوی اروپا ، امریکا و آسیا نقل داده میشود .

بوزورستی معروف الجزایر که دارای ۵ میلیون محصل می باشد، انستیتوت زرّاعتی ، مکتب عالی تجارت بحری، مکتب عالی مهندسی بقیه در صفحه ۲۰



شتریکی از وسایل نقلیه صحرائ الجزایر بوده کاروانها هزاران کیلومتر را بسوی شرق و غرب طی می کند.



درکانات و در طبیعت از موج گل تاحریر ابرها از سنگ خاره تا بستر سبزه هارچه هست اگر زبانی هم ندارد، حرف و بیانی دارد که می توان از حال آن ها، فهمید، این تابلو هم گویای راز ها نیست که دقت شمارا میخواهد ...

وهم تلاش هاواز همین جاست که کمتر میتوان شباهتی میان این معیار هاو تلاشها یافت.

میتوانید مقداری از این معیار های نا همگون اما پذیرفته شده در سطح جهانی را بر شمارید و معرفی کنید تا خوبتر بتوانیم به طرز دید شما آشنا گردیم و بدانیم شماکصه راجه از نظر تکنیک و ساختمان وجه از نگاه مطلب باچه محک هایی از بوته آزمایشس میکشید؟

- نمیتوانم و نمی خواهم بصورت مشخص انگشت روی «این» یا «آن» بگذارم و یا مثلا (الف) و (ب) یا (ج) را معیار های قبول شده قصه نویسی در سطح جهانی معرفی کنم چه خودم باهر اصل قرار دادی که اندیشه و یا ابداع و ابتکار هنر مند را در زندان در بسته قواعد خاص و ضابطه های معین قرار دهد مخالف اما بصورت ضمنی و مقدمه گفته میتوانم يك مشخصه جهان امروز در تمام زمینه های اندیشه یی تنوع و گوناگونی پدیده هاست در هر زمینه ای . تنوع در فلسفه ، تنوع در سیاست تنوع در شیوه های اقتصاد و فرهنگ و به همین ترتیب تنوع در مجرای عام هنرها و از جمله قصه نویسی . و طبیعی است که این همه تلون رنگها و تنوع بینشها در پدیده های گوناگون جریانهای متلون و متنوع رابه بوجود میاورد .

در چنین شرایطی چه مشکل است که هنرمند تصمیم بگیرد و در روش و راه خود ثابت بماند ، چنانکه نموده است . به همین علت است که امروز وقتی به دست آورد های هنری خود می بینیم ، متوجه میگردیم که در محتوای پدیده های هنری ما یا اصلا تلون و تنوع راه نیافته است و یا این راه یابی به اندازه یی نامرئی است که احساس نمیکرد .

بر میگردیم باصل مطلب در زمینه معیارها و این واضح است به همان پیمانه که جریانها در مسیر عام تکامل هنری متنوع و گوناگون است معیار ها و ضابطه هانیز رنگ رنگند که گفت وگو در باره آنها ایجاب تحلیلی بسیار گسترده و همه جانبه را از شیوه هاو بینشهای هنری جهان میکند .

امروز برای ارزش گذاری و ارزیابی و یا به زبانی دیگر نقد هنر و از جمله قصه نویسی دوشیوه بادو نوع بینش در جهان متداول است : شیوه آکادمیک یا دانشگاهی و روش آزاد . اگر معیار ها را در زمینه داستان از نظر دانشگاهی ببینم ، میتوانم بگویم قصه به حیث يك عنصر ادبی از نظر شکل و خصوصیت های شکلی و از نظر محتوای داستانی تاکنون در کشور ما بوجود نیامده است و من روی این نکته تاکید هم میکنم .

بقیه در صفحه ۲۰

قصه نویسان معاصر

اعظم رهنورد کیست ؟

پر کار ترین قصه نویس معاصر که غالباً نقد هایش را با مضای (ناب) ترجمه هایش را با مضای (رز) و قصه هایش را با مضای (رهنورد زریاب) نوشته است . تعداد قصه های کوتاهش بیش از هفتاد است و يك قصه طویلش نیمه تمام هم دارد بنام (نقش هاو پندارها) که تا سیزده شماره در ژورنالون چاپ گردید و بعد نا تمام ماند زبان انگلیسی را میداند و تعداد زیادی قصه یو لسی را از همین زبان به دری ترجمه نموده است . نقد ها ییش بیشتر ادبی و فیلمی بوده است . رهنورد بعد از اخذ لیسانس از پوهنتون کابل در رشته ژورنالیزم دیپلوم فوق لیسانس خود از دانشگاه ویلز جنوبی بریتانیا بدست آورده است او سی سال عمر دارد .

گفته از این در اینجا باید اشاره به نکته یی هم بکنم و آن اینکه تا آنجا که من اطلاع دارم ، تاکنون اصلا مطلب جامع و همه جانبه یی در مورد چگونگی پیدا یی قصه به شکل عام از در افغانستان نگارش نگردیده و آنچه هم که نوشته شده ضمنی بوده است و در حاشیه و یا مقدمه کتاب و یا مقاله یی .

شما در پرسش خود اشاره یی داشتید به معیار ها و ضابطه های پذیرفته شده در قصه نویسی و آن هم در سطح جهانی و بین المللی عقیده من این است که اگر این معیار ها را مبنای کار خود قرار دهیم در ارزش گذاری قصه معاصر ، ابعاد و پهلو های آنرا در چهار چوب معین و فشرده این ضابطه های قراردادی به قضاوت گذاریم باید بگویم تاکنون اصلا قصه یی در افغانستان نوشته نشده است و شاید بهتر است بگویم تلاش هایی صورت می گیرد که قصه نویسی مابتواند این معیار ها را در قصه معاصر جاری سازد و این هم روشن است که هم معیار ها ناهمگون است

من وقتی کار رنگارنگی قصه یی را آغاز می کنم بیش از آنکه متوجه اصول ، قوانین و مقوله های فلسفی و سیاسی باشم ، زیر تاثیر همان حالت روانی میباشم که در همان لحظه دارم .

بنامی رهنورد ! از نظر شما دگرگونی و تحول در کار داستان نویسی و قصه پردازی چگونه و از چه زمان در کشور ما آغاز گردید و در جریان تکامل نسبی اش باچه دشواری هایی مواجه گشت ؟

- از نظر من نه بر شاعر لازم است در زمینه تاریخ قصه ، و از همین نظر زاید میدانم بحث های تخصصی داشته باشد و نه قصه نویس در زمینه تاریخ قصه و از همین نظر زاید میدانم بحث کردن در زمینه چگونگی راهیابی قصه را در ادبیات معاصر و چگونگی سیر تحول آنرا . شاید هم آنچه من بگویم و ارائه دهم نا قص باشد و یا خالی از لطف و دلچسپی ، چه من تخصصی در این زمینه ندارم .



در اندیشه بیان يك طرح نو ...

اعظم

رهنورد

زریاب،

چه میگویند؟



نمی خواهم بصورت مشخص روی این یا آن انگشت بگذارم !



دختران جمیز باند

عصر ما همانطوریکه عصر کیهان، عصر راکت و عصر اعمار نامیده می شود و باین عناوین والقب در روزگار ما از نظر انکشافات

سریع علم و تکنالوژی مرز های تاریخی در فواصل کوتاه از هم ، زود، زود تمویض میگردد همانطور در قلمرو ذوق و عواطف و غرایز زیبا جویی و زیبا بسندی نظیر چنین نو آوری و نو خواهی عاروز بروز محسوس و محسوس تر می شود باین حساب همانطو ریگه در مکتب رسمی بیکاسو فصل و باب تازه و حیرت انگیزی

را بنیاد گذاشت و کو بیزم و مانند آن دیگر مکاتب هنری ذوقها و فکر عارا بارنگ و مایه نوی متوجه ساخت همانطور در موسیقی نیز هم از لحاظ علم و فن و هم از لحاظ تشکیلات و هارمونی نو در ساز ها تحولاتی محسوس عرض وجود نمود . درعکس مانند (بیتلها) گروه نو هنری که

بنام دخترانی جمیز باز، ظهور کرده اند دیده می شوند این گروه بعد اسفرهایی به بیروت، شکاگو و هانگانگ نموده بیاریس رسیدند و بعنوان (انسانهای باتفنگچه طلانی) کنسرتی را در «دراگ ستور» شانزدهم لیزه برگزار نمودند که عروس شهر و ساکنان زیبا پسند آنرا سرا سیمه تا پایان شبها در حریم هنر خود محصور ساختند .

قصه‌ای از غصه‌ها



می آمد. دومین و سومین فرزندم نیز بدنیا آمدند و روزی که بزرگترین فرزندم را متولد کردم. در یکی از روزها در حالیکه چون روز های دیگر بفرکتیه نان چاشت بودم احوال آوردند که شوهرم با موتر تصادم نموده و مرده است. و من ماندم با سه طفلیکه احتیاج به پدر و نوازش های مادر داشتند.

اکنون مدت سه سال از آن زمان می‌گذرد. یکی از دوستان ما که زنش را از دست داده است خواستگار منست و تضمین نموده که اطفالم را نیز منحصراً یک پدر نگهداری کند و خودش نیز صاحب دو فرزند است از طرف دیگر خودم به این وصلت رضایت ندارم می‌خواهم تا منحصراً مادری سه طفلم بصورت واقعی که آینده ای جامعه به آنها نیاز دارد رسیدگی کنم اکنون شما مرا راهنمایی کنید که کدام یک از این دو راه را برگزینم.

خواهر عزیز! شما اکنون دیگر آن دختر چارده ساله ای که پدرتان راه زندگی را برایتان بدون اراده و دخالت خودتان تعیین کرد نیستید بلکه با پروردن سه فرزند و تحمل مشقات و تکالیف زندگی با مبارزه علیه زندگی ورزیده شده‌اید. درین دوراهی که در برابر شما قرار گرفته بپرسید که بخواهید بروید توصیه ما این است که تجارب امثال تان و مشورته حساب عقل و فراست تان را فراموش نکنید. اگرچه حوادث قابل پیش بینی صد در صد نیست ولی باز هم با توکل زانوی اشتر بستن می‌تواند شما را از حصار اشتباه و بازهم گرفتاری در غم و اندیشه بازدارد اگر بتوانید وسایل و ضرورت زندگی اطفالتان را آماده بسازید و به همت خودمکنی باشید بنظر ما فکری است بهتر و رایجست صائب آنطرف اختیار بشما!

من یک مادرم، مادریکه برای سه طفلم، هنوز شناخت دست راست و چپ گنگ و نامفهوم است.

بزرگترین آنها شش سال دارد و خودم بیش از بیست و دو سال عمر ندارم.

زمانیکه چهارده سال بیشتر نداشتم با یکی از اقوام پدرم که دوچند سنم عمر داشت، بنابر خواسته پدر و مادرم عروسی کردم. هنوز مدتی از این پیوند بدنام سپری نشده بود که شوهرم عوس دیگری به سرش زد کاشانه‌اش بدش آمد. از خانه و زندگی بدون علت و دلیلی گریزان گردید و با دختری که یکی از خویشاوندان نزدیک ما بود تار و تار و عاشقش شد و سرانجام در حالیکه اولین فرزند مادرماده شده بود با او عروسی کرد و مرا چون متاع بی ارزش دور انداخت.

با آمدن ابناء در منزل زندگی ما شکل دیگری بخود گرفت. اوضاع فامیلی و خانواده‌گی ما بکلی دگرگون گردید و بر بدبختی من و فرزندم افزود شد هر روز بلاوقته بهانه تراشیدن و بهانه گرفتن و بالاخره موی به موی شدن عادت من و انبام شده بود.

در این گیرودار، در این جدال و کشمکش خانواده‌گی و برانی وضع اقتصادی و فقر و تنگدستی چنان چیره‌ای زشت و پلید خود را برای ما نشان داد که نگوئیم!

شوهرم با معاش کم که میگرفت به سختی می‌توانست مصارف دو یا سه میل را پوشه کند و به بدترین شکلش به این وضع اکتفا می‌کنند ادامه میدادیم و به غذای بخور و نمیری که برای ما می‌رسید قناعت داشتیم.

روزها می‌گذشت و روزهای دیگر سخت و آزار دهنده تر از روزهای قبل به سراغ ما

سال بین المللی زن

یا سال تحول بیشتر در وضع زنان

محو شود تا زن بیش از پیش فعال گردد.

پس ما بمنظور درك بیشتر مشکلات زنان با سه تن از زنان آگاه و روشنفکر کشور مصاحبه های بعمل آوردیم که اینک تقدیم شما خوانندگان ارجمند می نمایم. محترمه عزیزه رشاد متصدی امور مربوط فرمایشات و قرار دادی

وی در مورد سهمگیری بیشتر زنان در انکشاف کشور چنین افزود: انسان طبعاً يك موجود اجتماعيست و اجتماع عبارت است از تجمع افراد

این حقیقت مسلم است که در سال های پر اضطراب پیشین و در زمانیکه مشکلات درد ناک و ناراحتی های ناگوار در بطن جامعه سراغ میشد اندیشه های بکر و نیروی خلاق نیم از پیکر اجتماع نیز در پشت چادرها و رو بندها از یاد رفته بود و زنان جز پنهان داشتن افکار و عقاید خویش راه دیگر سراغ نداشتند اما وقتیکه تساوی حقوق شان با مرد و آزادی های انسانی زن در کشور مطرح شد این اقدام متهورانه و زشت به زن و به این عنصر زندگی ساز حیات تازه بخشید از آن بعد زن نیروی شگرف و سازنده خویش را هر چه بیشتر در خدمت اجتماع گماشت. و اکنون در شرایط نوین و با بر-گزاری و تجلیل از سال بین المللی زن ضرورت تحولی بیشتر در وضع زنان مطرح شده است پس براینگه دست پر تحرک زن در همه نقاط کشور نقش همه جانبه تر و دامنه داری را در فعالیت های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی فرهنگی ایفاء نماید لازم است دیوارهای تعصبات فرو ریزد، خرافات و بدیده های منفی ریشه کن شود، امتیازات و ناهمگونی ها

د میزنو تولنه در مورد نقش زنان روشنفکر در مبارزه با بدیده های منفی چنین گفت:

نقش زن چه منحیث عضو فامیل و چه منحیث عضو جامعه خیلی ها برآورده و بر اهمیت می باشد زیرا زنان خود نصف افراد جامعه را تشکیل میدهند و نیمه دیگر اجتماع پرورده دست ایشان است یعنی سهم زنان خیلی بیشتر از آن است که گمان میرود و يك جا معه بطور کل نمی تواند از تحت تأثیر نقش زن بیرون آید. لذا درین صورت نمی توان مؤثریت نقش زنان روشنفکر را در مبارزه با بدیده های منفی اجتماع نادیده گرفت.

این جنبه های منفی معلولی از علت هائیسست که به مرور زمان در عمق اجتماع ما ریشه دوانیده است و در اقتصاد و فرهنگ ما اثرات سوء وارد نموده و نسل با نسل انتقال یافته است از بین بردن این جنبه ها و تعویض آن با بدیده های مثبت و مفید تعمق و غور بیشتر و عبارات را ایجاب می نماید تا بتوان عمل و انگیزه های پویا آمسند

که بطور الزام و به نیروی از فطرت و حس احتیاج و تعقل دور هم جمع شده اند و اشتراك مساعی مینمایند و از کوشش و کار و فعالیت یکدیگر متقابلاً و الزاماً بهره مند می شوند تا بتوانند بحیات بهتری نایل آیند و جامعه خود را مرفه و مترقی نمایند.

... پس هر فرد در مقابل اجتماعی که در آن حیات بسر می برد مسئولیت بزرگی دارد و خصوصاً طبقه روشنفکر که این مسئولیت را عمیقاً احساس می نمایند. میدانیم در جریان تاریخ و سیر زمان زن همیشه سهم مسهم نقش مؤثر و مولدی در اجتماع خود داشته است.

امروز خود شبختانه این مؤثریت با انقلاب جمهوری در وطن عزیز و حیات ملی ما خوبتر نمودار است و ساجه فعالیت های اجتماعی زنان را در تمام شئون حیاتی مساعدتر ساخته است.

هموطنان روشنفکر ما باید بایک اتحاد و همبستگی با پلان های که برای بهبود حیات ملی ما وضع گردیده اشتراك مساعی نمایند زیرا هیچگاه زمینه مساعدی بسوی

ملی برای بهبود وضع زنان ما نند امروز وجود نداشته و هر کس در هر موققی که باشد می تواند در این مبارزه برای بهبود زندگی مردم خود سهم و شریک گردد و دامن این مبارزه را بسوی ملی بکشاند.

درین موقع حساس، احساس میشود که خدمت در راه وطن و هموطنان بزرگترین غایب و هدف هر شخص وطن پرست به هر وظیفه که است می باشد.

پیغله عزیزه رشاد که خود دختر روشنفکر و آشنا با پرو بلم های اجتماعی است نظرش را درینمورد اینطور ابراز نمود.

البته درك این واقعیت، هر وطن پرست را متجسس میسازد زیرا برابرلم ها و مشکلاتی زیادی در حیات زنان وجود دارد که ایشان را تعجیب می نماید و ناهمگونی نا برابری را بین زن و مرد در شهرها و روستاها بوجود آورده است.

برای رفع این تبعیض ها وضع قوانین مبنی بر تثبیت حقوق حقه زن اجتماع را از حالت محدودیت خارج مینماید و همه افراد از مزایای کار و مساعی افراد استفاده خوبتری می نمایند.

به نظر من بهترین راه حل و نیل به يك جا معه مترقی و مرفه آن است که زمینه را برای اجرای قوانین مساعد ساخته و حقوقی را که زاده قوانین است به منصفه اجراء گذارده شود و بی تردید درین صورت سطح فکری و ذهنی مردم بالا رفته و مردم مسئولیت فرد را در مقابل فرد و



بیگله عزیزه رشاد

محدود ساختند که از ابتدای تاریخ تمدن تا مدتی پیش زنان عالم کم و بیش در محیطی خاموش و سرد و تاریک زندگی میکردند و بدون هیچگونه ابراز وجود و فعالیت مثبت از بین میرفتند و ازین سر - نوشت نا مطلوب راضی بنظر می - رسیدند زیرا بتدریج و در اثر عادت گرفته اند مستحق می شنا سند و

معتقدند که در دنیای جدید زن باید نقش منفی و غیر فعال خود را فراموش کند و با برابری و تساوی حقوق بصورت عضو فعال و ذیصلاحیتی وارد عرصه ملی بین المللی گردند .

مترجم: بوریا باف

۱۹۷۵ سالگی بین المللی زن

۱۹۷۵ نقطه عطفی در تاریخ پیشرفتهای زنان اجتماعی و فرهنگی در آن عضویت دارند . پنجمین سال توسط یک قطعنامه اندرگاندی در نخستین اجلاس این کمیته که بتاریخ ده دسامبر ۱۹۷۴ دایر گردید بر نقش عمده زنان در شکل دادن جامعه هند حسی آینده بشریت تاکید ورزید . سازمان ملل متحد برای سال بین المللی زن و تطبیق هدفهای که در نظر گرفته است و اینها عبارت است از : تأمین برابری میان زن و مرد ، سهمگیری کامل زنان در انکشاف و اشتراك آنان در استقرار صلح جهانی .

ملل متحد برای انکشاف حقوق زنان و تدارک زمینه ها و امکانات مساوی برای آنان همواره سعی نموده است .

در سال ۱۹۴۶ ملل متحد کمیسیونی را تحت نام (موقعیت زنان) تاسیس کرد . این کمیسیون چندین قطعنامه را در زمینه های سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی برای تأمین علایق و حقوق زنان تصویب نمود .

علی الرغم این کوششها و پیشرفتهاییکه در جریان دودهمه گلدسته بعمل آمده ، باز هم در حیات فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی خلاهایی زیاد به مشاهده می رسد . در بیست و هشت دوره مجمع عمومی ملل متحد ، تنها دو دوره ریاست آن به زنان تعلق داشت که یکی از آن دو از هندوستان بود . تا ماه می ۱۹۷۴ در پهلوی ۲۳۶۹ نماینده مرد تنها ۱۸۰ نماینده زن در مجمع عمومی ملل متحد اشتراك ورزیده اند .

بقیه در صفحه ۶۳

جامعه احساس می نمایند . اجرای قوانین مردم را به عمق و عظمت نیروی سازنده ایشان متوجه نموده ازین طرق از نیروی خلاق افراد در اعمار مملکت بهره بزرگی بدست می آید .

قوانین مدنی و قوانین دیگر می - توانند این تبعیض ها و نا برای عارا از بین ببرند خصوصاً تجدید نظر به قانون ازدواج ، تعداد زوجات ،

منع نکاح صغیره ، طلاقهای يك جانبه مطابق قوانین اسلامی ، حمایه حیات طفل بعد از فوت پدر و باطلاق و رفع دیگر تبعیض ها و بالا خسره تدوین قانون حمایه خانواده می - تواند علت خود بینی ها و فردگرایی ها را که طبقات مختلفه در گذشته داشته و موجب بروز تبعیض و نسا برابری بین زن و مرد شده از بین ببرد و بدین قسم میتوان در راه احیای معیارهای انسانی برای زن موثر واقع شد .

محترمه منوره فضلیار عضو تفتیش دافغانستان بانك در مورد مساوات برابری تساوی حقوق زن گفت :

پاسخ این سوال را باید با مطالعه در چگونگی رابطه بین زن و مرد و تغییر و تحول آن در طول تاریخ جستجو کرد . البته در اجتماع ابتدائی زن و مرد تقریباً از حقوق مساوی برخوردار بودند و مرد و در صحنه تلاش و معاش همکاری میکردند و لی با پیشرفت تمدن و ترقی علم صنعت مرد ها نیرو و آگاهی بیشتری در مبارزه با مشکلات طبیعی بدست آوردند و زنان را نظر به وظایف سنگین مادری از صحنه مبارزات مثبت اجتماعی به تدریج پس زدند و در چهار دیواری خانه جدیدی در زندگی زن و تحول بزرگ

آن را امر طبیعی و عادی و معمولی تصور میکردند .

اما باگذشت سالها امروز زنان با جنب و جوش بیسابقه شخصیت ذاتی و طبیعی خود را به ثبوت رسانیدند و حقوق پایمال شده خویش را بدست آوردند و با فرو ریختن چهار دیواری خانه که بصورت زندانی در آمده بود مجدداً به صحنه مبارزات اجتماعی قدم گذاشتند . اکنون در بسیاری از کشور های مترقی پیشرفته جهان بین زن و مرد هیچگونه اختلاف از جهت حق سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی وجود ندارد و آزادی زنان بمرحله تکامل رسیده است .

و فکر میکنم که با تجلیل و برگزاری سال بین المللی زن پیشروی غیر منتظر و بی حد و حساب اثر بسیار عمیق در نظم اجتماعی کشور ها بعوض در کانون خانواده ها خواهد گذاشت که این سال زائیده وضع جدیدی در زندگی زن و تحول بزرگ

يك گزارش جالب وخواندنی برای فامیل‌ها

طلاق طلاق

چرا طلاق؟

چرا این قدر جنگ و جدال در کانون گرم خانواده‌ها حکمفرماست؟ زن‌ها و شوهرها تاکنون چند مرتبه باهم جنگ و آشتی کرده‌اند و زن چند مرتبه از خانه‌ای شوهر قهر کرده و شوهر چند مرتبه زن را تهدید کرده و او را از منزل بیرون رانده است؟

البته باید گفت که حدی برای اینگونه تشویشات خانوادگی تعیین کرده نمی‌توانیم ولی باید متوجه بود که در بطن این جدال‌ها تاریکی‌های دایمی نهفته است و این تاریکی‌ها همیشه يك کلمه منحوس را در ذهن و مغز پرورش میدهد و بزرگش می‌سازد و آن «طلاق» است چرا در اکثر فامیل‌ها این کلمه بسان مارافعی زن و شوهر را می‌بلعد؟

چرا پدرها و مادرها در عوض این همه جدال، بفکر فرزندانشان که سر مایه و ثروت غنیمت آینده‌ای مملکت‌اند نیستند؟ چرا بایديک مشت کفاره گناهان پدر و مادر را اطفال معصوم و بیگناه بدهند آنانی که نیازمند کاشانه‌ای پر از صفا و صمیمیت‌اند.

آنانی که ذهن معصومشان آمادگی پذیرش هر گونه خوبی و بدی و اعمال نیک و ناپسند است پس چرا واقعیت‌ها فکرنمی‌کنند و پسا این اندیشه برای‌های سالم و معقول متوجه نمی‌شوند؟

چرا اکثراً پدرها و مادر نمیتوانند با کمال خوشبختی و سعادت با فرزندان انسان بسر ببرند؟

فقط جواب این پرسش‌ها و استفسارها را کسانی باید بدهند که در اول با عشق و علاقه با صفا و محبت باهم روبرو میشوند و لبخندی مملو از توافق نظر و توافق روحی آنرا مستحکم تر می‌سازد ولی... با خاکستر شدن آتش‌خوس‌ها، سر انجام زن و شوهر با چهره‌های خشم‌آلود بادل‌های پراز نفرت و کینه و انتقام جویانه، هریک بسوی میروند و بیوند متزلزل‌شان از هم گسلد

ریشه‌های طلاق و جدایی، که در ابتدا بصورت يك اختلاف و کشمکش کوچک و به ظاهر بی‌اهمیت و پیش‌پا افتاده در زندگی زن و شوهر جلوه‌گری میکند بسیار زیاد است اما بعضی اوقات این مکروب‌کشنده، این زلزله ویران‌کننده چنان قدرتی مغزها و مفکوره‌ها را تحت فشار قرار میدهد که بالاخره کانون گرم خانواده بی‌ازهم می‌پاشد و مادر یکسو کشانده میشود و پدر بسوی دیگر و طفل



مادر! داستان نوازشگر توست که مرا می‌رود و به بلندترین مدارج عالی‌انسانیت رهنمون میشود اگر فکر ترا کردم راداری، بدان که برتگاهی عظیمی در انتظارم است آنکه برای ابد کودکیت را در حلقومش می‌بلعد.

کودک: مادر! من بتو و نوازش تو نیاز دارم بتو که مادر منی و پرورش دهنده ای من وجودم وابسته بتوست، هستم زنجیر وار با مهربانی‌های مادراته ای تو شگوفان میشود در دامانت که نخستین مکتب انسانیت است من بسان قطره اشکی سجه چکیده‌ام متوجه باش که اگر ترکم کنی بدون شك در لجنزار بدبختی خواهم غلطید.

پدر! به محبت‌های پدرانه ات محتاجم خرد متدانه بیندیش و عاقلانه فکر کن. نگذار که با هوس‌های کودکانه ای تو و مادرم، ناسازگفته گرد انبوه پرپریم سازد و وسیل غم افکارم را متلاشی نماید. نگذار که دست ظالمانه ای زمان هستیم رابه یغما ببرد و نگذار که در مسیر حوادث ناهمگون تباه کنده فرار بگیرم پس است از این همه جدال بگذارید و دوری جوید بفکر فرزندی باشید که جامعه چشم براه اوست.

می‌ماند و این دوراهی که از هر آغاز آن بدبختی برق آسا به سراغ او میرسد، موجود و پسا موجودی تنها می‌ماند و این سیاه چاه، که عمق آن نا محدود و بی‌انتهاست.

چرا طلاق و جدایی‌هاییکه با کدشت‌کار از کار، پشیمانی و ندامت ملال و رنج می‌آورد میان عده‌ای فامیل‌ها دیده می‌شود؟

يك منبع محکمه ابتدائیه در این مورد چنین گفت:

« منشاء عمده علت اصلی جدایی زن و شوهر را عوامل مختلف و گوناگون تشکیل میدهد که بصورت عموم میتوان آنرا بدو دسته تقسیم نمود.

پیدایش کنورت، مخالفت و عداوت که علت آن ناسنی از مشکلات اقتصادی و ناتوانی تبارز میکند.

عدم توافق روحی بین زوجین که عوامل آن مختلف بوده و بیشتر به خصوصیات طرفین منحصر می‌باشند.

من خواستم با آنانی که میخواهند از هم جدا شوند و طلاق بگیرند مفاهمه کنیم و نظر شانرا در این مورد بپرسم.

در راهرو محکمه تعدادی از زن و مرد با هم دعوی و برخاش داشتند در چهره‌های همه ایشان خشم و کینه می‌درخشید، زن و شوهری را دیدم که تلاش دارند تا هر چه زودتر ورقه طلاق صادر شود.

زن بطرف شوهر خشم‌آلود می‌نگریست و شوهر از قهر و خشم دندان‌هایش را با لای هم فشار میداد مهمتر از همه اینکه چند کودک خورد و کوچک این طرف و آنطرف پدر و مادر، معصومانه ایستاده بودند و دقیقه شماری میکردند، لحظات به‌گندی سپری میشد، در حقیقت برای آنانی که میخواهند از هم شوند گلشت زمان مفهومی نداشت، فقط يك چیز بسیار مهم بود و آن اینکه زودتر از هم جدا شوند.

طلاق یاد یوار ابدی بین زن و مرد

و برای چه طلاق؟

گزارش از مریم محبوب

میگفت:

می‌باید امید است که به‌زودترین فرصت زن‌ها و شوهر همتوجه این مرگ تدریجی شوند و نه تنها بخاطر حفظ حیثیت و کرامت انسانی و نه تنها بخاطر بازی کردن با سرنوشت اطفال معصومی که لابد از یکطرف بی‌حاشی و تنها می‌شوند، بجای نزاع و پرخاش دنبال مروت و مدارا بروند و لفظ طلاق را از قاموس زندگی خود براندازند بلکه بخاطر مسوولیت‌های سنگینی که در جامعه و در برابر نسل‌فردا دارند تگذارند که فرزندانشان بی‌پناه و بی‌سرپرست گردند نادر پرتکاهای مخوف و تبااهی آور که برای چنین موجوداتی بیشتر آسوده می‌شود و حوادث دردناکتری رابه آنان تحمیل می‌نماید سرتگون گردند و جامعه از آفت‌ناشی از اعمال چنین گروهی درمان‌بماند.

فحش و ناسازا گوئی این مرد مراد یوا نه کرده، او مرد نیست، جلاد است، بالا بایم اعتماد ندارد، اصلا توجهی بر ایم نمی‌کند، شب‌ها ناوقت به منزل می‌آید ناگهان مرد غضب‌آلود به مثل تیری از جایش پریدودر حالیکه می‌لرزید گفت: قاضی صاحب! به‌خدا گناه از من نیست گناه از خود زن است، وقتی همراهم جنگ می‌کنم مادرش او را کمک نموده به کارهای مداخلت می‌نماید. لطفا مرا نجات بدید نمی‌خواهم با این زن زندگی کنم. این است فرجام آن‌همه مهر بانسی‌ها و محبت عایی بایان زنان و مردانیکه در آغاز باهم پیمان می‌بندند، پیمان ناستوار و بی‌التزام که بالاخره به دوری و جدا بی‌منجر می‌گردد. گزارش مادر همین جا پایان

تفلیکی پنج‌ساله که چهره‌ای کودگانه اش را قطره‌های اشک پوشانیده بود در گوشه‌ای عهق‌گریه میکرد و جنگ به‌چادری ما درش زده بود و بادست دیگرش از گرتی پدر محکم گرفته بود. شاید میخواست آندو را با هم آستی دهد، و یا هم اینکه فکر کودگانه اش نمی‌توانست ما چراهای راکه در اطرافش بوقوع پیوسته بود تجزیه و تحلیل نماید و یا میخواست در وسط این تراژیدی المناسک بحیث حلقه و صل میان دو انسان رمیدودر خشم آلود نقش خود را زنده و گو یا تر در محضر قضا ثابت کند و عواطفی رابغا طر التفات بر بی‌گناهی خود بر انگیزد زن که پشت حصار چادری اشک میریخت نا آرام و مشوش به‌نظرمی‌رسید. کودک ناگهانی به‌من انگذد، ناگهیکه بر از رمزها و رازها بود رمزها و رازهای کودگانه.

شوهرش چنان خشمگین بود که گوئی از سالها بدین طرف باهمه مردم قهر است. وقتی از او در این مورد پرسیدم گفت:

دیگر من نمی‌توانم با این زن زندگی کنم. او زن نیست مادر نیست. اطفالش را اصلا نمی‌شناسد تدبیر منزل را یاد ندارد، روزها به‌سر و فیشن خود مشغول است، اگر همراهش از راه صلح و صلحا پیش آمد می‌کنم و نصیحتی می‌کنم او در عوض ده مرتبه بالا بایم جیغ می‌زند، و میگوید:

خودت رخت هایت رابشوی، پتلونت را خودت اتوبکش غدا را خودت پخته کن. اصلا موضوع عاشق‌شدن در میان نیست اما این زن حوصله ام رابسر رسانده.

میگویم:

بیس سرنوشت اطفال به کجا می‌رسد. آیا آن‌ها به تربیه سالم ضرورت ندا رند، آیا به محبت پدر و لطف آغوش مادر نیاز مند نیستند؟ چهره اش را آندوه عمیقی پوشانده، حالت بی‌اس و درماندگی چشمانش را احاطه کرد مرد درست‌نمیداند چه بگوید؟

در مورد اطفالمان باید بگویم آنچه عدالت حکم کند همانطور میشود! از ریختن اشک جلو گیری کرده نمی‌توانست.

صدای دیگری که زیاد شبیه به جنگناست مرا متوجه خودمی‌گرداند.

قاضی صاحب! لطفا مرا نجات بدهید!! این زن زندگی را برایم شب ساخته است. اصلا خسته شدم دیگر تحمل این زندگی بر از زرد خورد بر ایم مذهب می‌ندارد.

زنی در گوشه‌ای از اتاق قاضی نشسته بود، دستانش رابه شدت حرکت میداد و

ساعت چیست چرا از شوهرت میخواهی جدا شوی؟ شدت گریه اش شدید تر گردید و صدای ناله‌اش بلند تر شد و گفت: از پرسیدن نام منصرف شو بهتر است ما چرا را گوش کنی. ده سال است که من باین آدم (اشاره به شوهرش) زندگی می‌کنم پنج طفل دارم. از مدتی دوسال بدین طرف شوهرم با من ناسازگار شده، همیشه بهانه میگرفت، جنگ میکرد، بدون موضوع اطفال معصوم را زیر مشت و لگد زجر میداد، آنقدر عصبانیت و جنگ وجدانش شدت گرفت که همسایه‌ها هم از اختلاف من و او باخبر شدند بالاخره چندماه قبل علت این ناسازگاری اش را کشف کردم، او اعتراف کرد که عاشق دختری شده که تاسف دهم مکتب تحصیلات دارد. و دختر در صورتی حاضر است باشوهرم ازدواج نماید که باید مرا طلاق بدهد. هر چند زاری و التماس کردم به جایی نرسید.

زن چادری اش را جمع کرد و صدای گریه‌اش

از پرسیدن نام منصرف شو بهتر است ما چرا را گوش کنی.

ده سال است که من باین آدم (اشاره به شوهرش) زندگی می‌کنم پنج طفل دارم. از مدتی دوسال بدین طرف شوهرم با من ناسازگار شده، همیشه بهانه میگرفت، جنگ میکرد، بدون موضوع اطفال معصوم را زیر مشت و لگد زجر میداد، آنقدر عصبانیت و جنگ وجدانش شدت گرفت که همسایه‌ها هم از اختلاف من و او باخبر شدند بالاخره چندماه قبل علت این ناسازگاری اش را کشف کردم، او اعتراف کرد که عاشق دختری شده که تاسف دهم مکتب تحصیلات دارد. و دختر در صورتی حاضر است باشوهرم ازدواج نماید که باید مرا طلاق بدهد. هر چند زاری و التماس کردم به جایی نرسید.

زن چادری اش را جمع کرد و صدای گریه‌اش

از پرسیدن نام منصرف شو بهتر است ما چرا را گوش کنی.

ده سال است که من باین آدم (اشاره به شوهرش) زندگی می‌کنم پنج طفل دارم. از مدتی دوسال بدین طرف شوهرم با من ناسازگار شده، همیشه بهانه میگرفت، جنگ میکرد، بدون موضوع اطفال معصوم را زیر مشت و لگد زجر میداد، آنقدر عصبانیت و جنگ وجدانش شدت گرفت که همسایه‌ها هم از اختلاف من و او باخبر شدند بالاخره چندماه قبل علت این ناسازگاری اش را کشف کردم، او اعتراف کرد که عاشق دختری شده که تاسف دهم مکتب تحصیلات دارد. و دختر در صورتی حاضر است باشوهرم ازدواج نماید که باید مرا طلاق بدهد. هر چند زاری و التماس کردم به جایی نرسید.

زن چادری اش را جمع کرد و صدای گریه‌اش



کلید بد بختی کودک بدست چه کسانی گشوده میشود؟ بدون شک بدست پدر و مادر عاجز نیند

فام غرق بوده خصوصاً در شبها زیبا تر بنظر میرسد .
انگوشنت در نقشه تیل جهان جای مهمی دارد زیرا انجام پایب لاین های اروپا میباشد که نفت را از راه ایتالیا و فرانسه بحرمنی انتقال میدهند بنابر آن شگفت آور نیست که در دهه گذشته کمپنی های تیل کشی یکی پس دیگری به اعمار تصفیه خانه های بزرگ درین شهر پرداخته اند . دستگا هپایسکه توسط کمپنی های شل، اریک، الیسو ، موبیل ایل و بی پی ساخته شده اند حلقه ای را دور شهر تشکیل میدهند .
نفت خام از مدیترانه

در سال ۱۹۶۰ کمپنی نفت دولتی ایتالیا بنام اینی و کمپنی (زبود پترول) به کارتمدید پایب لاینی از جنوا به انگوشنت پرداختند تا سالانه ده میلیون تن نفت را ازین ساحل مدیترانه از راه آلپس به بواریا برسانند . تمدید پایب لاین مذکور ۵۰۰ میلیون مارک مصرف برداشت همچنان پایب لاین بین مارسلز و کار لژوهی نیز تا انگوشنت امتداد داده شده نفت معادن

تصفیه خانه های نفت از جمله برجسته ترین قسمت های منظره صنعتی انگوشنت می باشند . مگر چون فعالیت آنها به اندازه زیاد اتوماتیک بوده و بدینصورت تعداد اشخاصیکه در آنها بکار همواره میشوند خیلی محدود است . صنعت موتور سازی از نگاه بازار استخدام دارای اهمیت به مراتب بزرگتر میباشد از هر دو نفر باشند آنجا یک نفر شان در فابریکه موتور سازی آن مشغول کار بوده و تعداد کارمندان فابریکه مذکور که بزرگترین استخدام کننده منطقه میباشد به ۱۵۰۰۰ نفر میرسد . (بطور مقایسه باید گفت که برای فعال بودن یک تصفیه خانه نفت در حدود ۲۰۰ نفر کفایت میکند) فابریکات تولید ماشین های نساجی ، فابریکات انجن های برق و فابریکات مواد غذایی بخش های دیگر تصویر صنعتی آنجا میباشد .

آثار قرون وسطایی :

انگوشنت ترفی چشمگیرش را مرهون موقعیت جغرافیایی آن میباشد . این امر سبب شد تا انگوشنت در قرون وسطی چیست یک منطقه مهم تجارتنی را بخود بگرد . در آن زمان شهر مذکور محل تقاطع شرق و غرب بوده و سرکها بیکه از شمال به جنوب میرفتند نیز آنرا جای ایدالی برای صنایع عصری ساخته اند . بدون شک که نیروی کار موجود در آنجا هم عامل مهمی بوده است . باین سوال که چرا انکشاف آن زود تر صورت گرفته نمیتوان بطور مجرد پاسخ داد و حقایق تاریخی معینی بایست در زمینه مدنظر گرفته شود . دیوار ها و حصار های استحکامات باستانی این شهر یقیناً که مانع انکشاف آن بوده است . امروز بجای

بقیه در صفحه ۴۵



جاده ای تریترین استراس در شب

ترجمه عارف عزیز پور

پایب لاین های (مزین)

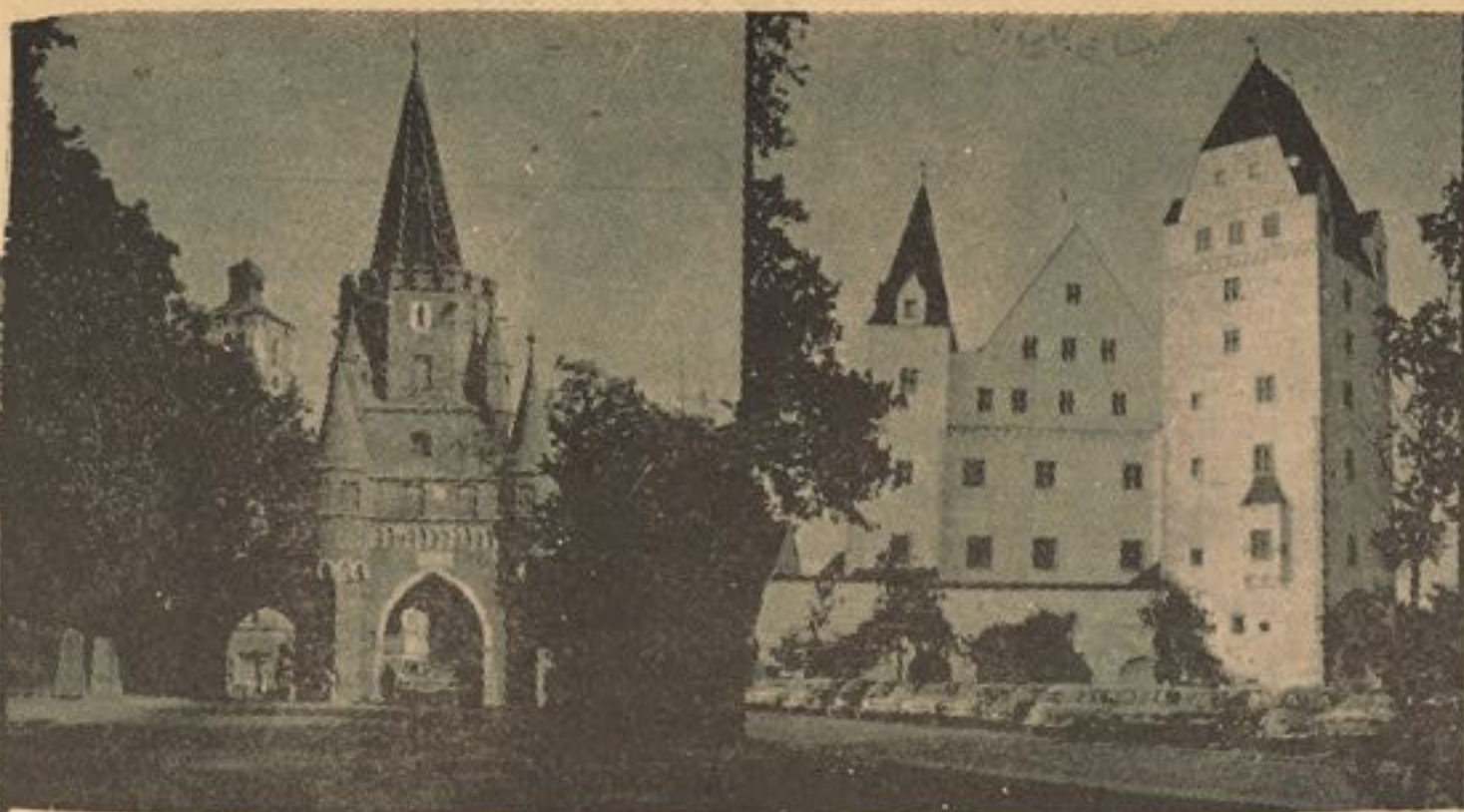
سفر کرده و با سوار در ترن از انگوشنت گذر نموده باشد منظره کلاسیک این شهر صنعتی را بیاد خواهد داشت . اینها عبارتند از دود رو های بلند ، تانک های بزرگ تیل برج ها ، شبکه پایب های تقریباً غیر قابل تصور و سلسله بزرگ دیگری از تجهیزات و وسایل تکنیکی ، همه این منظره در درخشش فلز ها و نور نقره خام را انتقال میدهد در انجام پایب لاین



انگوشنت در شب : کاخ باستانی دیولا ها.

جمهوریت فدرالی آلمان کشور بست بر نفوس در هر کیلو متر مربع آن بصورت اوسط به تعداد ۲۴۸ نفر زندگی میکنند در کشور همسا به آن فرانسه ۹۵ نفر و در کشور پهناوری چون کانادا تنها ۲/۱ نفر بر وی هر کیلومتر مربع بسر میبرند . این کثافت نفوس که فقط بلجیم کثافتی بیشتر از آن دارد ، چنین معنی می دهد که در کشور مذکور جای خالی وجود ندارد که مانند گذشته بتوان در زمینه به پلاننگاری و تنظیم آن پرداخت . در هر جاییکه چنین اقدامی صورت گیرد حتماً با ساختن نهایی موجوده و حقوق قدیمه که باید احترام گردند در تضاد خواهد بود . هنگامیکه چیز های نوبه وجود می آیند در خلا بمیان نیامده بلکه بایست با رشد اورگا نیک گذشته ها سازگاری داشته باشد .

چنین سازگاری میان چیز های مسدود و عنعنوی دو چرمنی موضوع غیر عادی نمیشد در حقیقت نفوز فعال و سازنده یکی بردیگری باید چنانس خوبی بشمار رود . انکشاف انگوشنت واقع در بواریای علیا از یک جای خواب برده بیک شهر بزرگ صنعتی مثال برجسته ای میباشد . این شهر پیش از جنگ دوم جهانی در حدود ۳۵۰۰۰ نفر باشند داشته و اکنون نفوس آن به ۹۰۰۰۰ نفر میرسد . انکشاف اقتصادی شهر مذکور که دو کرانه دانیوب قرار دارد . در ده دوازده سال گذشته از نگاه آهنگ رشد و مبادله اموال باولفسبورگ (محل موترهای فولکس واگن) و لیورگوسن (محل فابریکه بایر) قابل مقایسه میباشد و پس . این امر دو عامل بزرگ دارد که عبارت اند از تیل و موتور . هر گسکه بر شهره فرا تکفورت ، میونخ



شهری پر عمارت مسکونی، کلیساها و موسسات صنعتی و برج و بارو های کهنه‌السنه پرداز زمانه هاست





اعظم رهنورد زریاب، میگوید :

اگر معیار هادر زمینه قصه نویسی از نظر آکادمیک دیده شود به جرات میگویم و تاکید میکنم که تاکنون قصه به حیث یک هستی ادبی از نظر شکل و خصوصیت شکل و از نظر محتوای داستانی در ادبیات معاصر ما

به همین ترتیب بوده اند تیاتر و سینما و هنر های دیگر .

سولی با همه حرفهایی که شما در زمینه معیار هادر کار قصه نویسی گفتید، این هم واضح است که خودتان وقتی کار نگارشی قصه را آغاز می کنید اصل هایی هست که آنرا در نظر می گیرید، مقرره هایی هست که از آن پیروی میکنید و معیار هایی هست که میکوشید آن را خوب و بجا ارزیابی کنید همین ملاحظات، مقرره ها و معیار ها کدام اند ؟

کاملاً مشخص فلسفی و سیاسی نوشته شده است چگونه حالا چنین ادعای را مطرح میسازید؟ - من در جای دیگر از همین گفت و گو و به پاسخ پرسش دیگری گفتم :

توجه گردد چگونه است ؟ - نظر شما وارد نمیکم فقط عوامل و انگیزه های آنرا از نظر خود بر می شمارم، کسی خواهم یکبار دیگر یاد آوری کنم که هر فرا آورده فکری و هنری که وارد کشور ما میگردد، لابد از خصوصیت های جامعه که یکی آن هم پائین بودن سطح فرهنگی است، تاثیر می پذیرد و به همین علت است هر اندیشه ای که وارد کشور ما شده است یا اصلاً تلون و تنوعی راه نیافته است و یا این اشکال نامطلوبی بخود گرفته است، ریا لیزم یا واقعیت گرایی هم با تاثیر پذیری از همین فرهنگ ناتوان به ریا لیزم بیمار بدل شده است .

در همین لحظه، در حال حاضر که من باشما صحبت میکنم نه از دیروز صحبت میکنم و نه از فردا گپ میزنم، فقط میکوشم لحظه ای را که در دست دارم خوب درک کنم و خوبتر بفهمم، با همه ابعادش و در ارتباط با لحظات گذشته و پندار هایی از آینده، به همین ترتیب در حال حاضر من وقتی می نویسم بیش از آنکه متوجه اصول، قوانین و مقوله های فلسفی و عدنی خود باشم، تحت تاثیر همان حالت روانی میباشم که در همان لحظه قرار دارم و به همین علت ممکن است همان حالت روانی در همان لحظه بخصوص اگر کاملاً در مقابل جهانی فلسفی و سیاسی ام قرار نگیرد این امکان وجود دارد که با این جهانی هم - آهنگی نشان ندهد .

فقط میکوشم لحظه ای را که در دست دارم درک کنم

در مورد اینکه چرا آدمهای قصه معاصر جهانی های خاص، غالباً به طبقات محروم افغانستان بیشتر از میان طبقات محروم اتکاء میشود . انتخاب شده اند، باید بگویم در گذشته قبل و به همین علت باز تابی افشار و طبقات از انقلاب ادبیات ما بصورت عام و قصه پردازی پائین در قصه های ما بیشتر مکانیکی است مابصورت خاص در زیر تاثیر جهانی های و بیشتر نمای سیاسی و اجتماعی دارد، تاهنری خاص سیاسی قرار داشته است که در این (ادامه داد) .

- منگه خواننده قصه های شما هستیم میتوانم ادعا کنم خلاف ادعای شما تعدادی زیادی از قصه های خود شما با اساس یک دید

بقیه صفحه ۹

الجزایر

بر علاوه پایتخت در الجزایر شهر های مقبول و فستنگ زیاد است که در بین کوهها بحرها ساحل آباد گردیده اند که روزی با خانه های گلی و سنگی که اقوام بربری آباد در آن حیات بسر می بردند امروز بجای آن عمارات و بلاکهای مقبول چندین طبقه بی آباد گردیده است که همسری با بهترین طرز ساختمانی اروپا میکند مانند شهرهای میلان، میدیا و غیره .

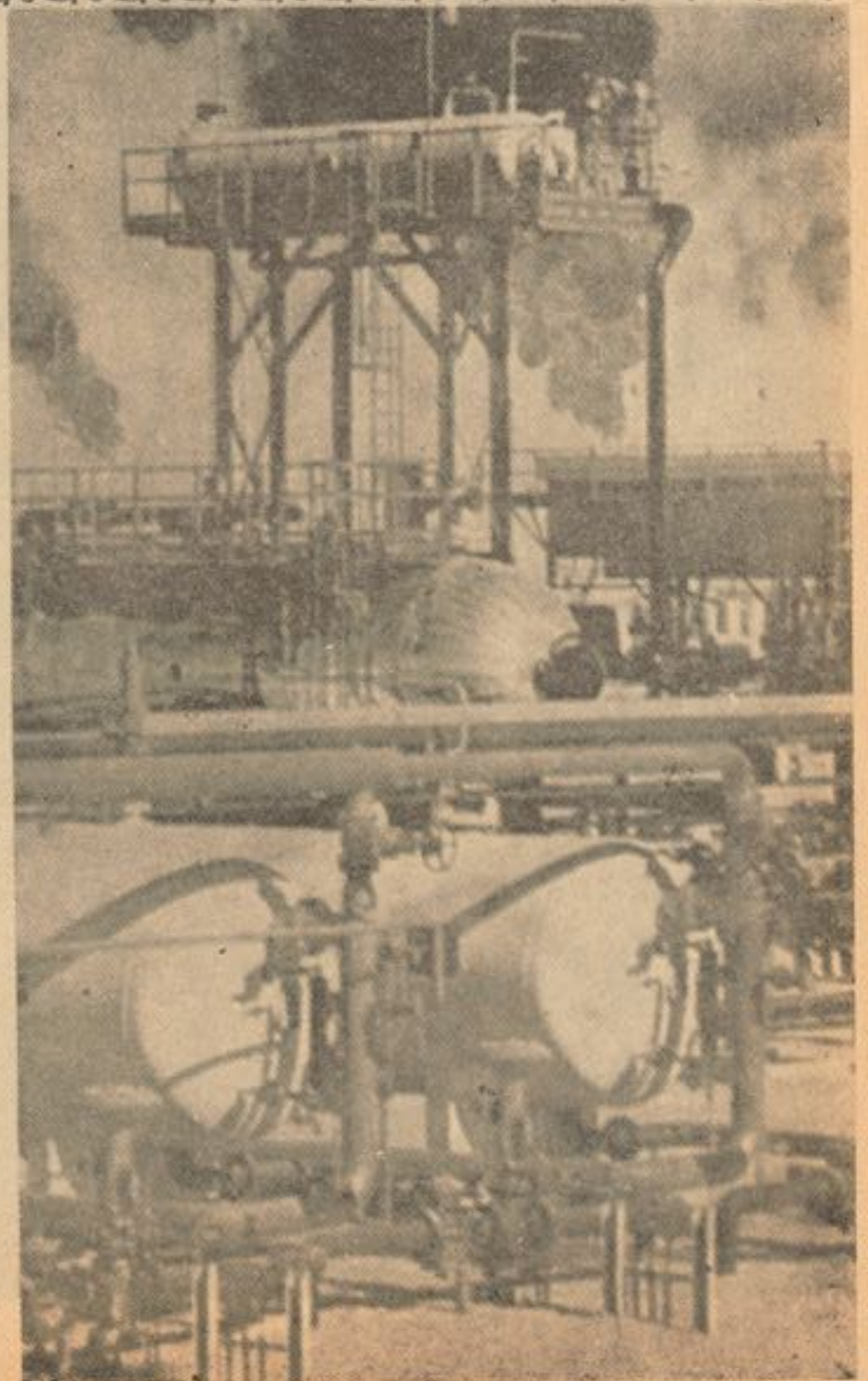
و صنایع نفیسه و بسیاری از مکاتب لیس و حرفی دولجرس تمرکز یافته اند که شهر مذکور یکی از بهترین مراکز تعلیماتی و کلتوری الجزایر محسوب میگردد .

یکی از خصایص شهر های الجزایر اینست که اکثر اجاده های آن کم عرض، خم و پیچی زیادی دارند . ریکلام های سینمایی رنگارنگ و بزرگی مردم رابه تماشای فلم های فرانسوی و مصری دعوت می کنند، موسیقی دلکش عربی از کالی ها، منازل و اتوبوس ها و از هر گوشه و کنار شهر شنیده میشود. درین شهر مانند اکثر شهر های الجزایر در کالی ها و چای خانه ها از دحام نردیده شده و مردان چندین ساعت را با پیاله ای از قهوه و یا چای با شنیدن موسیقی و صحبت سپری می کنند . مردم بزبان عربی تکلم می کنند ولی با آنکه کلمات مشترک و معطوفه غربی و فرانسوی در آن موجود است ولی تحریر به هر دو زبان صورت میگیرد با وجودیکه بسیاری از موسسات و لابریکات عنوان و القاب خود را از فرانسوی به عربی تبدیل کرده اند ولی هنوز هم هر دو زبان مورد استفاده است .

از استیتوت های علمی و کلتوری الجرس استیتوت مطالعات استرونومی، سروی معادن صحرا، هایدرو تخنیک بوتانیک و غیره رامیتوان نامبرد. الجرس دارای بهترین موزیم ها، تیاتر ملی و دراماتیکی و بیش از چهل سینما میباشد . اخبار (المجاهد) و (اشهاب) بزبانهای فرانسوی و عربی همه روزه بمقدار کافی نشر و در سراسر مملکت بخش میگردد . روز نامه عصری (الجرسی سور) و مجله (انقلاب الفریقا) از مهمترین نشرات این کشور بشمار میرود . استیشن های رادیو و تلویزیون الجزایر در همین شهر تمرکز یافته پروگرامهای جالبی بزبانهای عربی و فرانسوی یومیه برود کاست



یکی از لابریکات نفت الجزایر که در قلب صحرای الجزایر بکار انداخته شده است .



کلئوپاترا

۳۰-۶۹

قبل المیلاد

کلئوپاترا (۱) دختر یکی از پادشاهان سلسله یونانومهری بطالمة بتولمیرها بود که افراد این خاندان تقریباً از عرصه ۳۰۰۰ سال از اسکندریه به کشور نیل حکم می‌راندند.

کلئوپاترا مطابق آئین باستانی فراغت بعد از در گذشت پدر ازدواج نمود و هنوز هفده سال داشت که بعیت نایب السطنة برادر سرزده ساله خویش بد کشور فرمان سلطنت میداد.

او بوسیله زیبایی سحر خویش از زبان معروف و دانشمند و تربیت شده عصر حیات خود هم بود که به تمام آلتها نفاقی زمان صحبت می‌نواست کرد. او بکمال افراط جاه طلب بود و خواست در ساحت سیاست نقش مهم و فاطمی را بیاورد.

هنگامیکه مشاوران حکومت برادرش را ندانند او را از صحنه حکومت ازا نه کردند. فتوئی را در سوریه گرد آورد و آنکس بصوب اسکندریه بفرستاد در آمد ، اما فرود آمدن سرزده مصر را تصادم فتوئی آنها ممانعت کرد.

کلئوپاترا تصمیم شد تا مردی را که در قلمرو کشور روم فرمان میراند بحلقه عشاق خویش در آورد و از وجود او برای تطبیق بلانهای مطروحه خویش استفاده نماید.

داستان در این قسمت چنین می‌گوید: «اوسبانگناه ازایش و برایش کرد و آلتها زیبایی بر خود بست و آنکس (۱) در تاریخ کشور مصر هفت ملکه نام کلئوپاترا را داشتند و لژیسی که بطور مطلق بدین نام مسمی میشود هفتمین آنهاست که شرح حسانش را در اینجا متذکر می‌شویم .



اهسته به قصر اسکندریه خزید و در حالیکه از سزار استمداد می‌کرد ، خود را به پاهای او افکند . استحقاقات نظامی باشکوه خاصی که لازمه یک نقات و کلتور یکمیزار ساله هست فتح و ظفر کلئوپاترا را که بکمک سزار سورت گرفته بود جشن گرفتند و سادمانی سر کردند . وانگهی ملکه با

مشتوق خویش بر زورق طلا یسی که پسرمان های ابریشمین بسا آن اویخته بود بر نشست و از نیل گذشت و در ساحت خارج آن زیبا یی ها و شکوه کشور خود را بر او نمایاند . اتولوس در سال ۳۱ ق م از طرف از سال ۴۸ تا ۴۶ قبل از میلاد از رفتن به روم باورزید و پیش از آنجهلا زم بود در این سرزمین اقامت گزید و هنگامی هم که رفت پسری از خود بیاد کار گذاشت و او را «سزار یون» نامید .

بکسره در اختیار او گذاشت و او فرمان روی نمی از امپراتوری روم شد . اتولوس در سال ۳۱ ق م از طرف برادران خود او گستا و بان شکست خورد و سپس خود کشی نمود.

هنگامیکه مجاهدت کلئوپاترا در بدام انداختن او گناویان به ناکامی منجر گردید لاجرم بوسیله زهر مار افعی

در تنظیم و هرج و مرج سیاسی بعد که در سپید پشیمان کرده بود ، خود را از مرکز سزار ، جانبداری اتولوس گشت . فاتح را بخود جلب کرد و کاربجایی کشید که آئین حکمرانی کشور روم را

ایشیلوس

۵۲۵-۴۵۶ قبل المیلاد



آثار ادبی ایشیلوس ، معرف نقطه عروج شاهکار های تراژدی یونان است .

... انسان برای تعیین و محکوم کردن سرنوشت و تقدیر خویش با ارباب الانواع در می آویزد و سرنوشتی که در گمین او قرار دارد آهسته آهسته خود را آشکار میسازد . اما برای ظهور و یکبختی باید با «تیتانها» (۱) در آمیخت و فاتح شد . . .

اینچنین شیوه بیان عمو میت داشته و تاریخ آن تا زمان «هوبر» شاعر گرانمایه یونان ، پیش میرود و حتی ایشیلوس ، شاعر مورد بحث ما هم ، بلسان شیوای هو سر به صحبت می‌پردازد . «رنج ها و آلام» لر زاننده اوبا تاثیر نفوذ مصرع «ایلیاس» و «اودیسه» میافزاید .

ایشیلوس باری درام های خود را بکمال صداقت و اظهار صمیمانه واقعیت «نانزیزه ها خوان هو مر» خطاب کرد .

ایشیلوس در بین آفرینندگان شاهکار های تراژدی یونان ، یعنی سو فو کلیس و اوریبیدوس که بشمول خود اوسه نفر میشوند گنجا لسترو مهمتر میباشد .

اکنون می بایست مانود نمایشنامه نگارش او را در دست می‌داشتیم ولی از آنجمله فقط هفت اثرش بدست ما رسیده و از دستبرد حوادث محفوظ مانده است .

در آغاز این قرن ، ضمن حفریات تاریخی ، یکی از قطعات معروف او بنام «نیوبه» از جمهوریت عربی مصر بدست آمد . هر وقت بین آثار ادبی ایشیلوس عبارت از: «پرو میتویس عبوس» ، «اورستی» و «پارسیها» است که را از جنگال مهیب «جهودت شکلی» و دومی از سه بخش مرکب میباشد .

ایشیلوس نمایشنامه های تراژدی «سرایندگان دستجمعی کلیسا» رهایی بخشید و برای نخستین بار مکالمه دونفری مثلین را در حین اجرای آواز خوانی های دستجمعی مد هی ایجاد نمود و بعدها سوفو کلیس به تقلید از او بازیگر سومی را هم در نمایش وارد کرد .

ایشیلوس در او لوسیس به دنیا آمد و بیشتر عمر خود را در آن و در باره بیرون پادشاه ، گذراند و درگیلا واقع سواحل جنوبی سیسیلی از دنیا بر رفت .

مردم آن به پاس خدمات ادبی او مجسمه اش را بر فراز عمارت تیاتر قرار دادند و چنین تصمیم گرفتند تا در پایان نمایش هر پارچه تمثیلی او ، باید مانند هنرمند بزرگی که در قیاس حیات باشد تاج گلی نثارش کنند .

(۱) تیتانها : از جمله ارباب الانواع یونانیان قدیم است که پسران می (زمین) و اورانوس (آسمان)

ترجمه و نگارش : حسن عدی

زبان شعر

شب

جالی سیاه مشبك سبب روی فشارا بوسیده،
وسکوت برعهه جاطاری است در این ساعت
در روی صخره بزرگی نشسته و بادقت تمام
مشاهده میگردم که خرگاه شب بابطوه و تانی
بیش آمده و کسب ظلمت میکند .

در این ضمن شل شل برگهای تیره درختان
را مستمع شده چنان تصور می نمودم که در
اطراف این مقابر سایه های درختان بلند در
حرکت آمده اند . ناگاه از میثاب میسا بخش
یک شعاع روشنی جدا گردیده و در روی
رخساره تاریکم لغزیده و خیلی به آهسته گی
حشمان مرادر اثر نور درختان خسود روشن
گردانید .

ای شعاع ضیابخش دلچسپ ! وای گرمشما
نورانشان بر لطف ! کدام سانحه در نظر داری
که از این وجود ضعیف بپوشش میکنی ؟ تو که
روی سینه ریشم خود را برتاب نموده ای .
اینا نقطه نظرت این نیست که تو در خود را خوبتر
در اعماق روح برسانی ؟ و ازین باعث نزول
نموده که آن اشیاای محبوبه عالم، آن معجزه
عوارضات خارق العاده خداوندی ، آن اشیا
مغفی و نامعلومیکه در عالم اعلی وجود دارند
بمن بفهمانی ؟ و با اینست که تجسس روز را
داری، آیا یک سروشی تستی که به تیره بختان
خطاب نموده و از رحمت خدای بی همتایشان را
اطمینان میدهی ؟ بلکه نزول تو ازین جهت
است که در روی تیره بختان مانند یک شعاع
امید بدرخشیدن بیانی ؟

اوه! تصور میکنم که تو شفق که نباید
روز از توبه اتمام برسد .

ای شعاع خدای ! قلب من در مقابل سنای
تو بدرخشیدن آمده و قوه فکرمه ام را آنهازیکه
وجود ندارند احاطه کرده . ای نور بر لطف روح
نواز تو ارواح آنها بیستی ؟

اوخ ! لمحہ نمیگذرد که بخار های شوم از
اطراف واکناف افق بلند شده و آن شعاع لطیف
را منبهم ساخته و درعهه جاطلمت شب حکم فرما
میگردد .

عاشق جانباز

من عاشق جانبازم ، از عشق بیرهیزم من هست سر اندازم ، از عریده نگریم
گویند رفیقانم از عشق بیرهیزی ؟ از عشق بیرهیزم ، بیس باجه در آوریم ؟
پروانه دمسازم ، می سوزم و می سازم از بخودی و مستی ، می افتم و می خیزم
فردا که خلاق را از خاک بر انگیزند بجاره من بسکین از خاک تو بر خیزم
گر سر طلیس من سردر پای تو اندازم وز بر طلیس من زر اندر قدمت ریزم
گر دفتر حسنت را در حشر فرو خوانند اندر عرضات آن روز بخوری ذکر انگیزم

مگر در عرضات آید شمس الحق بیریزی

من خاک سرگزیت با مشک بر آغوشم

(از خداوندگار ادب بلخ مولانا جلال الدین)

لذت درد

اندم که ریش های دلم تازه تر شود
احساس درد لذت من بیشتر کند
وانگه که داغ مونس زخم جگر شود
قلبم تلاش زخم نواز نشتر کند
غم را کنم طلب که زنده زخمه ام بجان
آرد ترانه های دلم بر سر زبان
اشکی که دوست دارمش، از دیده سر کند
ای درد و سوز، درد من جابجا شوید
کاین خانه چزشما به کسی سازگار نیست
ای عقل وحی، بهاتم و آه آشنا شوید
زیرا مرابه فرحت و باخنده کار نیست

ناروژگار باز کند امتحان مرا
فرسایدم، چنانکه گدازد روان مرا
بشاد کارمن همه زیرو بر کند
تابانوای خاشکی و باآه بی اثر
سازی برای مردم بی باو سر کنم
که بم به سام خوانم و که زیر دوسهر
از راه زندگی ، همگان را خبر کنم
گریم ، بیم خروش کنم جستجو کنم
تیرامید خود به هدف رو برگردم
تا شاهد کمال بسویم نظر کند
(الهام)

اینجا گلکلمه مشق

مترجم ژرف بین

ماه عسل

دوجوانی که فقط چند روزی از ازدواجشان میگذشت روی پلاتفورم ایستگاه قطار آهن که از ویلای شان فاصله بسیار کمی داشت قدم میزدند. دست داماد دورگرم عروس دورخورده و عروس هم سرش را روی شانه شوهرش تکیه داده بود هر دوی شان سعادت را در کنار هم یافته بودند. از خلال ابرها مانتاب به آن دو دلدادۀ بهم رسیده نگاه های می انداخت و دو باره پنهان میشد: شاید ماه از زندگی مجرد و غمگین خودرنج میبرد و از خوشبختی آندوجوان حسد میخورد. هوای آرام را بوی مطبوع درختان گیلاس مشبوع کرده بود. آواز گردش چرخهای قطار ازدور بگوش میرسید ...

عروس گفت: (سانا، چقدر زیبا و پرطراوت است، چقدر عالیست! خیال میکنم در خوابم بین جنگل چه آرام و دلکش است پایه های تلگراف خاموش و مهربان بنظر میرسد و اینرا میرساند که در آن پایان انسانهایی زندگی دارند... و تمدنی هست ... آیا صدای چرخهای قطار که باد ملایم بگوش میرساند خوش آیند نیست؟)

- بلی .. بلی مگر دستهایت گرم شده واریا شاید تب داشته باشی خیال می کنم از آنجهت است که تویی حدهیجانی شده ای ... راستی برای امروز شام چه داریم؟

- جوچه مرغ و ماهی ... یک جوچه مرغ برای هر دوی ما بکلی کفایت می کند برای تو ماهی خشک و ماهی خالدار از شهر آورده اند. مانتاب آهسته آهسته پشت ابرها میروند مثل آنکه از تنهایی رنج میبرد.

واریا گفت: (قطار میاید، چه زیبا و دلکش است!)

از دور سه چشم آتشگون هویدا شد و چرخه های آتش از زیر پای قطار آهن که به سوی ایستگاه می آید به نظر میخورد. نگران قطار آهن از اتاقش روی پلاتفورم بر آمد.

در حالیکه فازه می کشید گفت: (واریا همینکه این قطار رفت ما توهم بخانه میرویم. چه خوشبختیم عزیزم. اصلا هیچ تصور آنرا نمی توانم بکنیم.

سانا با انزجار کامل سرش را نزدیک گوش عروس برده به نجوا گفت: (اینها همه نزد تو آمده اند ... لعنت بر شیطان ... کاش خدایین قطار زیبا و دلکش را سلامت نمی آورد!)

عروس بیچاره در حالیکه رنگ از رخسارش گریخته بود با قهر و عصبانیت جواب داد: (نه، اینها نزد تو آمده اند، اینها از من نیستند همه خوشاوندان تو اند و عروس در حالیکه رویش را بطرف مبهانان دور داد با چهره بشاش و از خود راضی تبسم کرده و گفت:

- خواهش میکنم بفرمائید! از پشت ابرها باز هم مانتاب سر کشید بدان میماند که مانتاب هم تبسم می کند، مثل آن بود که آواز نداشتن اقارب و خویشاوندان خیلی راضی است.

سانا هم چرخ می زد برای آنکه عصبانیت خود را از مبهانان پنهان کرده باشد با صدای رسا و جملات مبهان نوازانه ای گفت:

- خواهش میکنم بفرمائید، بفرمائید خواهش میکنم، مبهانان گرامی!



عاج‌های بگرام

از آثار

منحصر بفرد جهان است

بود ، که کاپیسی ، یا بگرام ، در نقطه بر خورد تمام این تأثیرات مو قعیت خاص و ممتازی داشت.

بناغلی احمدعلی معتمدی مد یر عمومی موزیم های وزارت اطلاعات و کلتور ، در برابر سوالی را جمع به آثار عاج موزیم می گوید :

لوحه های عاج بگرام که در موزیم کابل نگهداری میشود ، یک مجموعه منحصر به فرد را تشکیل می دهد و در بین آثار پرارزش موزیم کابل ، منزله یک گنجینه قیمتی را دارد. این لوحه ها ، نمو نه انا ئیسه قرون دوم و سوم میلادی است ، که از آن جمله از تخت خواب ، صندوقچه ، پارچه ها ، چو کی های بی تکیه را می توان نام گرفت . وی می افزاید :

این آثار در دو اتاق ریخته شده و در واژه آن مسدود شده بود ، که به گمان اغلب ، به اثر خبر تجاوز خارجی ها ، شا هپور اول پادشاه ساسانی ، آن ها را در آنجا مخفی نموده بوده ، تا محفوظ بماند.

این عاج ها که بسیار نفیس اند ، متعلق به هنر قدیم هند بوده و ریزه کاری های مجسمه سازی و هیکل تراشی که در «سانتجه» و (متورا) بکار رفته ، درین آثار نیز دیده میشود .

تصاویری که بروی لوحه های عاج بگرام دیده میشود ، عکس

یک راه تجارتنی درین زمان ، انطاکیه را به باختر وصل می ساخته و این راه از سوزیه ، یونان ، رومن و ایران پارتی می گذشت.

این راه از بگرام یا کاپیسی گذشته و مجرای دریای کابل را تعقیب می کرده تا بالاخره به حوزه سند و گنگا می رسیده است.

در یک نشریه اختصاصی موزیم پیرامون کاپیسی قدیم یا بگرام نوشته شده است ، که ضلع های رو می در آسیای یونانی ، آشکایی در ایران ، کوشانی در افغانستان ، سینیکی در سطوح مرتفع آسیا که در تصرف امپراتوران (هان) بود ، موقع مناسب خاصی را ایجاد کرده

دیگری غرق مطالعه کارت هاست و به همین ترتیب هر کدام در باره آثار تاریخی بگرام صحبت می کنند. در سمت شمال بگرام سلسله کوه هندو کش و در جنوب آنوادی علیا و وسطی کابل موقعیت دارد. در سده اخیر قبل از میلاد ،

مرکز شاهان هند و یونانی بوده و در قرن اول و دوم میلادی ، پایتخت تابستانی امپراتور هندو یست به شمار میرفت ، که (کنشکا) نیز متعلق به همین سلسله است.

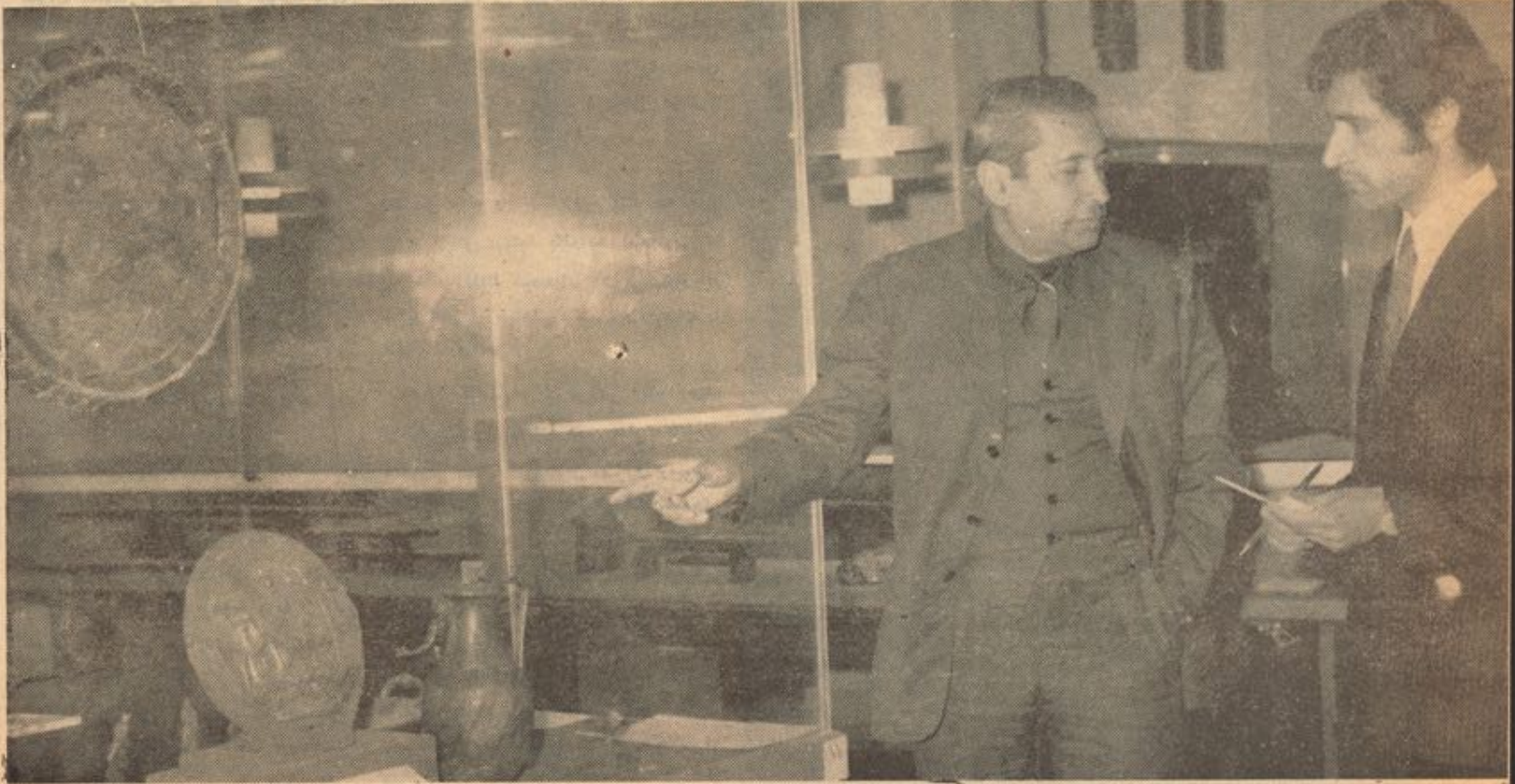
به اساس یادداشت بطلمیوس و دسته یی از جغرافیة نویسان دیگر ، موقع مناسب خاصی را ایجاد کرده

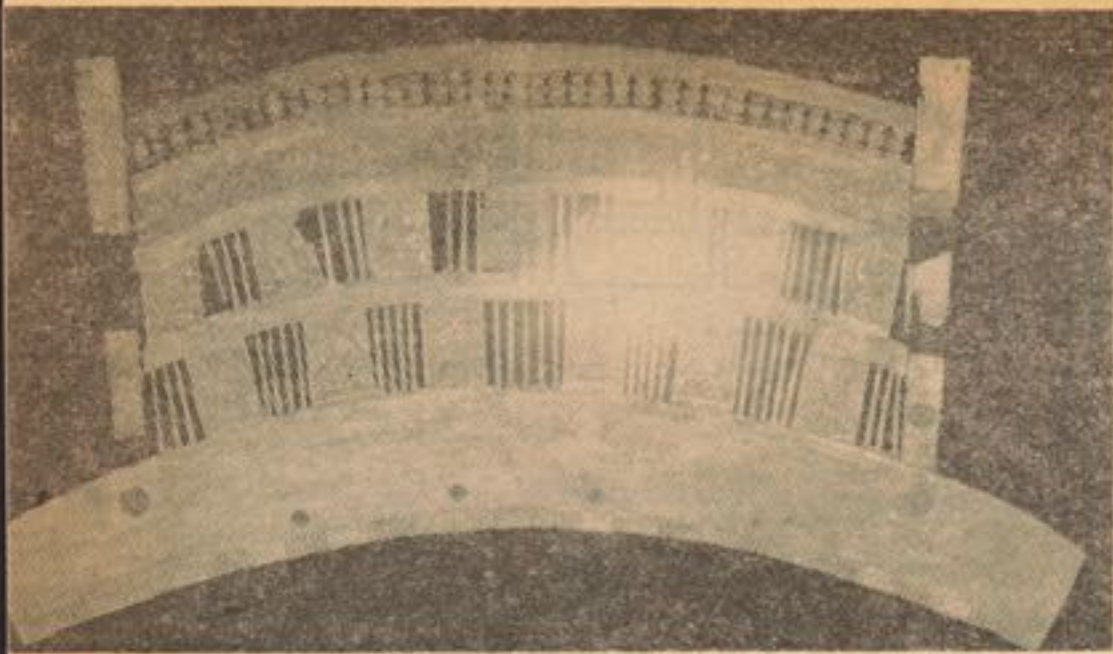
* بگرام یا کاپیسی از نقاط تاریخی است که سرگذشت جالبی دارد.

* بقایای انا ئیسه قرن دوم و سوم در اتاق بگرام موزیم کابل نگهداری می شوند.

در طبقه فوقانی موزیم کابل آثاری که از بگرام بدست آمده ، به طرز خاصی ، در یک اتاق گرد آوری شده است .

اتاق بگرام در موزیم کابل با ویتترین های زیبایش بسیار تماشائی است ، وقتی ما وارد این اتاق می شویم ، دسته یی از سیاحان ، با هدیه عجبی به اینسو و آن سو دیده میشوند ، یکی عکس می گیرد.





یکی از آثار عاجی غرفه بگرام

زیبایی دیزاین شده است و بهترین های شیشه‌ی و گروپ های نیون ، بر شکوه آثار کهن باستان مسی افزاید .

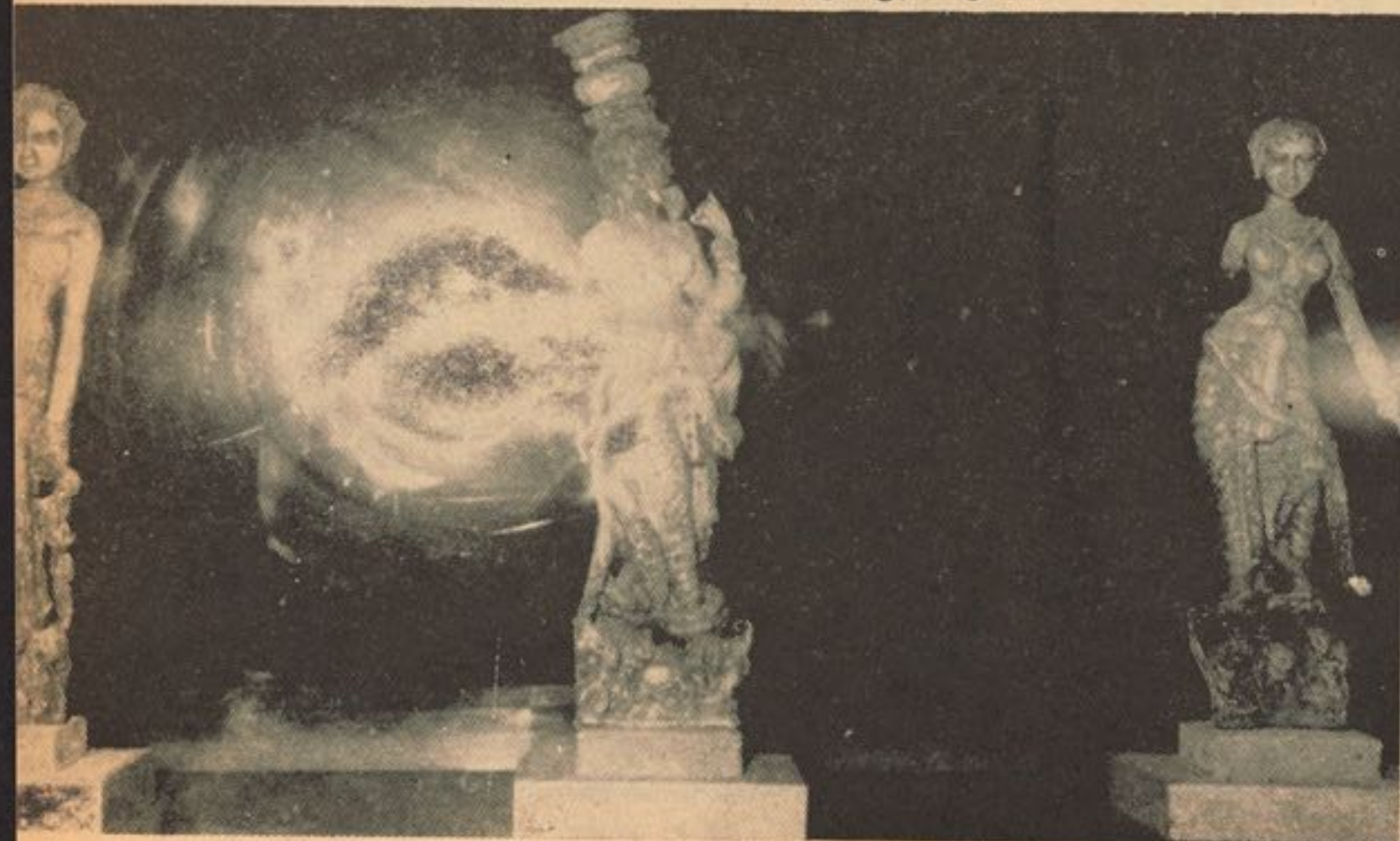
در یکی از الماری های اتاق بگرام پارچه از عاج کند نگاری شده قرار دارد که شکل حیوان عجیبی را نشان میدهد و از دهن این حیوان دوی بشکل شیر بالدار خارج شده است .

ظروف فیروس را در آن نقش برج نور است نیز درین الماری به

بقیه در صفحه ۵۴



سیاحین خارجی حین بازدید از یک غرفه در موزیم کابل



مجسمه هائیکه در اثر حفاریات از بگرام بدست آمده

زنانی اند ، که در حال آرایش ، مستی و شوخی در باغ دیده مسی شوند .

در کتاب رهنمای موزیم کابل پیرامون این آثار نوشته شده است که :

مجسمه های زنان که لباس های نازک ابریشمی بتن دارند ، دارای نازک خیالی های است که لطافت نقاشی های دیواری (اجتسا) را نمایندگی میکند .

این آثار نظر به قانون جمالی شناسی هندی طوری ساخته شده ، اند که بعضی قسمت های بدن زنان بطور برجسته و مبالغه آمیزی نمایش داده شده است .

اگر چه آثار عاج بگرام از جمله پرربها ترین آثار مکشوفه این منطقه است ، ولی در خلال حفاریات باستان شناسی آثار جالب دیگری نیز بدست آمده ، که از نقطه نظر علمی حایز اهمیت است ، کاسه های لاکی ساخت چین ، ظروف برنجی ، ظروف شیشه ساخت دوره گریکورومن و مجموعه قابل توجه مدال های گچی که قالب ظروف نقره‌یی (هلینتیک) ویا یونانی ،ی باشد ، از جمله آثار دیگری این قسمت کشور ما است .

گیلاس های شیشه ای بسیار زیبایی که بر روی آن صحنه های اساطیر یونان و رومی است ، ظروف شیشه‌ای شبکه کاری شده ، اشیای برنجی که اصل آن در روم و یونان ساخته شده ، مجسمه های هرگولس سیر ابلیس ، به عقیده باستان شناسان و متخصصین از آثار منحصر بفرد است ، که در موزیم کابل به نمایش گزارده شده است ، سیراپس نمایندگی میکند .

مخلوطی ازدو جنس است ، این رب النوع نظربه گرز و سیب های رهنسیرید ها شبیه هر گول است و نظر به کلاه مخصوص که کلاه مقدس اسرار آنرا می خوانند از سیراس نمایندگی میکند .

مدیر موزیم ها . در باره دیگر آثار اتاق بگرام می گوید :

- مجسمه هر پو کرات به شکل طفل که پسر سیرا پس و ایزس است ، نیز از خلال حفاریات بگرام کشف شده و در اینجا دیده میشود . این آثار تلاقی مدنیت های با عظمت کهن چینی ، یونانی و رومی را بصورت واضحی روشن مسی سازند .

اتاق بگرام در موزیم به طرز شماره ۴۹

سپاسگزاران

دانشگاه ایندوفست

(هنگام)

بهرام و کنیزک

ممكن از نیستی تو دشمنی خویش
 خون من بیگانه بگردن خویش
 من مونس خاص او بودم و همواره در پهلویش
 زندگی می کردم .
 تا بدان حد که در شراب و شکار
 جز منش کس نبود مونس دیار
 چند روز دست نگهدار ، بهرام از گفته خود
 پشیمان خواهد شد . *
 در شود تنگدل زگشتن من
 ایمنی باشد توجان و بتن
 تو ز پرسش رهی و من زعلاک
 زاد مردی نیوفته بر خاک
 روزی آید اگر چه هیچکس
 گانچه کردی بد خدمت برسم
 در این لحظه کنیزک هفت پاره لعل برای
 سر لشکر داد ، تا از گشتن او بهر اسد و
 بالاخره سر لشکر در خانه خود او را پذیرفت

این سخن گفت و عقد باز گشاد
 پیش او هفت پاره لعل نهاد
 هر یکی زان خراج اقلیمی
 دخل عمان ز نرخ آن نیم
 مرد سر هنگ از آن نمونش راست
 از سر خون آن صنم پر خاست
 گفت زینهار سر زگارمیر
 با کسی نام شهر یار بر
 با هم عهد کردند که این راز را بپوشانند
 و به بهرام گفته شود که کنیزک را نابود کردم .
 گفت مه رابه ازدها دادم
 گشتم از اشک خونبها دادم
 چشم بهرام را آب فرا گرفت و ظاهرا از
 کرده خود پشیمان بود و فکر می کرد کنیزک
 از بین رفته ولی خیالش در دل بهرام چس
 داشت .
 بقیه در صفحه ۶۳

روز کار بود .
 تازه رویی چونو بهار بهشت
 انگبینی بروغن آلوده
 چرب و شیرین چو صحن با بوده
 این کنیزک رود نواز و آهنگ ساز بود
 آوازش مرغ را بر قصی می آورد .
 با همه نیکویی سرود سردی
 رود سازی بر قص چابک پای
 ناله چون بر نوای رود آورد
 مرغ را از هوا فرود آورد
 کنیزک جنگ می نواخت و بهرام نخچریه
 تیر میزد .
 بهرام شیر و نخچر را بهم دوخت و آرزو
 داشت از زبان کنیزک تحسین بشنود .
 و آن کنیزک زناز و عیاری
 در ثنا کرد خویشتن داری
 کنیزک گفت : این بار باید سر گود را بر
 سمش دوزی
 گفت باید که رخ برافروزی
 سر این گود در سمش دوزی
 غرور بهرام اوج گرفت و بر آن شد سرگود
 بر سمش دوزد و این مهارت را بخرچ داد .
 صید را مهربه در فکند بگوش
 آمد از تاب چهره سفر بجوش
 سهم سوی گوش برد صیه زبون
 تاز گوش آرد آن علاقه بردن
 در این شکار بهرام توفیق یافت و کنیزک در
 خویشتن داری استوار ماند .
 گفت پر کرده شهر یار این کار
 کار پر کرده کی بود دشوار
 هر چه تعلیم کرده باشد مرد
 گرچه دشوار شد تواند کرد
 بهرام از کنیزک آزرده شده بر سر لشکر
 خود امر کرد که این کنیزک سر عصیان دارد
 برگرو حیانتش را بریاد ده
 فتنه بار گاه دولت ماست
 فتنه گشتن زردی عقل رواست
 سر لشکر آن بر بچهره را بخانه خود برد .
 خواست تا کار او ببرد آزد
 شمع وار از تنش سر اندازد
 کنیزک گفت چون من از عزیزان بهرام بودم
 و گستاخی کردم و او زود و گرم در نابودی من
 حکم نمود ، تو خون مرا بگردن خود مگیر .

حکیم نظامی از شاعرا نیست خوش بیان و
 نژاد ادا که در اواخر قرن شش زندگی داشته
 (ظاهرا ۸۶۰۲) هیچ شاعری قبل از او در شعر
 یزمی بدینگونه بیداد نکرده است او حکیم
 است و عاشق پیشه و هم در تسلط الفاظ و ریخت
 کلمات کامل العیار است .
 دیوانی نسریز دارد ولی شش مثنوی او در
 پنج بحر بنام خمه یاد میشود از شاعرهای
 ادبی و حکمی روزگار است که با مسیر زمان در
 خشن خود رانا یا نتر و انموده است یکی از
 مثنویات او هفت بیکر است ، هفت گنبدو
 بهرام نامه نیز بدان اطلاق کنند و این مثنوی
 را بنام سلطان علاءالدین کرب ارسلان در حدود
 ۸۱۵۹۲ انشا نموده است ، افسانه های دل
 انگیزی سروده که از زمانی ، جهانی آینه داری
 می کند .

نظامی گنجه بی از شاعرا نیست که آفاق ،
 خانم خود را در شعر به نیکی و حسن و دلبری
 یاد کرده است ، به خلاف سایر شاعران .
 سنت شکنی نموده است عشق آفاق را در برخی
 اجزای مثنوی خسرو و شیرین جای داده است
 در مثنوی خسرو و شیرین گوید بر سبیل
 ابهام و اشارت :

درین افسانه شریک است اشک را ندن گللابی
 تلخ بر شیرین نشانند
 بحکم آنکه آن کم زند گانی
 چو گل بر باد شد روز جوانی
 سبک رو چون بت بچاق من بود
 گمان افتاد و خود آفاق من بود
 همایون بیکری نفرو خردمند
 فرستاده بمن دارای در بنه
 پرمانعی درع و از درع آهتین تر
 قیاس از پیر هن تنگ استین تر
 مران را گوش برمالش نهاده
 سران را گوش برمالش نهاده
 چو ترکان گشته سوی کوی محتاج
 بترکی داده رختم را بتاراج
 بهرام و کنیزک

بهرام گود هموار برای شکار گوره خر
 تلاشمندانه صحرا به صحرا می رفت ، این
 بار کنیزکی را که بر او دلباخته بود با خود برد
 تا مهارت خود را در چشمش بکشانند او فتنه .
 کس خرامی جو باد بر سر گشت

Plate 36



کوه‌ها و دشت‌های وطن در پر تو مساعی و مجادلات نظام نو، ذخایر خود را عرضه می نماید

کشور ها مشابه نبوده تفحص، کار بیشتر و عمیق تر را ایجاد مینماید. در این ساحه مس به شکل سلفیت، کاربونت اوكساید و فیروسلفیت مس یافت میشود. وطوریکه با متخصصین ورزیده معادن مس مفاهمه صورت گرفته بعقیده آنها معادن مس عینک از نگاه فیصدی يك معادن متوسط محسوب میگردد و از نظر حجم يك معادن خوب مس پیشبینی میشود. ساحه غربی مس عینک که با قسمت مرکزی معادن مس عینک ارتباط مستقیم دارد توسط مواد راسبه پوشانیده شده است. طول و عرض معادن مس این ساحه که از نوع مس ساحه مرکزی عینک میباشد تثبیت گردیده است. هنوز سروری های مقدماتی آن ادامه دارد. حجم مس معادن ساحه غربی مس عینک در حدود ۷۰-۱۰ متر تثبیت شده و فیصدی مس آن بیش از ۵۰ فیصد پیشبینی میشود اگرچه کارهای تفحصاتی در این ساحه نظر به قسمت مرکزی معادن مس عینک به پیمانانه محدود پیش برده شده اما در نظر است که در سال آینده توجه بیشتر به آن مبذول گردد.

کار سروری و تفحص معادن مس عینک لوگر توام با کشف و تثبیت مناطق دیگر مسدار در نواحی کابل و لوگر بمنظور اخذ نتیجه نهایی توسط متخصصین مسادن و جیولوژی وزارت

بیشتر انجام یافته است. مثلا طبق راپور اجراءات متخصصان وزارت معادن و صنایع در ظرف تقریبا ده و نیم ماه صوف کتی ۱۳۶ فیصد پیشرفته است باین معنی که نه تنها پلان قبلی

وطن مادر راه انکشاف

بقلم ضیاء جاوید

معادن و صنایع بشدت پیش میرود.

در تابستان سال ۱۳۵۲ به تعقیب استقرار نظام جمهوری در کشور بعد از آنکه جیولوگهای افغانی ضمن نقشه گیری مقیاس يك بر صد هزار معادن مس عینک را کشف کردند، تفحص معادن مس عینک آغاز شد که تا حال ۲۸ نقطه مسدار در نواحی بین کابل و لوگر کشف گردیده است. در زمره مناطق که از نظر داشتن معادن مس بیشتر دلچسپ خوانده شده ساحه عینک، دریند، جوهر، خورد کابل و تفر میباشد که در این نواحی کار سروری و تفحص بیشتر متمرکز ساخته شده است.

از مطالعات ابتدائی پیرامون معادن مس عینک چنین برمی آید که ساحه مرکزی عینک بهترین منطقه مسدار تثبیت شده است. برای اینکه کارهای تفحصاتی ذخایر مرکزی معادن مس عینک تکمیل شود در پهلوی کارهای دیگر باید در حدود ۲۲-۲۳ هزار متر بر سه کاری ۳۵۰۰ متر صوف کتی صورت گیرد.

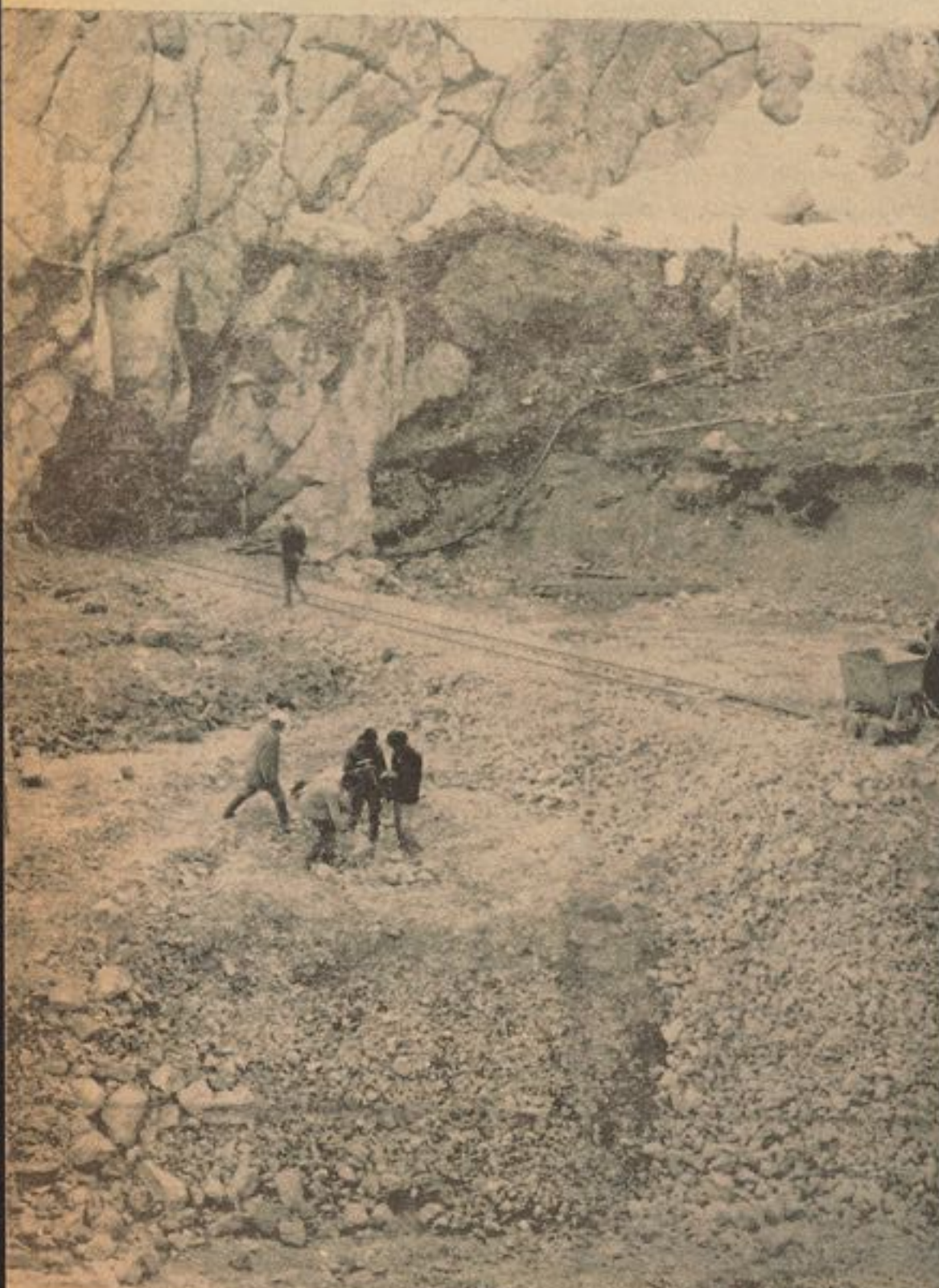
طبق پلان پیشبینی شده قرار است در سال آینده در حدود ۱۵-۲۰ هزار متر بر سه کاری انجام پذیرد تا با اساس آن در ختم سال ۱۳۴۵ زمینه مطالعات اقتصادی و تخنیکي این پروژه مساعد گردد.

آنچه در مورد سروری و تفحص معادن مس عینک شایان توجه زیاده دانسته میشود اینست که امور سروری و تفحص در مناطق مسدار نسبت به پروگرام پیشبینی شده سریعتر و بیشتر پیش برده شده است به عبارت دیگر در مدت کمتر از یکسال یعنی از شروع امسال الی اواسط ماه دلونه تنها پروگرام مطروحه صد فیصد تطبیق شده بلکه مقدار بیشتر کار با سرعت

۱۴۰۰ متر بلکه ۱۹۱۶ متر صوف کتی انجام شده است و این رقم با وجود مشکلات جوی تا اخیر سال جاری به بیش از ۲۰ هزار متر افزایش خواهد یافت. همچنان با ۷۸۸۰ متر جر کتی یعنی در حدود ۴۰۰۰ متر بیشتر از پلان پیش بینی شده در سال جاری جر کتی ۱۹۷ فیصد پیش رفته است. نقطه دیگر قابل تذکار نقشه گیری يك برده هزار میباشد. با وجودیکه در پروگرام عمومی امسال نقشه گیری بیست کیلو متر مربع گنجانیده شده بود در اثر فعالیت و زحمات کارکنان و متخصصان وزارت معادن و صنایع در مدت کمتر از یکسال نقشه يك بر ۱۰ هزار سی کیلومتر مربع تکمیل گردیده که ۱۵۰ فیصد کار بیشتر را نشان میدهد.

عکذا با اعمار بیش از ۲۴ هزار متر مکعب ساختمان سرك که شش هزار و چار صد متر مکعب اضافه ترازی پلان میباشد ۱۳۵ فیصد در امور مربوطه پیشرفت حاصل شده است. از ارقام و اعداد چنین برمی آید که در اثر توجه دولت در زمینه بهره برداری از معادن به نفع ترقی عمومی و انکشاف همه جانبه کشور در ظرف کمتر از یکسال نه تنها امور سروری و تفحص معادن مس عینک مطابق پروگرام تکمیل گردیده بلکه نسبت به پلان پیشبینی شده

حجم بیشتر کار با سرعت بیشتر انجام یافته. طبق نتایج مطالعات مقدماتی حجم معادن قسمت های مرکزی ساحه معادن مس عینک بین يك و نیم الی دو میلیون تن مس تخمین شده و فیصدی مس در این ناحیه بصورت او مسط عمومی بلندتر از نیم فیصد تثبیت گردیده است. معادن مس عینک طوریکه متخصصین هم باین عقیده اند از نظر ساختمان با معادن مس دیگر





مردی که بادست و پاوتمام نیروی وجودش بخاطر معاش حلال برای رفاه خانواده وحیبت خودش ، برای خدمت به هموطنش کار میکند درواقع مشوق آنانست که ازکار فرار میکنند.

هر گاه از برابر دکان های شهر نو
میگذرم ، نگاهم از تشت شیشه های بزرگ
بل سازی ها ، لفظه یی بر روی کوچ ها و
چوکی های بزرگ و رنگا رنگی دوخته می شود
و گهگاه که فرصتی داشته باشم ، باکنجکاو
بر شکل ها و فرم های تازه آن که هر روز در
تغییراتست سعی نگرم ..

از چند گاهی به اینسو ، درکنار جاده های
اسفلت و به فاصله های کوتاهی ، ازین مبیل
سازی ها ، انواع دیگری ازین چوکی ها ،
نظر هارا جلب میکند
چوب های خردی شده و بر نقش و نگار ..
رسمان های (مونچی) و کوچ ها و میز های
کوچک و بزرگی که ازین چوب و رسمان

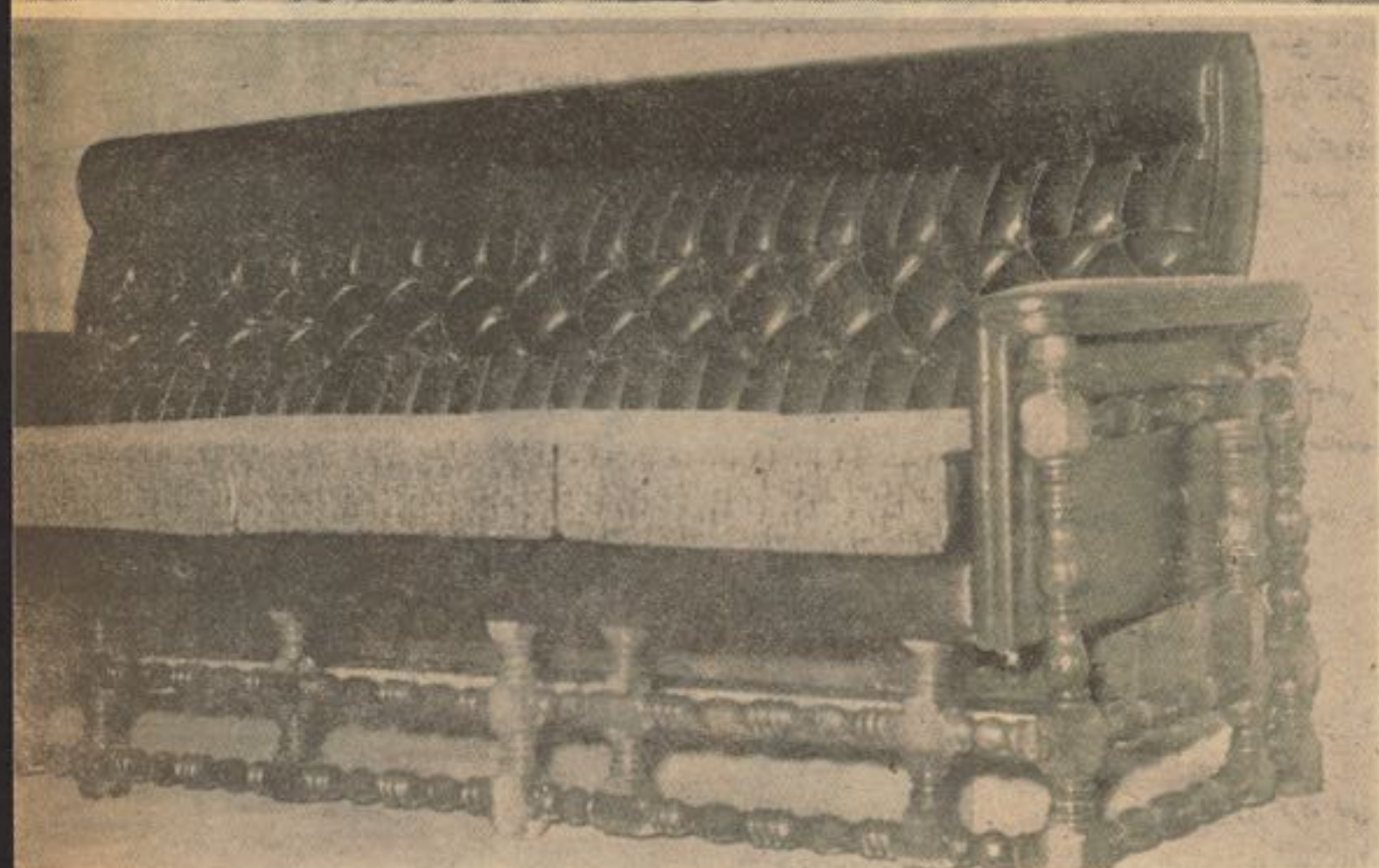
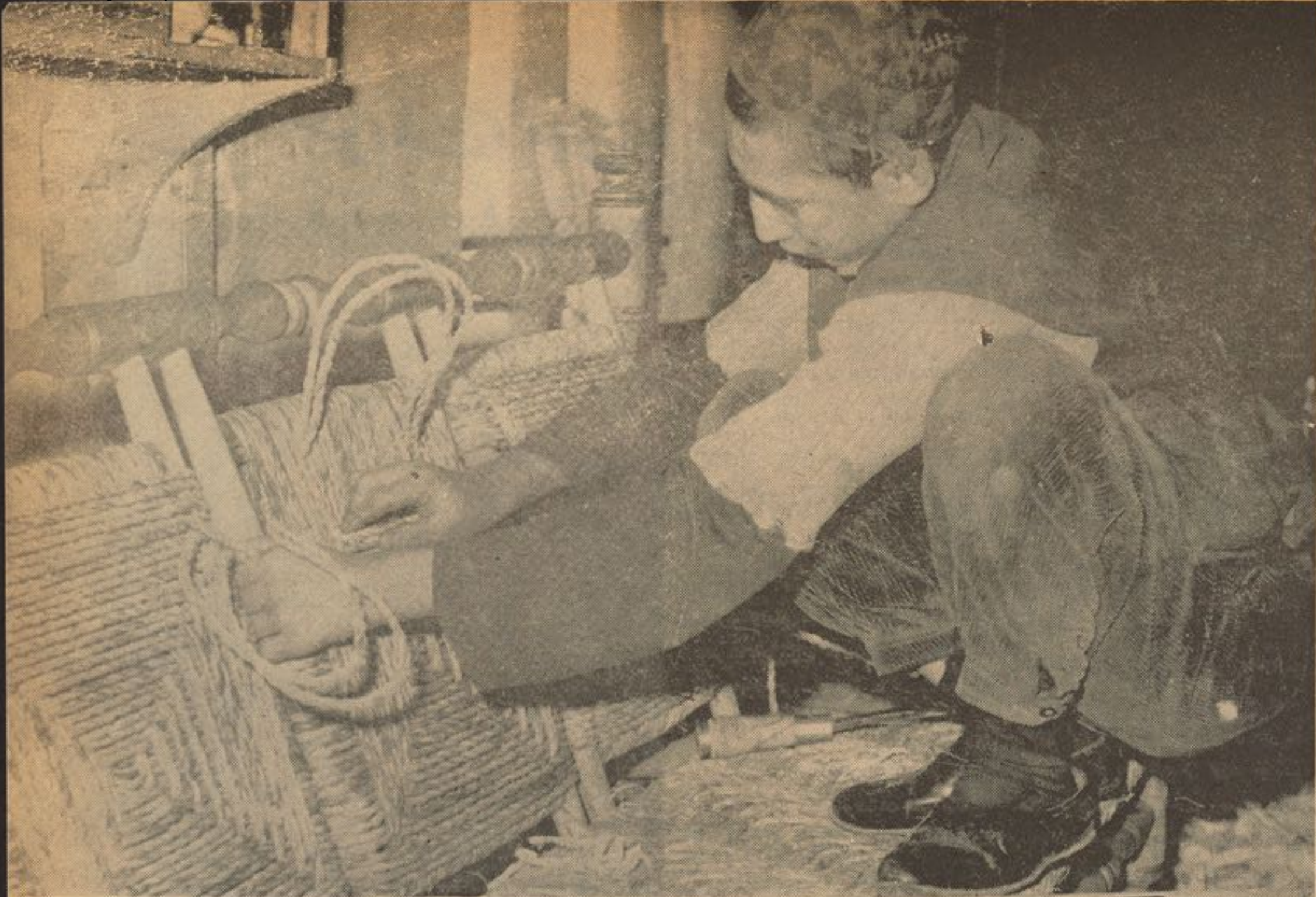
ساخته شده ...
دروازه یکی ازین کار گاه ها را می کشایم
در گوشه نیمه تاریک دوکان ، پیر مردی نشسته
و با انگشتان پایش ، ماهرانه چوب سپیدار
خشکی را محکم گرفته است ...
صدای کمان خردی و تیغ فولادی بطوریکنواخت

ار : ك ، سراب

خرادی، کهن حرفه محلی رو نق تازه یی یافته است



نمونه از چوکی های منجی که با ظرافت و زیبایی خاصی که دارد میتواند راه خود را در هر خانه باز کند.



شسته می شود و لحظه بی بعد، چوب خشک
سیدار رامی بینم که پراز بستی و بلندی های
موزون و پراز نقش و نگار های زیبا از لای
انگستان پای پیر مرد، بیرون می افتد ...
برخیزه این مرد خیره می سوم، چین های
پیشانی اش جای پای کاروان زمان را نشان
میدهد و حکایتگر گذشت سال های عمرش
است او رنگی تیره و قدی کوتاه دارد ...
می پرسم :
چند سال است این سفر را داری ؟
میگوید :
سدرست بیادم نیست، همیشه همین کارم
بوده ...

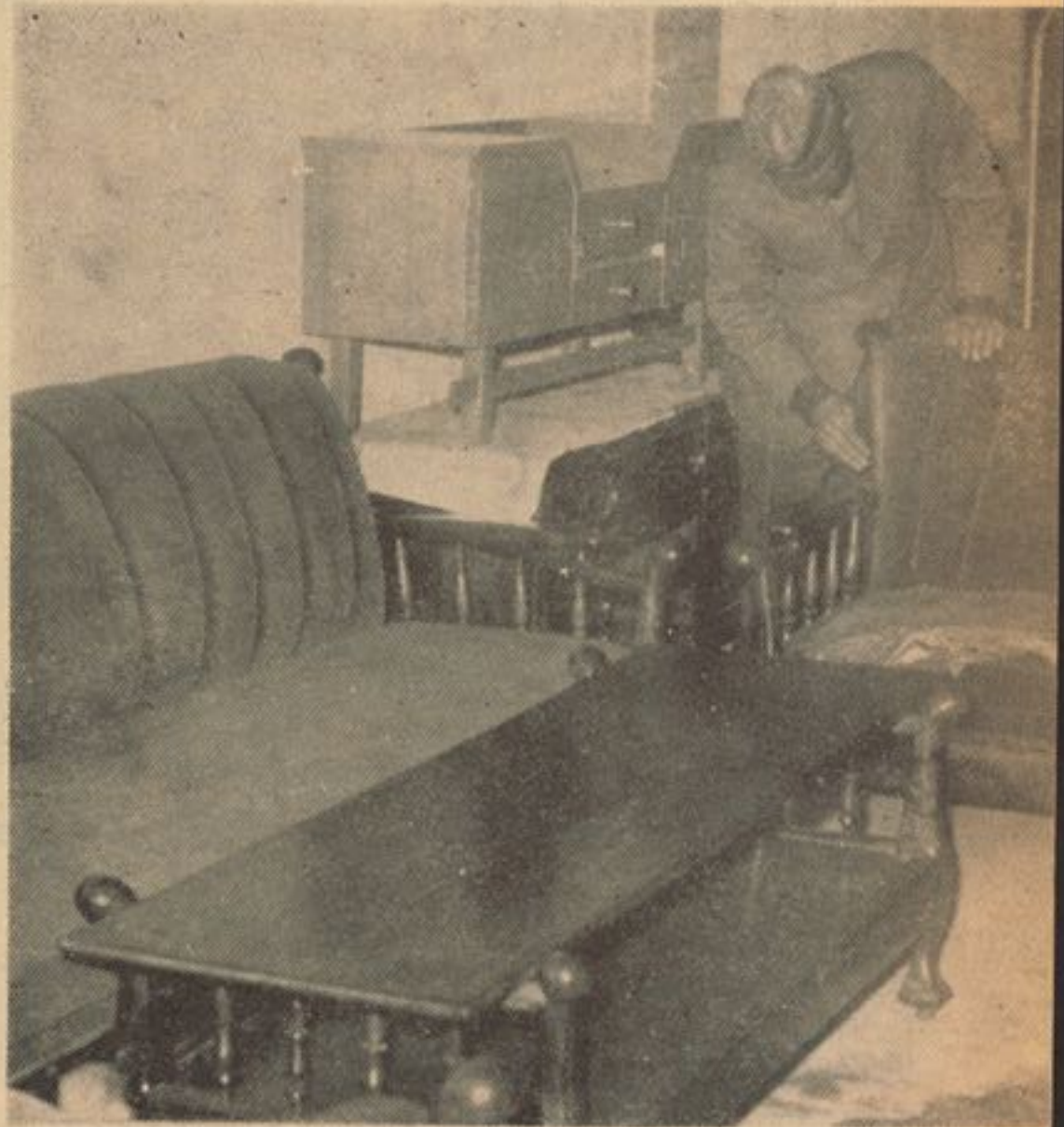
به نزدیکش می نشینم، دیگر همکارانش
با تعجب مرا می نگرند ... با پیر مرد سه
گفتگو می پردازم، او را (بابه کریم) میگویند.
خودش میگوید :
من در دامنه عاشقان و عارفان (رح) بدینا
آمدم پدرم نجار بود، در آن زمان نجارها قدر
و قیمت زیادی داشتند هر روز بدروازه خانه
مانفتر می آمد و از پدرم می خواست تا برای
نجاری خانه اش برود ... ولی پدرم خیلی
کار داشت اصلا در آنوقت نجار کم بود ...
کار هم زیاد
من گاه گاه باید پدرم می رفتم و همرايش کار
می کردم، روزی رسید، که من جوان شده بودم
نجاری را یاد گرفته بودم، ولی هنوز پدرم
مرا تنها نمی گذاشت، با خودش مرا می برد و
شماره ۴۹

مجبور بودم زیر نظر او کار کنم ...
بابه کریم گمان خردی را آنقدر فتر می
اندازد، رویش را بسویم می گرداند و لحظه ای
بمن خیره می شود، بعد میگوید :
... یاد آنوقت ها بغیر ... من مانند توجوان
بودم وقتی یکروز تیشه بالای کلکم خسورد
و قسمتی از آن را قطع گردیدم نیز رویه اش
را با من تغییر داد، مدتی مرا با خود به نجاری
نبرد و یکروز عصر خبر شدم، که برایم دکان

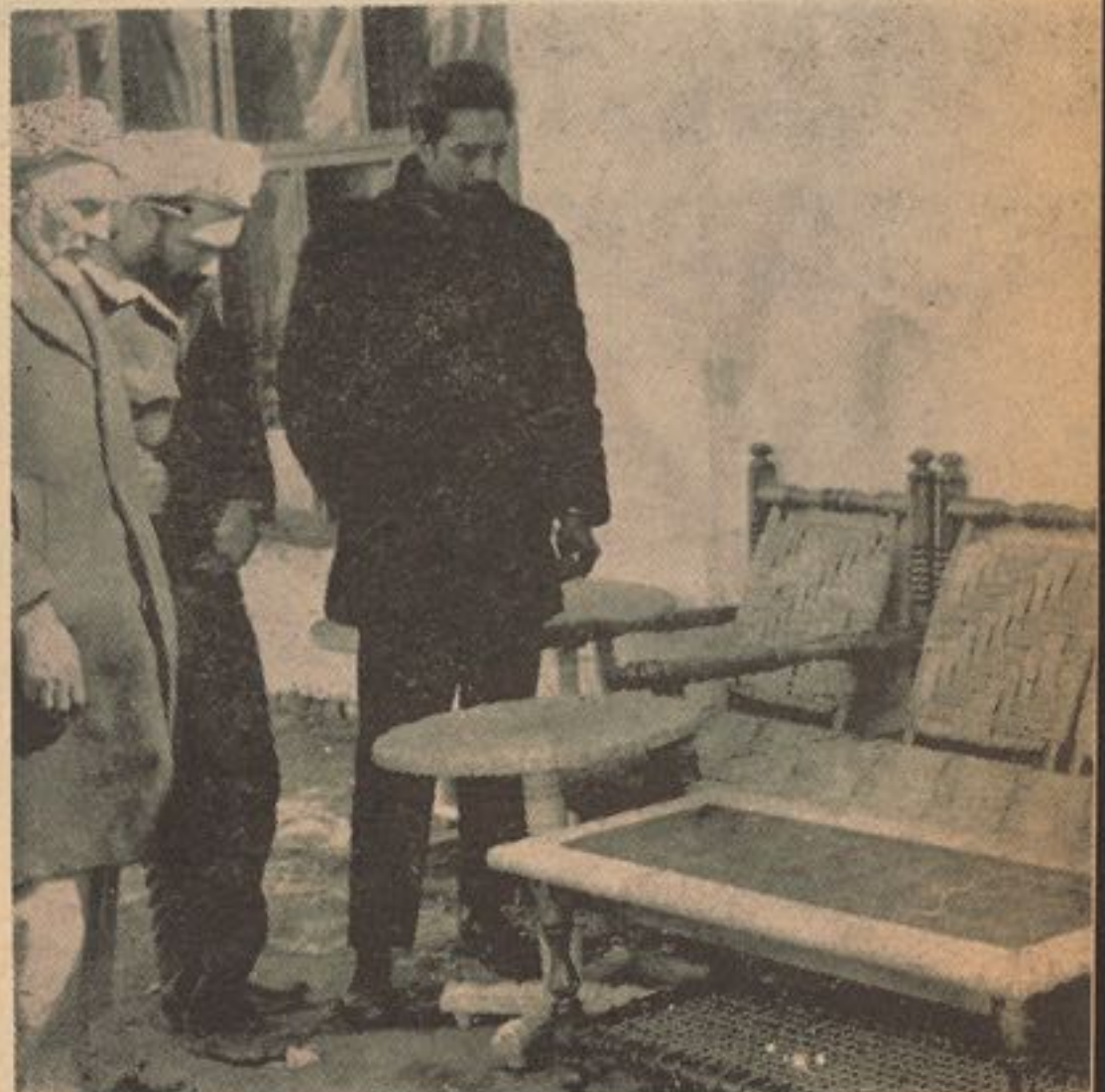
پیر مردی از گمشده های دورش قصه میکنند ...
چوب ها سیدار دو زیر گمان و تیغ خردی به شکل های زیبایی تراشیده می شوند.
...
کوچ و چوگی بی گمه هزاره هزار افغانی قیمت داشت ...
کوچکی باز کرده ... از آنوقت به بعد من
به اینکار ادامه دادم و امروز هنوز هم می بینم که ...
او سکوت می کند، به دست چپش نگاه می
کنم می بینم یک کلکش با دیگران فرق دارد،
کوتاه تر است ...
لعلنا ورق بزئید

خرادی، کهن

حرفه محلی



قیمت ارزان و اقتصادیت



حرفه خردی که در لابلای گذشت زمان فراموش شده بود دوباره رونق گرفته است.

هنوز زندگی اش را خودش اداره می کند .
از آنجا بیرون می آیم ، قطار کوچ های
مونچی ، در کنار جاده بسیار جالب به نظر
می خورد .

قیمت آن هارامی پرسم ، یکی از فروشندگان
کان میگوید :

- قیمت آن ها فرق دارد ، ما این چوکسی
هارا به (مود) های مختلفی می سازیم یک
سیت آن که دوجوکی بکنفری و یک چوکسی
سه نفری است از هزار تا هزار شصتدافغانی
قیمت دارد ...

بقول این فروشنده ، مردم امسال نسبت
به کوچ و چوکسی های لوکس ، این هارا بیشتر
می خرند

در باره ریسمان های (مونچی) که از آن میز
ها و چوکسی هارا می بافند می پرسیم ، می گوید:
سما قرار داد داریم ، قرار دادی های ما

مونج هارا از (خوست) می آورند ، چند شب
آنها در بین آب می گذاریم ، بعد که ملایم
شد آن را بصورت ریسمان های باریک تاییده
واز آن چوکسی و میز می سازیم ...

بعد سری به چند مبل سازی می زیم کوچ
های رنگا رنگی از چوب های چار مغز و اسفنج
یکی بالای دیگری در آنها چیده شده است .
قیمت یکی از آنها رامی پرسیم ، دکانسدار
گمان ، میکند من خریدارم ، نخست با دست
اسفنج های آن را فشار میده ، بر چوب بازو

های کوچ دست می کشد . بعد میگوید :

- از چوب چار مغز ساخته شده ،
بسیار محکم است ...

میگوید :
- به چند می فروشید ؟

میگوید :
- به دیگران خو بیست هزار می فروشیم

ولی به شما هزده هزار افغانی ... البته بدون
میز جای ...

میگویم :
- تشکر .

بعد از دکان بیرون می آیم ، آنطرفتر
نزدیک چهاراهی چشمم به چوب های خردی
شده می افتد و می بینم که باز حرفه خردی
که در لابلای گذشت زمان فراموش شده بود
رونق تازه ای یافته است و گلکان خردان
ماهر ، از چوب های ساده ، چیز های قشنگ
و زیبایی می تراشند .

بابه کریم خنده بی میکند و تک تک دندان
های تیره رنگی از لای لب هایش خودنمایی
میکند ...

او میگوید :
روزی که گلکم را بریدم برایم روز فراموش
ناشدنی است همان شب من از درد ناله
میکردم و پدرم با دیگران رفته بودند ، تا از
دختر کاکایم برایم خواستگاری کنند و دو ماه بعد
از آنروز من غروسی کردم ...

میگویم :
- کمی در باره زندگی ات بگو ، از گذشته
هناز شغلت و از خانواده ات قصه میکند ...
بابه کریم ، لحظه ای سکوت میکند ، بعد
میگوید :

- گذشته ها ... از صبح تا شام کار میکردم
چند شاکرد داشتم و عاید ما هم بسیار خوب
بود خانه هارا مسطح می کردیم دروازه های
(گندنگاری) شده می ساختیم ... و مشتریان
فراوانی هم داشتیم ...

ولی روزی رسید که دیگر کسب هامشتری
نداشت خانه هارا ، در عوض تخته های
برنقش ، از تخته صاف و ساده مسطح می کردند
دروازه های دوبله بی و کند نگاری شده از
رونق افتاد ...

می پرسیم :
- حالا چگونه است ؟

میگوید :
- من دیگر نجاری کرده نمی توانم ، آخر
پیر شده ام ، ولی از چند ماه به اینطرف
خرادی در شهر کابل رونق یافته ... من
هم به این دکان کار می کنم پایه چوکسی
و میز می تراشیم و دیگران آن را بالای هم نصب
کرده می فروشند ...

بابه کریم یازده پسر و دختر دارد که همه
جدا زندگی میکنند ، این پسر مرد زنده دل

اسکندر مقدونی

شک نیست که همه خوانندگان عزیز ما لشکرکشی های اسکندر مقدونی را در مشرق زمین، منجمله خاک های کشور ما که اصالت تاریخی دارد خوانده و یا شنیده اند. همچنان مورخین این گذارش ها و واقعات را بعضاً به شکل مبالغه آمیز و بعضاً به شکل واقعی و حقیقی درج تاریخ کهن این سرزمین نموده اند.

همه میدانیم که اسکندر مدت چهار سال در گویایه های وطن ما یعنی در مرز و بوم دلیبران آریایی قهرا متوقف شد. دو سال در جنوب و دو سال در شمال هندوکش آواره و هراسان مصروف تلخت و تاز بود بسط و توسعه نفوذ و تسلط یونانی هفت یا هشت قلعه مستحکم (اسکندریه) در نقاط مختلف این سرزمین باستانی بنا کرد که بصورت کلی از وجود اکثر آنها در حوضه های (هری رود، فراه رود، ارغنداب و در نقاطی مانند پروان و غیره جاهای خیر هائی داریم. همچنان برخی دیگران در مجاورت آب های آمو در باده نزدیک های مسیر آن رودخانه بنا شده بود که معمولاً بقایای بعضی از آنها را از «ماروشاق» بالا مرغاب تا محل ریزش (رود خانه کوچک) به آمو دریا (آی خانم) پیدا می توانیم.

توقف جبری چهار ساله اسکندر در افغانستان، بنای قلعه ها و دژها و ماندن دسته های چندین هزار یونانی ها درین سرزمین، تأثیر خود را بر رسم الخط، فرهنگ و ادبیات، هنر و عیقل تراشی، طب و نمایش های هنری و ورزشی افغانی گذاشته و از خود خاطره های بس عریق و دوام داری باقی گذاشتند.

همچنان در همه جبهان و باز در مشرق زمین بخصوص در کشورهای هند و ایران و افغانستان داستانهای عامیانه مربوط به شاهان و کشور گشایان رواج زیاد داشته و دارد که البته نام اسکندر در ذیل اسمای «دارا هب» و «اکاسره» (شاهان هخامنشی و ساسانی) جا گرفته و داستان سرایان و شعر ادب نظر دارا نامه ها و شاهنامه و خدای نامه ها، اسکندر نامه را هم به میان آوردند و بدین طریق نام اسکندر و کارنامه های او از خلال داستانها و منظومه ها در خاطره های عوام راه خود را باز کرد.

داستانهای عامیانه در افغانستان بنای برخی از شهرها و قلعه ها را به اسکندر نسبت میدهند مانند شهر هرات، قندهار و شهر سکندری با حصار سکندری در نزدیکی های سرای خواجه و چندین قلعه و شهر دیگر. مقاومت اهالی افغانستان علیه اسکندر و سپاه یونانی او در داستانی منعکس است که بشکل مکاتبه بین مادر اسکندر ملکه اولمپیاس و خود او صورت گرفته است که در نگارش درامه (مردان پارو یا میزاد) یا (اسکندر در افغانستان) از آن استفاده گردیده است.

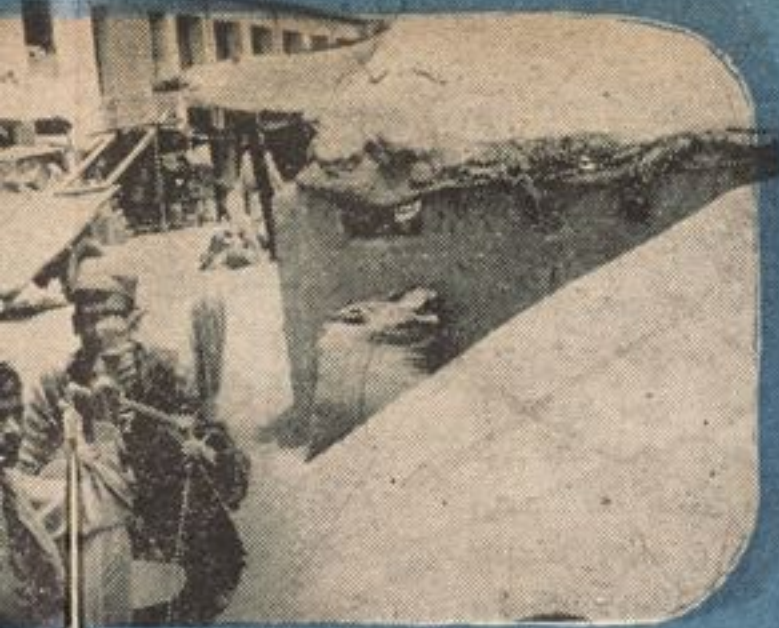
همه ما شنیده و خوانده ایم که اسکندر با (روشنانه) یکی از دختران زیبای این سرزمین ازدواج کرد راجع به برخورد این دختر و اسکندر در میدان جنگ داستانهای زیبا و جالبی موجود است که از آن مطالب تاریخی مربوط به اشتراک زنان افغان در جنگها و دلاوری های ایشان و عسرف و عادات و ازدواج های محلی و غیره بدست می آید.

همچنان ملاقات اسکندر با خضر، اسکندر و تجسس آب حیات، اسکندر و رفتنش به ظلمات، اسکندر و ملاقاتش با مردان عجیب و شگفت انگیز، تسلی یافتن مادر اسکندر با رفتن بر سر چاهی و شنیدن آوازیکه میگفت زیر خال هر قدمی دهها اسکندر مدفون است و نظایر اینها قصه های است که در گوشه و کنار وطن ما به صورت های گوناگون نقل کرده و میکنند.

شکی نیست که فتوحات اسکندر، مشرق زمین را تکان داد و همان طوری که اروپائی ها میگویند ارتباطی را میان شرق و غرب مرتبط ساخت ولی با وجود اینکه دامنه فتوحات اسکندر در مملکت ما بیش از چهار سال طول نکشید اما تاریخ زمین ما نام اسکندر را با درسها و انتباهاتی که از فرزندان کپساران بلند فراتر برد و در جهان راه خود را باز کرد در سینه خود درج نمود و از نسلی به نسلی ارمان می شود و نام و نقش اسکندر پیروزی و حملات برق آسای او در دیگر بلاد با سراسیمگی هایش وادی های مرد خیز و در دامنه های گوشه ساران مفرور و سربلند ما مقایسه و جز افسانه های محلی و داستانهای حماسی و رزمی تقافت و کلتور مردم ما شده و تا امروز از سینه ها به سینه ها نقل و از ذهن ها به گوشه ها منتقل شده است.

تبع و نگارش از: راحله راسخ

شوندون و مردم



سالیکه نیکو ست از بهارش یسدا است در مندوی جلا آب
جات فراوان عرضه می شود



درین فصل بازار ماهی فروشان خیلی گرم



بیر مردیکه لباسی فرسوده و مندرسش را در پله
خیاط جان خود است



طبیعت امسال سر لطف آمد و بازار محکترین را کسار



پیشه و ران قشر کار کن و زحمتکش جا معه ماستند

خیاطیکه با معاش هفتگی

مبلغ ده افغانی شروع بکار کرد

آرزو دارد تا برای کسبه کاران نیز
کورسهای سواد آموزی بوجود آید





اعظم رهنورد قصه نویسن معاصر
رجوع به صفحه ۱۱

همه مردم از وعده خلافی خیاط ها شکایت دارند



سایه نیکو ست از بهار رسیده است بر صدوی جان بازار نیز گندم و غله
جان فراوان برده می شود



دایود از مردم

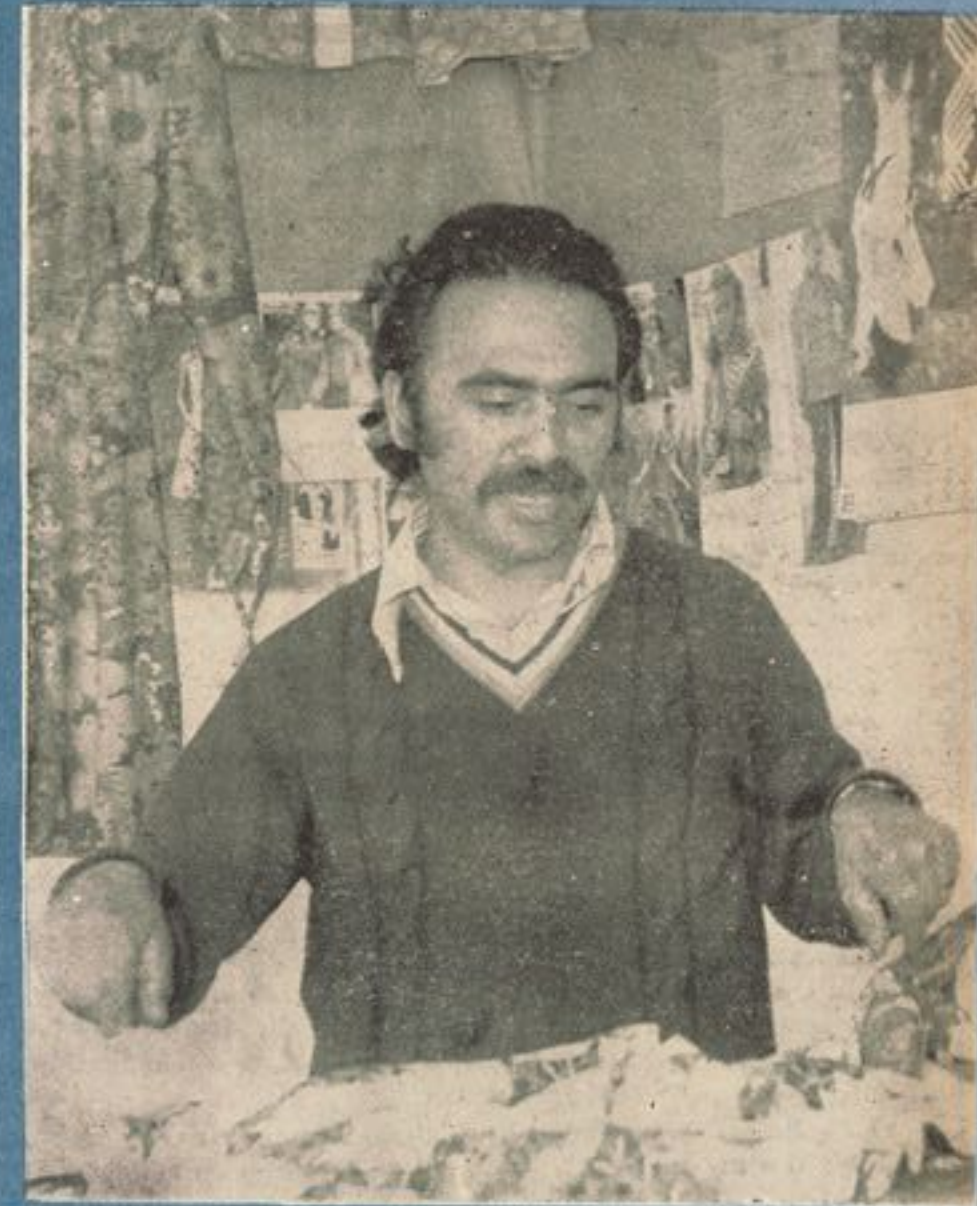


پیر مردی که لباسی فرسوده و مندرس را در خانه می زند
خیاط جان خود است



طبیعت افسال سر لطف آسمان بازار محکومین را کسار ساخت

ژوندون و مردم



پیشه وران فسرکار کن و زحمتکش جا معه ما هستند

خیاطیکه با معاش هفتگی

مبلغ ده افغانی شروع بکار کرد

آرزو دارد تا برای کسبه کاران نیز
کورسهای سوادآموزی بوجود آید

خواهان اتحادیه ها و کوپراتیفها برای خیاطها میباشد

خیاط جوان که خوربا محمد ظاهر
واصل معرفی نموده میگویند از سن
یازده سالگی به اینطرف است که
به خیاطی مصروف می باشم و بعد از
طی زمان و گذشتادن مراحل شاگردی
بدرجه فعلی رسیده ام که صاحب
رستگاه کوچک خیاطی می باشم.

وی میگوید: در اول خلیفه من
هفته وار برای ده افغانی میداد و مدت
هفته ها مبلغ ده افغانی کار نمودم سوژن دم
و کارهای دوکان را انجام دادم تا معاش
هفتگی ام بعد از مدت زیاد به بیست،
سی و چهل افغانی و بالاخره به صد
افغانی رسید و ازین گذشته در اثر
نشان دادن لیاقت و اهلیت تکه ای برای
دوخت میگر فتم و مـز د
انرا برایم میدادند یعنی
اجوره کاری نمودم و وقتی به کارها
خوب وارد شده باشین خریدم و وسایل
دیگر مثل اتو و غیره را میا نمودم و
دوکان نمودم و حالا به اصطلاح خلیفه
رستگاه خیاطی خویش می باشم
که پنج نفر شاگرد دارم که فعلا در کارها
مرا کمک میکنند.

ظاهر واصل که یک خیاط پر حرف
معلوم می شود به صحبت خود ادامه
داده در مورد اجوره کاری شاگردانش
می گوید که هر کدام ایشان که خوب
کار کنند مزد بیشتر می گیرند.

در حصه زندگی خیاطان می گوید
که خیاط ها با زحمت زیاد و عرق دیزی
و مشکلات گوناگون به هموطنان
خدمت می کنند ولی وضع اقتصادی
خیاط ها بصورت عمومی خوب نمی
باشد و اکثرا به مشکلات اقتصادی
مواجه می باشند.

در اثر رشد وسایل تولید و ایجاد
مراکز در شهر ها نخستین گام
هاست که پیشه وران مزد بگیر بوجود
می آیند و با ابزار ساده کار و ماشین
های دستی فعالیت نموده و در تولید
اشیای مورد نیاز بنابر تقسیم اجتماعی
کار سپیم شده که به اینتر تیب تولید
پیشه وری بوجود می آید.

پیشه وران یک فسر کارکن و
زحمتکش مرحله تاریخی است که
عبارتند از بون روزان خیا طسان،
خلی سازان، مسگران، نجاران و غیره
کسبه کاران و پیشه وران هم
دردهات وهم در شهر ها به فعالیت
می پردازند ولی محل کار اصلی و تعداد
زیاد شان از نظر کمیت شهر ها
بشمار می آید.

در شهر ها و دهات کشور ما نیز
پیشه وران و کسبه کاران نی در شقوق
مختلف مصروف کار اند و ازین را
امرار معاش و زندگی می نمایند جوانان
که بکنداد ایشان به رهقانی، و کارگران
در مو سسات صنعتی و غیره می پردازند
بعضی به مکاتب جذب می شو ند
و عده ای هم راه کسبه کاری را در
پیش میگیرند و به این ترتیب خواستیم
تا بایک جوان خیاط صحبتی
نمائیم و قسمی نمونه از زندگی
و مشکلات و آرزو های این
فسر اطلاع بدست آریم و خوانندگان
صفحات جوانان را نیز به این جریان
بگذاریم.

روی این مفکوره بدوکان خیاطی بالا
شده و بعد از احوال پرسسی از یک
جوان خیاط که در عقب میز کارش
ایستاده بود سوالاتی نمودم که ذیلا
به اطلاع رساننده می شود.

همه مردم از وعده خلافی خیاط ها شکایت دارند



اعظم رهنورد قصه نویس معاصر
رجوع به صفحه ۱۱



خانواده آباد نیز گندم و غله
سود

خواهان اتحادیه ها و کوپراتیف ها برای خیاطها میباشد

خیاط جوان که خود را محمد ظاهر
واصل معرفی نموده میگوید از سن
یازده سالگی به اینطرف است که
به خیاطی مصروف می باشم و بعد از
طی زمان و گذشتاندن مراحل شاگردی
بدرجه فعلی رسیده ام که صاحب
دستگاه کوچک خیاطی می باشم.

وی میگوید: در اول خلیفه من
هفته وار برایم ده افغانی میداد و مدت
هفته مبلغ ده افغانی کار نمودم سوژن زدم
و کارهای دوکان را انجام دادم تا معاش
هفتگی ام بعد از مدت زیاد به بیست،
سی و چهل افغانی و بالاخره به صد
افغانی رسید و ازین گذشته در اثر
نشان دادن لیاقت و اهلیت تکه ای برای
دوخت میگر فتم و مزد
انرا برایم میدادند یعنی
اجوره کاری نمودم و وقتی به کارها
خوب وارد شدم ماشین خریدم و وسایل
دیگر مثل اتو و غیره را مهیا نمودم و
دوکان نمودم و حالا به اصطلاح خلیفه
دستگاه خیاطی خویش می باشم
که پنج نفر شاگرد دارم که فعلا در کارها
مرا کمک میکنند.

ظاهر واصل که یک خیاط پر حرف
معلوم می شود به صحبت خود ادامه
داده در مورد اجوره کاری شاگردانش
میگوید که هر کدام ایشان که خوب
کار کنند مزد بیشتر می گیرد.

در حصه زندگی خیاطان می گوید
که خیاط ها با زحمت زیاد و عرق ریزی
و مشکلات گوناگون به هموطنان
خدمت می کنند ولی وضع اقتصاد
خیاط ها بصورت عمومی خوب نمی
باشد و اکثرا به مشکلات اقتصاد
مواجه می باشند.

بقیه در صفحه ۳۹

در اثر رشد وسایل تولید و ایجاد
مراکز در شهر ها نخستین گام
هاست که پیشه وران مزد بگیر بوجود
می آیند و با افزار ساده کار و ماشین
های دستی فعالیت نموده و در تولید
اشیای مورد نیاز بنا بر تقسیم اجتماعی
کار سپیم شده که به اینتر تیب تولید
پیشه وری بوجود می آید.

پیشه وران یک قشر کارکن و
زحمتکش مرحله تاریخی است که
عبارتند از بوت دوزان خیاطان،
حلی سازان، مسگران، نجاران و غیره
کسبه کاران و پیشه وران هم
در دهات و هم در شهر ها به فعالیت
می پردازند ولی محل کار اصلی و تعداد
زیاد شان از نظر کمیت شهر ها
بشمار می آید.

در شهر ها و دهات کشور ما نیز
پیشه وران و کسبه کارانی در شقوق
مختلف مصروف کار اند و ازین را
امرار معاش و زندگی می نمایند جوانان
که یکتعداد ایشان به دهقانی، و کارگران
در موسسات صنعتی و غیره می پردازند
بعضی به مکاتب جذب می شوند
و عده ای هم راه کسبه کاری را در
پیش میگیرند و به این ترتیب خواستیم
تا باینکه جوان خیاط صحبتی
نمائیم و قسمی نمونه از زندگی
و مشکلات و آرزو های این
قشر اطلاع بدست آریم و خوانندگان
صفحات جوانان را نیز به این جریان
بگذاریم.

روی این مفکوره بدوکان خیاطی بالا
شده و بعد از احوال پرسشی از یک
جوان خیاط که در عقب میز کارش
ایستاده بود سوالاتی نمودم که ذیلا
به اطلاع رسانده می شود.

رایور از م.م



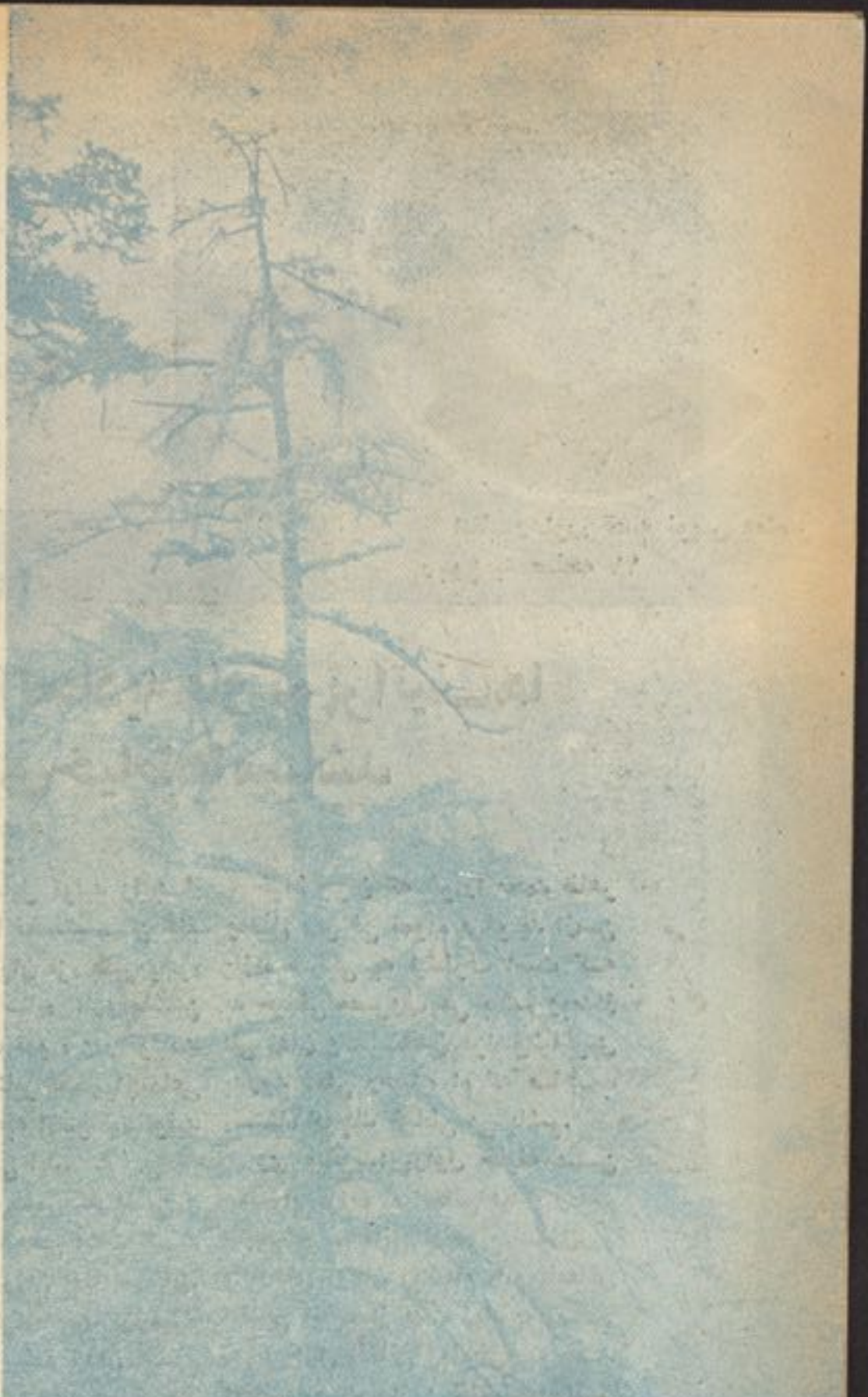
خیلی گرم است



را و بچه می زند.



بن راکسار ساخت



مترجم : کاوشگر

شمع‌ها بیکه

نوشته الکساندر منزوس

در قلبم میسوزد

بخش چارم



گفتم :

(من تعجب می کنم . خانواده گرانستو روستاییان چه خواهند گفت اگر مرا ببینند؟ من فکر نمی کنم آنها حتی اندیشه راجح به ثروت پدرم که توسط زنش می رسد داشته باشند ؟)

فرانسس گفت :

(تصور نمی کنم . به صورت یقین پدرم به آنها چیزی نگفته است)

بزودی پس از این گفتگوها برای تحصیل به یکی از خانقاه های فرانسه فرستادند من نیز مانند لوسی بیچاره تارک دنیا شده بودم و یگانه روز نه که مرا با جهان بیرون راه می داد نامه های فرانسس بود .

تقریباً در پایان سال دوم تحصیل بودم که در یک فوردهام برایم نامه نوشت :

هلن عزیز !

این يك نامه مشکل است که برای منی نویسم . و مجبورم خبر های تاز باری را برای تو تحریر کنم . بسیار غمین هستم که می گویم پدرت و خانم کامن مرده اند . هنگام باران شدید کالسه که آنها از سرک لفریدواز کنار پرتگاه به پالین پرتاب شد . یگانسه ترحمی که بر آنها شد این بود که بسون احساس رنج و درد شدید کردند .

من با یکی از حقو قدانان زمین بادنبورگ تماس دارم که اوسالته باز گشت تو را به سکاتلند تنظیم می نماید .

از کامن ها کدام اقوام وابستگان دیگر باقی نمانده است و تمام ملکیت آنها به تو انتقال می یابد آیا تورا فسی هستی که از ملکیت نظارت کنم ؟

من به این کار عادت گرفته و بلد شده ام . و طوری که می دانی پس از ازدواج کامن ، من امور سر پرستی را بعهده داشته ام .

بروی چیرکت باریکم دراز کشیدم و شروع به گریه نمودم بلاخره اشک هایم خشکیدند . و اکنون وظیفه ام بود تا به سکاتلند باز گردم در ادنبورگ با فرانسس کامرون و پدرش زندگی می کردم . آنها فکر کردند که من به آستر ایامی روم ولی در گذشته هدف رفتم به آنجا دیدن پدرم بودم اکنون او مرده بود .

در عوض تصمیم گرفتم دوباره گاللو مری بروم ۱۲ ساله بودم که آنجا را ترک نموده بودم و اکنون بدین قلعه اشتیاق شدید داشتم ولی حالا بحیث هلن کامن دختر يك محکوم و میرشکار نمی رفتم اینبار سعی کردم نام ناظر پدرم را قرض نموده بنام هلن فورد هام که بدین آنجا آرزو دارد برگردم .

فرانسس از اندیشه من تکان خورد و مرا تشویق کرد که به ادنبورگ زندگی کنم . و حتی زمانیکه دانست من تصمیم محکم گرفته ام در بستن گالایم بمن کمک کردو در حین کار گفتگوی شدیدی نمودم .

يك بکس را از کالا پر کردم و به دیگری شروع نمودم . در همین موقع که شنیدم که

فرانسس روک میز را کش نمودو بدنبال آن فریادی از تعجب نموده و با صدای شگفت زده از من پرسید . (هلن این ها چیست ؟ تومی خواهی جادو گر شوی ؟ او به صورت یقین یکی لئوکس است و دیگری خودت) دور خودم و چهره ام از شرم داغ شد . فرانسس با آرامی ایستاده بود و هر گدی به یکی از دست هایش قرار داشت .

گفتم :

برای من بده فراموش کردم که آنها آنجا هستند . این ها خاطره دوران کودکی من هستند (هستند)

(ولی چرا او ؟ چرا؟)

شانه هایم را بالا زدم .

(نمی دانم ؟ ممکن بخاطری که او بمن مهربان بود ولی تو چقدر جنجالی هستی آیا تو چیزی را که در کودکی برایت ارزش داشته است دوست نداری نگاه نکردی ؟)

(این يك فکر نو است ؟ اینبار نگاه هایش بصورتم میخکوب شده و از آنها جرعه ملامت می بارید ادامه داد (تو نمی بینی که چقدر پوچ است؟ تو با این گدی ها که سر شان می شوی) کلماتش محبت آمیز بود ولی لحن آن پراز ملامت بود .

گدی ها را از بین انگشت های چسپیده اش گرفتم و به جیبی که بداخل پوش بکس قرار داشت گذاشتم ولی او هنوز به ملامتش ادامه داد . گدی ها او را بشکی دگرگون نموده بود برای اولین دفعه دیدم که فرانسس حسادت می نمود من یگانه دوستش بودم و او اجازه نداده دوست دیگری برگزینم .

شالم را گرفتم و بهوای سرد ماه اکتوبر برآمدم احساسی در درونم موج می زند ولی نمی دانستم که آن رادرست تعبیر کنم .

پارک کوچک در میدان مرکزی متروک بنظر می رسید و آرامش درون آن مرا بیاد روز های آرام گذشته انداخت . چند طفل بالباس گشتی بانان از کنارم گذشتند و بسیاری چشم بزن دیگری افتاد که آنطرف روی جاده قدم می زد . اوسمی می کرد که اطفال را بدنبال کنند ناگهان صدا کرد (اونه سرویس آمد) چیزی در لحن صدایش مرا بطرفش کشاند . بطرف کتاره سیمی رفتم تا خوبتر او را ببینم چاقتر از آن بود که در خاطرهم نقش یافته بسود و لباس زیبا بتن داشت زیبا یش کمی تغییر یافته بود ولی هنوز باوجود يکه چین به پیشانی اش انداخته بود ، زیبا معلوم می شد .

من زمزمه کردم (مادر او مادر ...)

سعی کردم فریاد بکشم ولی سرویس با شدت از برابرم گذشت و بدنبال خویش چز چند برگ خشک که بر اثر شمالتش پراکنده شده بودند ، چیز دیگر نگذاشت .

بعد از آن هر روز تا هنگام رفتن به سوی گاللو مری ، به پارک می رفتم تا بلکه مادرم را ببینم ولی نه اوونه اطفال را دیدم و حتی بعد هاباورم نمی شد که او را دیده باشم .



ولی خاطرہ دیدارش تارسیدن گاللو مری
بامن باقی ماند. وکیلیم برایم خانه داور راکه
متعلق به زمین فوردیس بودبه گروگرفت این
خانه پس از مرگ مادر کلان فوردیس خالی
بودو منتظر روزی بود که مری ازدواج کندو
باانجا اقامت نماید. من متعجب بودم که آیااو
هنوز منتظر لوسی گرانت است.

من بانام جدیدم هلن فورد هام بغانه
زیباو بزرگ اقامت نمودم وچند روزی رابه
استراحت ومطالعه صرف کردم.

بعد روزی امر کردم که اسپس راز طویلہ
زین نمایندو بسوی دریا راندم. آرزوداشتم
تاقلعه گاللو مری رازانجا بیتم.

نزدیک دریا رسیدم واز آنجا بسوی جنگل
سیاه دیدم. دلم می تپید و فکر اینکه درختان
رابرینده اند تکانم می داد می دانستم که نهال
های جدید غرس کرده اندولی نمی خواستم
تا شاهد تفرات که باانجا رخداده بود باشم.
می خواستم که جنگل سیاه همانگونه که بود
باقیمانده باشد.

همانطور ی که به سوی جنگل می دیدم.
متوجه شدم که مرد بلند قد با موی های کم
رنگ از جنگل برآمد همانجا که ایستاده بودم
قدرت شور خوردن نداشتم. تنها لئوگوس
گرانت چشمان آبی رنگ مانند جواهر داشت
نزدیک شد موی هایش کمی تیره تر شده بود
وجبره اش تغییر یافته بود.

مرا دید و پرسید :

(فکر می کنم شما دوشیزه فورد هام هستید؟
عروس ما گفته که شما خانه را اجاره گرفته اید
او هیچ نشانه ای مبنی بر شناسایی من نداد.
ادامه داد. (چطور از اینجا خوش تان آمد؟)
(بلی بسیار زیبا ست)

(شما باید به قلعه گاللو مری بیایید. در
اینجا به ندرت آدم های از دیگر جای های
آیند مادرم و ایزابل عروس ما بسیار آرزو دارند
تاچهره های نورا ببینند)

آواز لوسی چیزی یاد نکرد و نفهمیدم چرا؟
برایش گفتم (حتما خواهم آمد) خواستم تادر
برابرش آرامش راحفظ کنم ولی دریافتم که
این مرد خیلی زیر فشار قرار دارد او خودش
این رامیدانست من از احساس نگاه هایش تبسم
گم رنگی که روی لبانش قرار گرفت این را
دانستم و چنین معلوم می شد از اینکه روی
دوشیزه فورد هام اسرار آمیز اثر گذارده بخود
می بالید .

می خواستم آن تبسم معنی دار را ختم کنم
لذا گفتم : (جنگل ، روبه ویرانی گذارده است)
چشم های آبی سبز رنگش تنگ شد معلوم
می شد که از این مطلب خوشش نیامد. گفتم
(نباید کلمه (ویران) را بکار برد فقط آنها بیکه
بدرد نمی خورند قطع می شوند دوشیزه فورد
هام یک زمین با هوا سر برآه نمی شود پس
یقین شما این راز همه بهتر می دانید؟ بمن

گفته اند که در این کار دست جبره دارید).

گفتم :

(مبالغه آمیز بنظر می رسد) برای اینکه
موضوع صحبت را عوض کنم بزودی افزودم
(تابه گاللو مری راه زیاد نیست؟)
تاگهان متوجه شدم که اشتباه کردم. باید
راجع به اینجا هیچ چیز نمی دانستم لبم را
گزیدم ولی او مطلب را نادیده گرفت .
ماخدا حافظی نمودیم و او اضافه کرد:
(فردا مادرم دعوت نامه پیرایتان خواهد
فرستاد)

لگام های اسب را کشیدم .

(آقای گرانت ، منتظر ش هستم)

(بامان خدا دوشیزه فورد هام . نام دیگر
تان چیست ؟)
چشمان آبی اش به شدت زیرک معلوم
می شدند .

بالکنت گفتم :

(نام دیگرم - ... هلن است)

(هلن؟ نام جالب و زیبایی است. من آن
رادوست دارم) این را بالحن که من تکان
خودم اداکرد بعدا ضافه نمود .

(من بسیار دختر هارا می شناسم که
هلن نام دارد.)

جواب نداشتم . دستم را برسم خدا حافظی
تکان دادم و بسوی جاده اسب را تاختم .

درباربر پرسش ایزابل گفتم :

(خانه دودرزیباست و من در آنجا به شدت
آرامش احساس می کنم و سعی می کنم از آنجا
خوب مراقبت کنم و حالاکه باهم معرفی شدیم
امیدوارم شما نیز سری به آنجا بزنید .)

در همین موقع لئوگوس بادریشی سیاه که
از آن باکی می بارید و پیراهن سفید که سخت
باهم زینت می دادند درآستانه دروازه معلوم
شدوگفتم :

(من نیز در این دعوت شریک هستم ؟)

احساس کردم که برچهره ام موج گرمی دوید.
در عقب چشمان درخشانش موجی از ریشخند و
استیزازخوانده میشد. باوضاحت گفتم: (طبیعی،
چرا من استثنا قایل شوم ؟ من فکر کردم که

تمام خانواده راملقات نموده ام .)

خاموشی سنگین و درازمدت بر همه جا بال
گسترده ولی بالاخره آن را خاتم گمرا نست
شکستند :

(پهغله فورد هام شما هیچ راننده اید ما...
دختر دیگری هم داریم . ولی آواز مدتی است
مریض می باشد و کسی رانمی بند) .
(خو، درست است) .

بپنگام نان شب پرده از روی ترازیدی لوسی
برداشته شد. نان به صورت عادی صرف میشد
تا اینکه من راجع به گوشت گوسپند نظر دادم
وگفتم :

(ادامه دارد)

از بیرون ، قلعه گاه لئو برای بهم آنگونه که

بیاد داشتم بنظر می آمد. برای نان شب به
آنجا دعوت شده بودم و به همین دلیل پیراهن
شب درازم که بتازگی دوخته بودم، پوشیدم .
دروازه باز شد و مرا به اتاقی رهنمایی کردند
که آنرا بیاد داشتم . این همان محلی بود که
پس از دست دادن بیپوشی در سردآب مرا به
آنجا آورده بودند. دنیس بیچاره ورنج کشیده
در حالیکه می لنگید بطرفم آمد و دستش را به
بسویم دراز کرد:

(پهغله فورد هام، شب بخیر. ما از دیدن تان
خوشحال هستیم .)

سپس با سرعت دستم رارها کرد و بعداضافه
نمود :

(بلی، این جانی برادرم . و او البته زنش.)
رویم را بطرف جانی و ایزابل گستاندم و
گفتم :

(چطور هستید ؟) جانی بیتر و خوشن تر
شده بود. ایزابل هنوز زیبا بود و به آن آگاهی
کامل هم داشت . ظاهرش شجاعت ربنظر آمده
و در چشمان سبز رنگش هنوز شیطنت موج
میزد .

دنیس ادامه داد:

(و این پدر و مادرم هستند) بتوبه با خانم
گرانت و سرگریک حرف زدیم . در حالیکه
مشغول گفتگو با ایشان بودم و چشمانم
لئوگوس را می بالید ولی او آنجا نبود. و راجع
به لوسی کسی حرف نزد .



آغوش باران و دریا در سینه یک وطن

جنگلات سرسبز و درختان انبوه اسمار از بیش از آنچه پندار انسان مدد کند زمین برکوه و دره کشور عزیز ما دهر دره عشقی و بر هر کوه بهاری دارد. این کوه ها و این دره ها پرورشگاه مردم خوارگی گشتی است که میان خاره سنگ ها برای شان زندگی ساخته اند و از ریگزار نان بدست آورده اند و در تحکیم بنیاد اقتصاد مملکت سهم گرفته اند. اسمار مربوط ولایت ننگرهار در میان کوه های سر بر آسمان سوده دوز رویا انگیزی است.

وقتی که با عبور از روی پل چوبی دریای بیخ جغه سرای را پشت سر بگذارید در دره عمیق و دور و درازی پامی گذارید که از شمال تا جنوب با کوه های بلند و آسمان بوسی احاطه شده که درختان کهن سال همیشه بهار سر انداز مخملین سبزی روی آن کشیده است.

در میان دره دریای خروشان و کف آلود کتر باتکوه خیره کننده بی چون مار خاکستری مست می خزد و هجوم موج هایش ساحل

لحاظ فراورده های جنگلی در تقویت اقتصاد رومی لرزاند بیاید با موتور سفر کنیم. آواز این سفر ترس انگیز آمادگی بیشتری دهکده های معمور وارد مرکز اسمار میشود میخواهد زیرا راه باریکی که از شمال دریا می گذرد حتی برای موتورهای جیب نیز خالی بریکوت آخرین منطقه اسمار است جای که مردان

غیمتی بشمار میرود. بزرگی سینه کوه هارابو شانده است که علاوه بر زیبایی و کیفیتسی که دارد بخش بزرگ و سیله معاش مردم آن دیار است.

مردم اسمار به زراعت و مالداری مشغول اند اما چون سینه سخت خاره سنگ های زمین اسمار برای مردم مجال کشت و زرع کمتر میدهد فروش چوب تعمیراتی یکی از حرفه های عمومی مردم گردیده است که سالانه پول هنگفتی برای مردم می آورد.

اسمار یک نقطه زیبای کشور

در ساحل جنوب دریای کتر چون زمرد در حلقه دره ها و وادی های رویا انگیز افتاده است

درختان بزرگ اسمار به غیر از شاخه ها ۱۸ تا ۲۰ متر بلندی دارد که از هر یک به صورت عموم سه ستون شش متره میسازند و درختان قطور و بزرگ را دریای کتر به شکل می تواند تا جغه سرای به دوش بکشد.

بزرگترین جنگل های اسمار در ریزه گل، ناری، خیره گل، مشواتی، لواتی، ساو واقع است و در این جنگل ها بیشتر درختان بلوط ارچه و زیتون پیدا میشود و امروزه از درختان ارچه این جنگل ها بیشتر کارگرفته می شود.

مردم نزدیک جنگل به قطع کردن تراش و انتقال چوبها تا ساحل دریای کتر استفاده میشوند و چوبها بعد از آنکه توسط امواج دریا به جغه سرای میرسد جاله بسته میشود و توسط جاله بانان ماهر این چوب ها به ثمر خیل که گدام چوب موسسه در آنجاست برده میشود. اکثر مردمان محل در میان آن جنگل ها زندگی میکنند و دهکده های کوچکی دارند و برخی هم در روز های گرم تابستانها به سوی جنگل ها می شتابند هوای ملایم جنگل روح انسان را نوازش می کند و فریاد پرنده گان وحشی

در صحرا ها و مزارع کار می کنند و مردان امور خانه را انجام میدهند.

مرکز اسمار در ساحل جنوبی در دریای کتر افتاده است و آنجا دروازه بی برای دخول دره دیگری حساب میشود که ظاهرا بادره بزرگ و طولانی یکی است. اینجایی چوبی معلق که با مهارت تام روی دریای کتر ساخته شده است هر دو ساحل را با هم پیوند میدهد و متأسفانه این پل قابلیت برداشت اشای لقیل را ندارد، چه جای آنکه انسان بخواهد با موتور از بالای آن بگذارد.

بارگام، سنگورک، شال، جلالا، نشه گام، سنگ ساو، ناری، باشنگر و بریکسوت از دهکده های معروف اسمار به شمار می رود که مردم شان بعد از جغه سرای و پیرامون آن تا بریکوت در دو طرفه دریا زندگی دارند. این دریای خروشان هر چه بیشتر ساحل خود را سیراب می سازد و تا چشم کار می کند دو طرفه دریا سرسبز و شاداب است و درختان

از خطر نیست. سفری بجزیب میان دره سر سبز اسمار خاطره انگیز است. به دو طرف سرگردانده های سرسبز و شادابی تنها به نظر می خورد که به ساحل شمال دریا



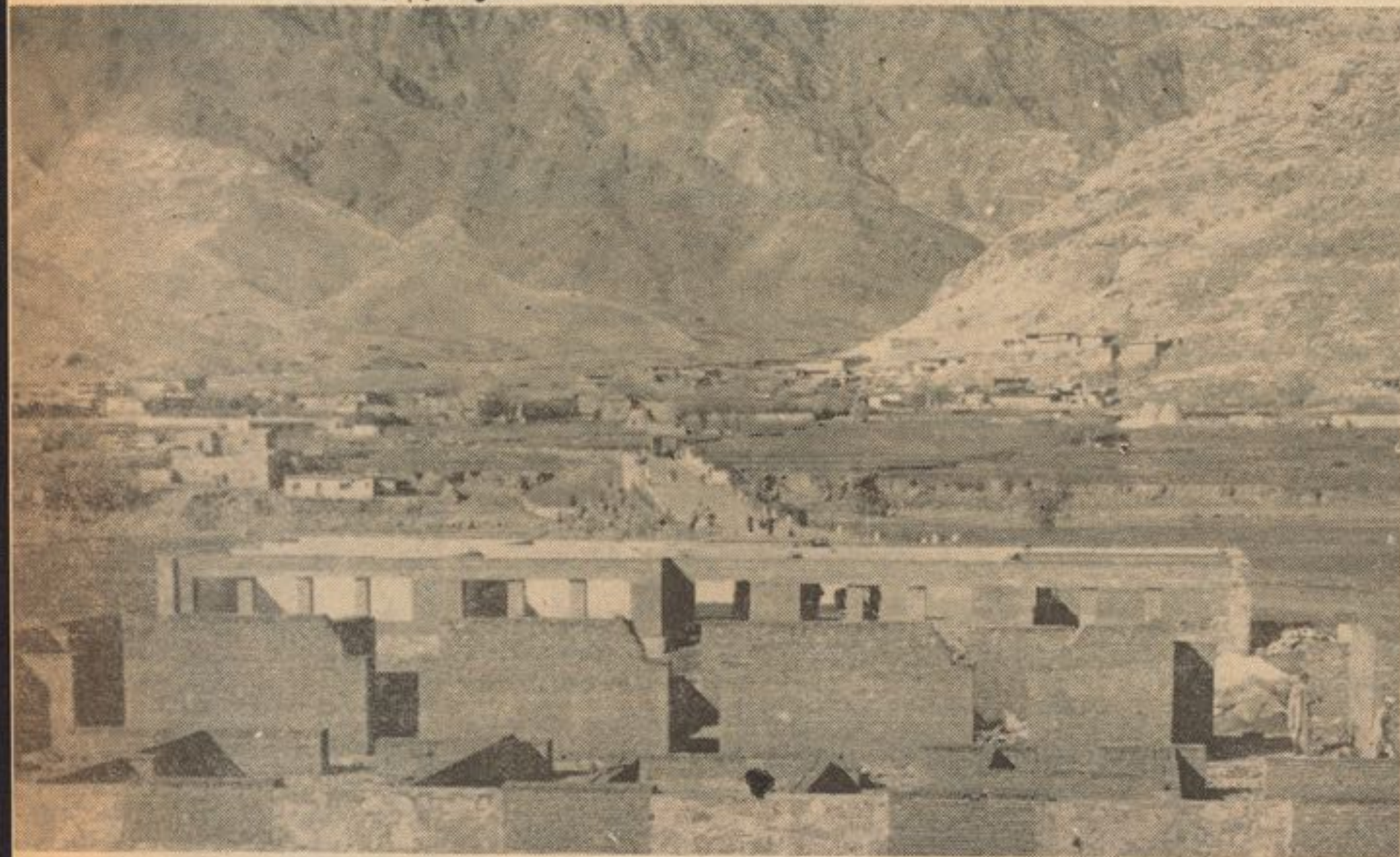
از چوب جنگلات اسمار دروازه و انواع لوازم تعمیر ساخته میشود درین عکس پله دروازه که به هنرنورستانی مشیک شده دیده میشود.



ازکار گاهای دستی مانند دیگر نقاط کشور در اسمار نیز محصول صنایع دستی مسرور عرضه میشد



در اسمار نیز آنجا که زمین هموار برای کشت و زرع مساعدت کند دهاقین باین شیوه خدمات زراعتی را انجام میدهند



شهر اسعد آباد در دامنه های کپساران سربلک بحیث وادی زیبایی مرکز کتر است با اساس پلانهای انکشافی عمرانی این نقطه کشور نیز از آبادی های عصری بهره مند میگردد .

مطالعات نشان میدهد که این دهکده سرسبز و زیبا که در وسط دره کتر مو قعیت دارد در ازمنه باستان یکی از معبرهای بحساب میرفت که حصص شرقی و حتی دامنه های شمالی و جنوبی سلسله عظیم هندو کش را بهم وصل میکرد مجرای رودخانه کتر بود که از منبع تا مصب آن (رود خانه کابل) نزدیک سرکانی کامه جلال آباد در عرف عامه مردمان محلی بنام های یار خون، کاشغر، کتر و درماخذ کلاسیک به نامهای کومیس و کواس شهرت داشت.

دره کتر که اسمار نقطه وسطی آنرا احتوا کرده است معبر مهمی است که یکطرف از راه دره های فرعی (باشگل) و (ارنوی) و کوتل های (ماندل) و (دوره) یا بعبارت دیگر از راه بریکوت ولندی سین و (گامدیش) و دیوانه باب به دره منجان بدخشان منتهی می شود و از جانب دیگر راه های آزان به علاقه های باجو و چترال و سوات رفته است.

هوای اسمار گرم و بادهای مغالف ز یاد دارد.

اسمار نظر به مو قعیت خود روی یکی از معابر قدیمه عبور و مرور اسکند رو با برادیده و قبایلی که با اسکندر درین حوالی مقابله های شدید کرده اند باسم (اسپاسیانها) یاد شده اند. از لحاظ در ختان میوه دار اسمار غیر از توت برای مهمانان و سیاحان خود چیزی ندارد این منطقه اهمیت سوق الجیشی تاریخی دارد.

زندگی را مست و باحرارت می سازد . تهیه مواد زراعتی آنچنانکه یاد کردیم چه دردهات و چه در جنگل ها مشکلات زیادی دارد قطعه های کم مساحت کوه ها و دامنه ها با اندک ترین امکان کار در آن قابل کشتندگی گردیده است و مردم نیرومند و با شہامت اسمار مانند دیگر باشندگان این سر زمین پیوسته به رام کردن طبیعت و تسلط بر آن با همه بیوسیلیگی کمر بسته اند و تا هنوز به صورت خستگی ناپذیر تلاش میکنند .

زراعت مشهور اسمار، گندم ، جواری و برنج است . در میان جنگل های اسمار لانه های زنبور عسل فراوان است که توسط عده یی از مردم آنجا به نقاط مختلف کشور غرض فروش پراه میشود . روغن اسمار ، شال های شانه اسمار ، کلاه های پکول اسمار ، در کلیه نو احسی مشرقی و کابل شهرت دارد . درسوا، ناری و بریکوت مردم به لجه یی مشا به پشه یی تکلم میکنند و در دیگر قریه هالجه های مختلف پشتو معمول است. دریای بزرگ کتر در حصه بریکوت از چترال وارد می گردد و دریای لندی سین نیز در همین جا با آن می پیوندد در جنوب و شرق اسمار، باجو و دیر، سوات و چترال افتاده است.

اسمار یکی از مهمترین دهکده های دره کتر است که از لحاظ مراودات در دره های پرپیچ هندوکش شرقی حایز اهمیت میباشد.



بهتر است به طفل خویش اجازه ندهید در بستر شما بیاید



بماند. اگر درین مدت یعنی بعد از بیدار شدن تا صدای زنگ ساعت خاموش نمانده غالمغال و گریه را - براه اندازد لحظه ای صبر کنید اگر باین حالت اصرار ورزد آنوقت بر شما است تا بیدار شوید البته برای عادت دادن طفل به دوباره خوا بیدن و یا آرام ماندن در بستر در ماه مابعد نیز بکوشید .

هر گاه ممکن باشد بگو شید تا در سن شش ماهگی طفل از اطاق والدین کشیده شود .



وقت احساس راحت طفل وقتی است که در آغوش شما قرار گرفته باشد و در آنوقت یک جهان تقاضا اشتیاق، آرامش رادر سیمای شما مشاهده می کند مخصوصا وقتی به وی مینگرید و هم همین احساس را از کیفیت صدای پر لطف و مهربان والدین که با وی صحبت می کنید بدست می آورد .

اگر بتوانید طفل خود را تربیه کنید تا در صبح وقت که بیدار می شود روی بستر خود بی سرو صدا باشد:

بسیاری اطفال در و سسط سال اول عمر خود می خواهند کمی ناوقتتر از وقت معین (ساعت پنج یا شش صبح) که در اوایل د و سست داشتند بیدار شوند یعنی بیشتر در بستر بمانند .

معذالك بسیاری والدین عادت دارند به خواب طفل خویش گوش داده و با اولین غم غم که از بیداری طفل بگوش شان می رسد از بستر خود جست زده و این موقع را بطفل نمیدهند تا اگر خواسته باشد دوباره بخواب برود یا خود را لحظه ای به چیزی مصروف سازد در نتیجه و وقتی که طفل رویا سه ساله می شود هنوز هم ممکن است قبل از ساعت هفت صبح بیدار شود و طبعاً طفلی که عادت پیدا کرده باشد برای مدت طولانی در ساعت و وقت صبح رفیق داشته باشد هنوز هم بآن تقاضا خواهد داشت .

بنابراین والدین اگر آرزو داشته باشند تا ساعت هفت یا هشت بخوابند عوض اینکه برای بیدار شدن صبح از آواز طفل، از ساعت زنگدار استغاده نمایند باین ترتیب که، زنگ ساعت را پنج دقیقه ناوقتتر از وقتی که طفل شما بیدار می شود عیار سازید، و در هر چند روز هنوز هم پنج، پنج دقیقه وقت آنرا پس تر ببرید. هر گاه طفل شما قبل از زنگ ساعت بیدار شود و شما اعتنا نکنید ممکن است دوباره بخواب رود و یا ممکن است بیاموزد که برای وقت درازتر بیدار

بعضی اوقات وقتی يك طفل كوچك در شب از خواب بیدار میشود ممکن است به اطاق والدین خود برود و یا اینکه مصراً گریه کرده و بنا بران والدین وی رادر بستر خود برده یکجا بخوابند تا طفل شان آرام بخوابد .



این حالت مانند بسا موضوعات عملی در ابتدا ساده به نظر میرسد، مگر بعداً این حرکت بعین یک اشتباه عرض اندام می نماید.

پس توصیه میشود که هرگاه طفل شما از خواب بیدار شده و مکرراً به بستر شما بیاید همیشه بکوشید فوراً وجدیانه وی را به بسترش برگردانید (ببرید). مؤلف عقیده دارد که روی تردیلی باشد معقول به نظر میرسد تا بطفل اجازه داده نشود به بستر والدین برود حتی حینی که پدر غرض اجرای کدام وظیفه هم از خانه دور باشد .

با طفل خویش رفیق باشید :
هر وقتی که با طفل خویش باشید کاملاً با وی بقسم يك رفیق رفتار نمائید. چه طفل احساس مینماید چه طور با وی معامله می نمائید مثلاً تمام اوقات وی را غلامی دهید، غسل می دهید، برایش پوقانه می سازید، يك تشمت پیشروی وی قرار میدید تا بادست های لطیف خود آب بازی کند، لباسش را می پوشانید، تنه هایش را که ملوث گردیده عوض می کنید، وی رادر بغل می گیرید ، و یا فقط در اطاق لحظه با وی یکجا می نشینید .

وقتی طفل تا نرا در آغوش بر مبر و محبت خود فرسوده یاروی پاها انداخته با وی مهربان می ورزید، یا با آواز مهربانوی راجان و فریان می گوئید وقتی باین همه حرکات بطفل نشان میدید که فکر کنودی (طفل) بهترین

خشك و غیر قابل معاشرت با دیگران بار خواهد آمد .

يك موضوع قابل ذکر که می توان به والدین بی تجربه نسبت داد اینست که وقتی انجام کاری را بسیار جدی می گیرند و زمانی را برای آن صرف می نمایند، فراموش می کنند تا طفل خویش را محظوظ گردانند که باین صورت هم والدین و هم طفل فی الواقع چیزی را از دست داده اند .

طبعاً با گفتار و توصیه های بالا چنین مقصد ندارم بگویم تمام اوقات که طفل شما بیدار است باید با وی پیوسته حرف بزنید یا به اصطلاح با طفل خود را میخکوب سازید و با وی بچسبید .

زیرا هرگاه چنین تصور کرده باشید این وضع طفل را خسته ساخته و اگر برای مدت زیاد دوام کند وی را ضایع خواهد ساخت یعنی عادت بد را فرا خواهد گرفت .

می توانید از ده حصه نه حصه وقت خود را که با طفل خوده بیاید خاموش باشید که هم بشما و هم به طفل شما خوب است . پس بهترین





بقیه صفحه ۳۳

بقیه خیاطی

وی درباره قیمت بودن و اندک بودن مواد اولیه و خام هم اظهار نظر نموده و کمبودی و قیمت بودن مواد خام را همراه با اضافه بودن کرایه دو کانها که اکثرا از طرف صاحبان دوکان خود سرانه تعیین می شود و هر سال خواهان کرایه بیشتر می گردد با چنین ابدان نظر کرد، که باید بشاروالی در تعیین کرایه دوکانها اقدام جدی نماید و کسبه کاران را ازین مشکلات نجات بخشند در حصه مصروف بودن خیاط ها میگویند که ما اکثرا در شب های عید و جشن و غیره کار زیاد داریم و تقریبا کار ماشکی فصلی را بخود می گیرد و در باقی وقت کار بسیار کم وجود دارد که ازینرو بالای زندگی اقتصادی ما تاثیر دارد.

ظاهر خیاط از بیسوادی قشر خیاط نیز یاد نموده و آرزو دارد تا در کورس های اکابر خیاطها بتوانند سواد بیا موزند.

در حصه اجرت کار به جواب سوالی

توضیح میدهند که : ما اول وقتی تکه را برای دوخت می گیریم برای آن مصارف هم داریم اول اجوره شاگردان، تهیه مواد مورد ضرورت مثل تار، دگمه و غیره و مواد مثل تیل و سامان ماشین و همچنان کرایه دوکان ما لیا ت بر عایدات که سالانه پرداخت میشود و به این لحاظ یکمقدار پول که باقی میماند ضرورتی روز مره دستگاه نان خوردن و غیره بمصرف میرسد و باقیمانده پول را برای خرج فامیل های خود تخصیص میدهیم تا از راه آن زندگی خود و فامیل های خود را پیش میبریم

و به مشکل زندگی را برای خود و فامیل تامین می نمایم .

بناغلی واصل در مورد وعده خلافی خیاطان چنین ابراز می نماید: چون کار خیاط ها اکثر قسمی است که قبلا گفتم فصلی می باشد و بعضی هم اصرار می نماید که قبل از موعد کارشان تمام شود که در وعده خلافی تاثیر دارد البته نبودن مواد مورد ضرورت در بازار و مریضی بودن شاگرد ها هم تا تاثیر دارد.

به هر حال باید گفت که همه هموطنان از خیاط ها در حصه وعده خلافی شدیداً شکایت دارند.

وقتی درباره وعده خلافی خیاطان با وی صحبت زیاد نمودم وی گفت که بعضی ها که کارش تمام می شود بصورت قرض کار تمام شدرا می برد و ملتفت این امر نمی گردند که مانیز برای زندگی بخور و نمیر به پول ضرورت داریم روی همین احتیاج است که از نوک سوزن احتیاجات خود را مر فوع میسازم .

ظاهر خیاط از واردات اموال دوخته شده هم جدید و هم کهنه شکایت داشته و می گوید در زندگی خیاطان تاثیر نامطلوبی دارد که باید در مورد توجه صورت گیرد.

بقیه در صفحه ۵۴



کاروان بزرگ انتقال دهنده برف و مژده رسان بهار زیبا است.

ازبیک گشت



التر: م. ن. ای بیک
ترجمه حکیم سرعی

علیشیر نوایی

خبر باز گشت علیشیر نوایی بهسرات و انتصاب او بهت میر دار دولت، چون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میدویند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از سزادگان تهوری علم بدوت بلند میکند و با وجود شکست فاحشی که از حسین باقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (بیکها) شهر هرات را اشغال نماید.

حسین باقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بر هرات هجوم میبرد و یاری نوایی قدرت از کف برشته را دوباره بدست می آورد و میرزا یادگار را بقتل میرساند.

در زمستان همان سال بر اساس یک فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین تیزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعد از آنکه پیششاه د های نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج میگرد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

سرداد مجدالدین پروانه چی زیر گانه چشمک زد.

جناب دادگستر، ما خود عمداً عبدالوسیع را دعوت ندادیم. کمی مذاکره داریم...

امیر مغول گفت: سحر خود شما هم از استادان لطیفه و مطایبه هستید چرا شروع نمیکنید.

شهاب الدین دست خود را تکان داد و گفت: زنجیر، چنانچه من هزل مطایبه زایا ارکان دولت و امرا برای ابد ترک گفته ام عبدالهین باخته ای کنایه امیر گفت:

ما سببش را که میدانیم از طرف غلیشیر تعزیر شده اید.

خواجه خطیب، غافلگی که با وجود کبر سن لباس (شیک) پوشیده بود و حرکاتی کودگانه داشت، گوشهای خود را تیز کرده پرسید:

ساز از موضوع ما اطلاعی نداریم، آنچه واقع ای رخ داده است؟

صدر یک مجلس در برابر مطایبه ای که علیشیر بمن متوجه ساخته بود، بی درنگ پاسخ داده بودم، ازین حرکت من نهایت متاثر شده اند شهاب الدین بق- بق خنده سر داد یکی از بیک های شکاری سینه خود را بیرون کشیده گفت:

شما هم شاعر را درست مانند من، بسان خرگوشی که ناگهان سر راه قرار گیرد بیک تیراز یا افکنده اید!

مجدالدین از اینکه راه مذاکره بصورت طبیعی باز شده بود، خیلی مسرور شد. برای اینکه توجه همگان را جلب نماید، مانند کسیکه از فلاکت واد باری خبر بدد، صدای پست ادامه داد.

جناب، بحال خود شکر کنید اجنب دادگستر، موقع کنونی خود این محفل را نعمت بزرگ خداوند بشمار آورید شما هنوز ضرب پنجه علیشیر را نخورده اید هرگاه شمارا از شیر ما میراند، چه می توانستید بکنید؟

شهاب الدین چشمای خود را از حد بیرون کشید:

قربانت شوم، آخر ازین چه گناهی سرزده است خداوند بزرگ چنین روز سیاهی را نصیب هیچ یک از بندگان خود نسازد!

مجد الدین قامقام خندیده دستپاها بهم زد. سرنوشت سرآمد شعرای خراسان مولانا ناینبایی به کجا کشید؟ مگر از مرز بیرون رانده نشد؟

یکی از سطر نجبازان که در گوشه ای نشسته مصروف بازی بود گفت:

مولانا بسباحت رفته است.

این سخن بیپرده است اتو خبر نداری... مجدالدین بطرف سطرخ باز چشم خود کشید...

یکی از بیک ها درین صحبت دوید. طوری که شنیده ام، شهرت ساز نوایی از بیکو تا کازان و از سوی دیگر تا ختن و کاشغر پخش گردیده است

امیر مغول بطرف او که رشته صحبت را قطع کرده بود از زمین نگاهی خشم آگین افکند و آنگاه باده را چون آب لاجرعه سر کشیده ادامه داد:

آنچه مرا به تشویش افکنده، جنبه دیگر مسئله است. سر چشمه تمام مصائب اینست که نوایی قدرت سراسر خراسان را در کف خود گرفته، تمام امور و مناصب را تحت نظارت قرار داده است. آخر برای برخی بیک ها که اسلاف شان مانند برده در خدمت تیمسور صاحبقران قرار داشته اند، هیچگونه صلاحیت و اختیار باقی نمانده است جای بحث و گفتگو نیست که بیک ها ستون فقرات دستگاه را تشکیل بدهند، آنها همیشه در انجام وظایف خویش استقلال و آزادی تام داشته اند اما

نوایی تمام ستن و رسوم گیتی دولت را برهم زده میروید میگویند که باید حکام شهر ها و ولایات با دفتر حساب و کتاب، چون (ماکوی جول) پیوسته به شهر هرات در رفت و آمد باشند نمیدانم نوایی زیر پرده شعار هایی چون مردم، عدالت، وقانون، چه کار های به منصفه ظهور خواهد کرد!

سخنان امیر مغول اکثر حاضرین را تحت تاثیر قرار داد سطرخ بازان نیز بیستابانه کوشیدند تا هر چه زود تر بازی خود را ببایان رسانند، پروانه چی انگشت های مزین با انگشتر های گرانبهای خویش را آهسته آهسته بعد از آورده ماهرانه نکامی به مجلس افکند و چون توجه همگان را بخود جلب کرد، با حرارت سخن گفت:

آنچه نوایی راجع به مردم و عدالت ابراز میداد، از نگاه رجال مجرب و کار آگاه...

چیزی جز سلسله خشک میان تنی نمی تواند باشد. عوام بسان رما کوفسندند برای راندن آن، چوپان فقط به چوب مستحکم ضرورت دارد نوایی بجای آنکه برابر ورنک بزنند...

چشم بیرون می آورد. مثلاً نوایی برخی از عاملان محترم را بچرم بیداد و ستم بر مردم محکوم نموده بود و این مایه بیداری تمام مردم مملکت شد. هر روز سیل شکایت از عاملان و احکام ولایات بسرازی شدن آغاز نهاد، این رسالت نه، بلکه صحافت است، چه

میتوان کرد، اکنون نتوانسته ایم چشم و گوش خاقان را متوجه برین حقایق بسازیم.

خواجه خطیب سر را علامه تا رتکان داد گفت: دلم به خاقان میسورد. باین روش که

علیشیر نوایی خوشتر زادر نظر اهالی بیکو جلوه میدهد، مملکت آله دست وی و گروهش خواهد گردید. هرگاه توده جاهلی که روزی بدون موجب مرا سنگباران نموده بود، زنجیر نظارت کشیده شود، باز هم حوادث دهشت زانی بر خواهد انگیخت در روزی شعار های عدالت و قانون نوایی چیزی جز ظلمت و تاریکی وجود ندارد!

ساری، در واری آن ظلمت است. تاریکی است! شهاب الدین که آب از دهانش هر طرف میپرید، خشمگین سر حرف آمد:

جناب خطیب، شما حرف حق را اظهار داشتید آیا دلیل اذیت بر ضروری است؟ اگر این کینه با حرف مرحله شکوفان عمر عزیز هست بیاس خاطر شریف شما اینک یک دلیل:

وگرهر فکر خود اثری پدید آوردم که در نفس الامر نظیر آن در هیچ یک از السنه عربی فارسی و هندی وجود ندارد..... اما به سعی و مجاهدتی که درین راه بخرج داده بودم، هیچگونه توجیهی نمیتواند داشتند. اکنون دروازه تمام مدارس بر روی بنده مسدود است

آنایکه پیرامون نوایی گرد آمده اند و نیز استادانی که در مدارس مانتدریسی میکنند، اهل علمی چون هیات، ریاضیات و منطق اند که با آئین ما سر ساز گاری ندارد و در پیشدار ملکشان، شبیه پدید می آورد کجاست آئین و کجاست آئین داری؟ کجاست عدالت؟

مجد الدین گفت:

میتوان کرد، اکنون نتوانسته ایم چشم و گوش خاقان را متوجه برین حقایق بسازیم.

خواجه خطیب سر را علامه تا رتکان داد گفت: دلم به خاقان میسورد. باین روش که

علیشیر نوایی خوشتر زادر نظر اهالی بیکو جلوه میدهد، مملکت آله دست وی و گروهش خواهد گردید. هرگاه توده جاهلی که روزی بدون موجب مرا سنگباران نموده بود، زنجیر نظارت کشیده شود، باز هم حوادث دهشت زانی بر خواهد انگیخت در روزی شعار های عدالت و قانون نوایی چیزی جز ظلمت و تاریکی وجود ندارد!

ساری، در واری آن ظلمت است. تاریکی است! شهاب الدین که آب از دهانش هر طرف میپرید، خشمگین سر حرف آمد:

جناب خطیب، شما حرف حق را اظهار داشتید آیا دلیل اذیت بر ضروری است؟ اگر این کینه با حرف مرحله شکوفان عمر عزیز هست بیاس خاطر شریف شما اینک یک دلیل:

وگرهر فکر خود اثری پدید آوردم که در نفس الامر نظیر آن در هیچ یک از السنه عربی فارسی و هندی وجود ندارد..... اما به سعی و مجاهدتی که درین راه بخرج داده بودم، هیچگونه توجیهی نمیتواند داشتند. اکنون دروازه تمام مدارس بر روی بنده مسدود است

آنایکه پیرامون نوایی گرد آمده اند و نیز استادانی که در مدارس مانتدریسی میکنند، اهل علمی چون هیات، ریاضیات و منطق اند که با آئین ما سر ساز گاری ندارد و در پیشدار ملکشان، شبیه پدید می آورد کجاست آئین و کجاست آئین داری؟ کجاست عدالت؟

مجد الدین گفت:

جناب باید این سخنان را مستقماً در میان مردم تبلیغ نمود!

مجدالدین به ساقی برنای زیبای خویش لباس اشاره کرد. باده گلگون در پیمانه های ظریف و نفیس بی در پی ریختن گرفت

میتوان کرد، اکنون نتوانسته ایم چشم و گوش خاقان را متوجه برین حقایق بسازیم.

خواجه خطیب سر را علامه تا رتکان داد گفت: دلم به خاقان میسورد. باین روش که

علیشیر نوایی خوشتر زادر نظر اهالی بیکو جلوه میدهد، مملکت آله دست وی و گروهش خواهد گردید. هرگاه توده جاهلی که روزی بدون موجب مرا سنگباران نموده بود، زنجیر نظارت کشیده شود، باز هم حوادث دهشت زانی بر خواهد انگیخت در روزی شعار های عدالت و قانون نوایی چیزی جز ظلمت و تاریکی وجود ندارد!

ساری، در واری آن ظلمت است. تاریکی است! شهاب الدین که آب از دهانش هر طرف میپرید، خشمگین سر حرف آمد:

جناب خطیب، شما حرف حق را اظهار داشتید آیا دلیل اذیت بر ضروری است؟ اگر این کینه با حرف مرحله شکوفان عمر عزیز هست بیاس خاطر شریف شما اینک یک دلیل:

وگرهر فکر خود اثری پدید آوردم که در نفس الامر نظیر آن در هیچ یک از السنه عربی فارسی و هندی وجود ندارد..... اما به سعی و مجاهدتی که درین راه بخرج داده بودم، هیچگونه توجیهی نمیتواند داشتند. اکنون دروازه تمام مدارس بر روی بنده مسدود است

آنایکه پیرامون نوایی گرد آمده اند و نیز استادانی که در مدارس مانتدریسی میکنند، اهل علمی چون هیات، ریاضیات و منطق اند که با آئین ما سر ساز گاری ندارد و در پیشدار ملکشان، شبیه پدید می آورد کجاست آئین و کجاست آئین داری؟ کجاست عدالت؟

مجد الدین گفت:

جستی فقل از اسرار دلها گشود. بیکها و عملانی که از خزانه دولت، همیان، همیان طلا و نقره حقوق می گرفتند به اظهارتخیلات شیرین خود دایربراینکه هر یک شهر و ولایات مکمل در تحت حاکمیت داشته باشند، آغاز نمودند (ونقشه تجزیه خراسان را نزد خود کشیدند).

در حالیکه مجلس باوج گرمی خود رسیده بود توغان بیک (کشال-کشال) وارد شد چکن ابریشمین آبی رنگ دربرگلاه مغلی نوربابا قطرات اشکی را که بر رخساره های بر سر، کمر بند عریض مرصع با سنگسپای گران قیمت بر کمر و تازیانه ای بابتد نقره نین در دست داشت ... او موفق شده بود بیاری مجدالدین در سلک جوانان خاص سپهزاده خود رد سال، مظفر میرزا، پسر خدیجه بیگم، فرزند عزیز سلطان داخل گردد.

بیک ها همست کوشیدند تا از پیمانها توغان بیک که آنرا تاته سرکشیده بود، قطره ای فرو چکانند و بر طبق شیوه کهن، نه پیمانها بیهم او را بنو شانند. توغان بیک که نسبت به سنن قدیمی سخت اعتقاد داشت، اعتراضی نکرد. فقط غمگین گمان گفت: (مگر میتوان روان گدستان را فقط باین پیمانها کوچک خشتود ساخت؟) بیک ها دست بر شانها او زده بعنوان جوانی که پایند رسوم کهن است نوازشش دادند. کاسه چینی بزرگتری برای او آورده شد. ساقی باریک میان بریختن باده از سبوعای کوچک به پیمانها بزرگ آغاز نمود. توغان بیک دوزانوشست باجرعه های بزرگ به نوشیدن شروع کرد. هر بار که پیمانها تهی میشد، آنرا سرتگسون میگذاشت، اما یک قطره هم از آن سر و نمیریخت. حاضران چشمان مست خویش را نیم باز نموده به لافمندی مینگریستند. هرگاه پیمانها از می لبریز نمیشد، صدای بلند فریاد میکشیدند:

«بریز، بریز، او حتی دریای جیحون را هم میکشکند! توغان بیک نهمین پیمانها را هم سرکشیده بر زمین گذاشت، بابی اعتقایی بیل تارتار سرخگونه خویش را پاک کرد خواجه خطیب توغان بیک را نشان داده گفت:

«او جوانی است که شایستگی سرکردگی جهانکشایانی نظیر چنگیز خان را دارد! محفل ... باز هم گرمتر شد... شهابالدین ناگهان بروی زمین افتاد و مانند مرده دراز کشید. توغان بیک پیرامون اینکه به معیت مظفر میرزا و صد نفر جوان خاص همراهم او وی بشکار رفته، مدت ده روز سرگرم شکار بوده است و ششزاده جوان در تیر اندازی مهارت زیادی حاصل کرده و مسایلی ازین قبیل صحبت کرد. درباره شکار و نیز درباره مرغها با برخی از بیک ها به مناقشه پرداخت

سر انجام چون دید مجلس آنقدر زودپایان نمیرسد، باکنج چشم به مجدالدین اشاره کرده از مهمانان دور شد. در باغچه، نور بابا برده خدمتگذار که خاموشانه در میان درختان مصروف کار بود، باوی مواجه گردید. توغان بیک نخست باوی مانند پسر مهربانی که بایدر خود مصافحه نماید صمیمانه احوالپرسی کرد. اما حرفه های

بعد، زیر تاثیر باده، باسهاجت و (شلگی) به هزل و شوخی شروع نمود در پیش سفید باریک و فشتنگ پیرمرد را در قبضه دست گرفتند گفت: «این چیست؟ آیا میشود آدم از آن جاروبی بسازد و نامش را «جاروب علیشیر» بگذارد؟» چهره پرچین و چروک پیرمرد از خشم لرزید. توغان بیک فریاد کشید: «پیرمرد خرف، آیامیدانی، حالا هر که در

هرات کاری انجام میدهد، حتما رویش نام (علیشیر) میگنارد! نوربابا بزحمت خود را از جنگ وی رها ساخت. از خشم ابرو درهم کشید و با متانت و اعتماد خاص پیران خردمند گفت: «چسرا اینهمه بر علیشیر دندان خالی میکنید؟ مگر جناب ایشان جو شما را خام درو کرده اند؟» (باقی دارد)



آن روز بسیار خوشحال بودم ، ناخودآگاه دلم ذوق میزد و خنده‌ای از خوشحالی بر لبانم زنده شده بود . بسوی هرکس که نظر میکردم احساس می‌نمودم که او هم مثل من خوشحال است ، احساس میکردم که تمام خوشی‌های دنیا بمن رخ کرده ، دست‌هایم را زیاد تر به جیب‌هایم فشار دادم سکه‌های را که پس انداز کرده بودم ته و بالا انداختم ، صدای برهم خوردن پول‌ها دلم را قوت میداد ، هرچه زیاد تر آن‌ها را در کف‌دستم فشار میدادم همانقدر لذت می‌بردم .

از بیخ بیخ دوکان‌ها رد شدم بکوچه تنگی که به خانه‌ای مامنتهی میشد پیچیدم ، قلبم (گرب گرب) میزد . بعد از مدت طولانی به این کوچه آمده بودم ، آدمها بیکه از این پهلو و آن پهلویم رد میشدند همه به نظرم آشنا می‌آمدند «خیرو» که زمانی در پهلوئی بیکه تاز میدان بوداز پیشم گذشت . پیرتر شده بود سعید «گله جوجه» غم‌گم کنان به طرف خانه‌اش می‌رفت ، یوسف (پوچاق) چیلکی را بگردنش آویزان کرده منتظر شکار بود . زن همسایه‌ای ما مادر «نصرو» بچه‌ی را زیر بغلش زده بود معلوم میشد حمام میرود ، مادر «هاجره» نزدیک تل آب نوبت‌گرفته بود ، یکمرد پیر که در میان چین‌کهنه‌اش گم شده بود عصا زنان از جلوه رویم رد شد او را شناختم پدر عبدال «لب‌گرده» بود . قدم‌ها را تیز تیز کردم تا زود تر به خانه برسیم در زیر دیوار پیش بر آمده‌ی که به خانه‌ای ما وصل میشد چند تاز بچه‌های کوچکی مردهم حلقه‌زده بودند وقتی به آن‌ها نزدیک شدم عبدال «لب‌گرده» را شناختم در آن جمع نشسته بود دیدم سخت سرگرم قماراند خوشم نیامد زود راهم راکج کردم . چند قدم آنطرف تر چندتا از بچه‌های کوچک نشسته بودند شیرو خط میکردند یکی از آن‌ها میان قرانی را بالا انداخت و گفت :

- بگویند چیست ؟

چندتای شان گفتند:

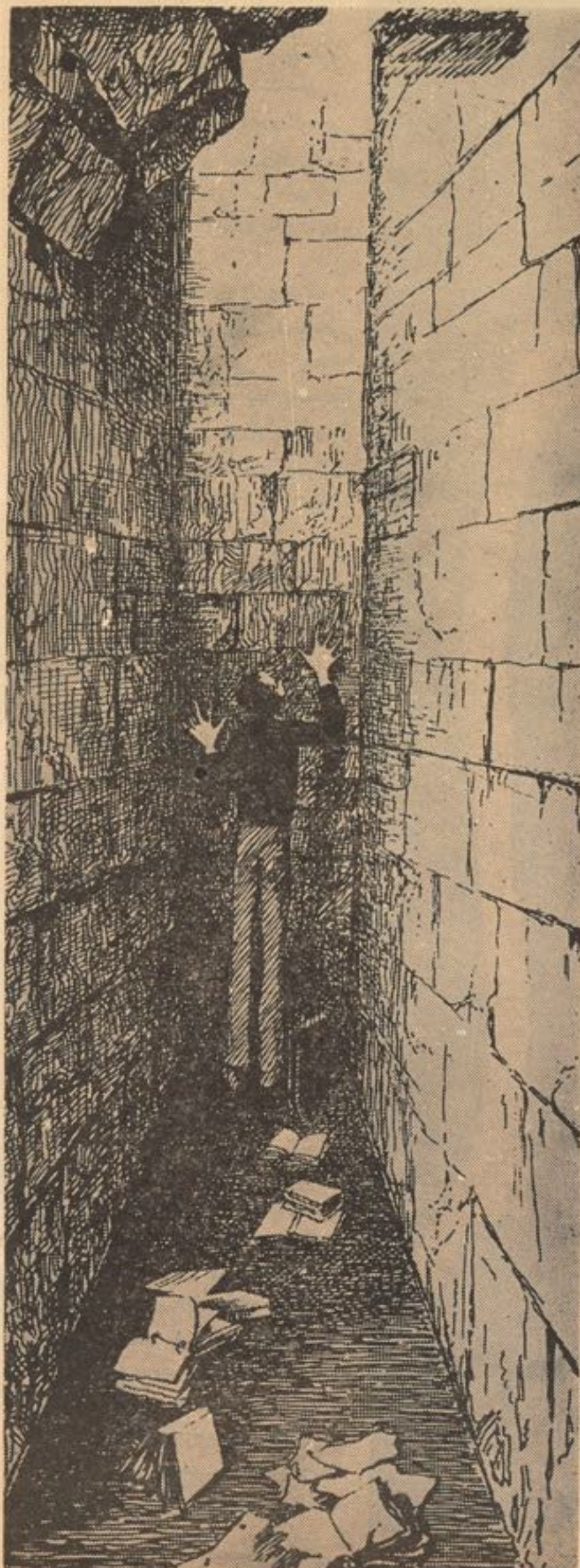
- شیر ! شیر !

چندتای دیگر شان گفتند :

- نی ، نی ، خط ، خط ،

غلفله و صدا های شان در هم پیچیده شده بود ، بلند بلند جیغو فریاد می‌کشیدند و با دستان کوچکشان خاک‌ها را زیر و رو می‌ساختند .

پول‌هایم را زیاد تر فشار دادم ، از آنها هم دور شدم بدروازه‌ی حیولی مانزدیک شدم از خوشحالی دلم باغ باغ میشد دستم را پیش بردم تا زنجیر را حرکت بد هم بدروازه بسج و کوتاه خوب خیره شدم تا همگان چهره‌ای خشم آلود بدرم که سه سال قبل مرا از خانه رانده بود به نظرم مجسم شد لرزشی ناشی از ترس‌سرا پایم را فرا گرفت ، اندوه سختی قلبم را پر از غم ساخت . گذشتہ‌های غم انگیزم به نظرم زنده شد



ژوندون



ناگهان آن شب به یاد آمد شب سرد تاریکی بود مادرم پشت بیدوار نشسته بود در روستایی چراغ لعاف پسته میکرد * پدرم قهر و خشم آلوده در حال سبک کلاه پوستش را روی سکمش می گذاشت رویش را بطرف من کرد و گفت:

- باز امروز مکتب رفتی؟ ترا نگفته بودم که مکتب نرو؟

مابوسانه کتابهایم را جمع کردم بگوشه ای گذاشتم التماس آمیز گفتم:

- پدر چرا مکتب نروم؟؟

پدرم گفت:

- تاصفت عشت خوانی چه کردی؟ که حالا میخوانی صنف دوازده را بخوانی؟ برو کم سو... بی غیرت!!

ناگهان صدایش بلند تر گردید و گفت:

- من گزایه خانه بدهم، بیسه سرق را تحویل کنم، نان پیدا کنم، یا کتابچه و قلم بنویسم؟! چکنم، بگیرد تو مادرت مرا پارچه پارچه کند!

مادرم سرش را بالا کرد دستش را زیر زنجش گرفت جرت زد، جرت زد و بالاخره گفت:

- آخر چرا نمی مانی مکتب را خلاصی کند؟

پدرم خشمگین به مثل پلنگ تیر خورده بی بسوی مادرم تکرست و با صدای غورس گفت:

- خوب پستی شه کو! بعد رویش رایه طرف من کرد و گفت:

- ده ها مرتبه گفتم که برو کار کو، یک کسب یاد بگیر! کسی شو دیگران که مکتب خوانند چه کردند که تو کنی! کیم بیسه گوشت نمی رود، هان...؟

سرم را بسوی سینه ام خم کردم، نمی دانستم چه کنم، یک قدرت تاریکی مرا بسوی مکتب می کشاند وقتی بطرف پدرم تکرستم حرص عجیبی چشمانش را برگردانده بود.

پدرم گفت:

- بهتر است از امشب به ای خانه لباسی * خاتم بکلی دگرگون شده بود نزدیک بود چشمام از حدقه بیرون شود گفتم:

- پدر شما عصبانی هستید... من کجا بروم؟ تا مکتب را خلاص نکند کسی براریم کار نمی دهد؟

تا گمان پدرم مثل صاعقه از چایش جفت میخواست زیر لگنو و مشتایش مرا خورد و خمیر کند، مادرم خودش را میان من و پدرم ایستاد کرد، پدرم نعره زد *

- حالی من دیوانه شده ام، و تو هوشیار... هان... برو گمشو از خانه ام بیرون شو کارت ندارم.

کتابچه هام را ورق ورق به حویلی انداخت و بیکتعداد آن خارا روی یکسهم پرتاب نموده و گفت:

- بی غیرت!! برو اونو واوهم مکتب! شماره ۴۹

بعد از سهام داد از خانه بیرون کشید دروازه صدای خنکی کرد و بعد بهم چسبید، شب بود، همه جا را تاریکی دود مانندی احاطه ساخته بود، نمی دانستم کجا بروم، لحظه درنگ کردم زیر ارسی خانه ایستادم ناگهان دل پدرم نرم شود دیدم ایستادن فایده ندارد ناچار سرم را خم انداختم یکسهم را زیر بغل زدم هنوز چند قدم از خانه دور نشده بودم که صدای پدرم مرا متوجه ساخت سراسر واژ لای دروازه بیرون کشید و گفت:

مه اولاد ندارم، نوعاق هستی... عاق فامندی.

صدای گریه مادرم از پشت در بگوشه می رسید حق حق گریه میکرد، ناچار در میسان تاریکی پیش رفتم در کوجه هیچ کس دیده نمیشد تنها چند تنگ و لنگرد این سو وان بدببال طعمه قدم میزدند غای جهر بتری را جستجو میکرد، از کوجه ها و دالان های تاریک گذشتم رفتم و رفتم احساس خستگی میکردم شدیداً ضرورت به استراحت داشتم، چند قدم بالاتر در بیخ دیوار پایه ای نظرم رایه خود جلب کرد رفتم کنار پایه نشستیم، یکسهم را زیر پایم ماندم، زانوهایم را بغل گرفتم سر را میان دوزانویم تکیه دادم، خوابش دیدی به چشمان سنگینی میکرد هنوز خوابم نبرده بود که ناگهان از کوجه ای دست چپ صدای بانگوشم رسید سرم را بلند کردم دیدم نفر با عجله از پایه ای که من به آن تکیه داده بودم بالا رفتند و خود را آنطرف دیوار انداختند هنوز چند لحظه نگلخته بود که از کوجه عقبی صدای کمک کمک گمان بلند شد با خود گفتم:

- این دو نفر حتما دزد بودند!

صدای کمک کمک هر لحظه نزدیک میشدو در عقب آن شب پای یگو ش می رسید مثل اینکه چند نفر در حال دوش باشند، در همین فکر و خیال بودم که دستی آمد و بازویم را کش کرد و گفت:

- دستگیرش کردیم...! خودش است...!

چهره ای پولیس از خشمش می لرزید و حالت وحشیانه ای پیدا کرده بود هنوز موضوع را نفهمیده بودم که سیلی سختی از عقب سر پولیس به بیخ گوشم نشست. صورتم سوزش میکرد، داغ شده بود، درد شدیدی داشت، بالکتت زبان گفتم:

سرا چرا می برید...! من دزد نیستم...!

من دزد نیستم!

مردی شکم برآمده بیاز آن سو جواب داد:

- خفه شو بی غیرت!

این صدا شبیه صدای پدرم بود احساس میکردم پدرم است، احساس میکردم این آدمها طرفداران پدرم هستند، احساس میکردم همه ایشان میخواهند کتابهایم را بسوزانند، احساس میکردم مرا میخواهند زنجیر و زولانه کنند.

پولیس دستم را بسویش کش میکرد، سخت گریه ام گرفته بود صدای آن مرد دوباره

بگوشم انعکاس کرد.

- بی غیرت! بی غیرت!

چهره ای پدرم هر لحظه به نظرم جانمسی گرفت، احساس میکردم او مرا بطرفش می کشد به ماموریت پولیس رسیدیم، هر چند زاری کردم، کسی گیم را قبول نمی کرد میگفتند:

- دزد...! دزد...! یکسهم را از نزدم گرفتند یکی دیگر از این آدمها که عینک های زده بینی اش تانوک بینی اش پایین آمده بود نزدیک من شد با هر دو دستش گوشه هایم را بطرفش کشید و گفت:

- خجالت نمی کنی که دزدی میکنی؟ برو کار کن، کسی یاد بگیر.

گفتم:

- شما دیوانه شده اید دیوانه! من دزد نیستم، مثل اینکه اصلاً صدای من بگوش کسی نمی رفت.

بالاخره بعد از تحقیق بر گناهی من ثابت شدو مرادوباره آزاد کردند و بی از ماموریت برآمدم صبح شده بود و اساتذ طرف مکتب رفتم، به کج اتاق که جای همشگیم بود نشستم سرم را میان دو دستم گرفتم بفکر جستجوی کاری بودم تا کار پیدا کنم، کسی نبود، احساس میکردم هیچکس به اتاق نیست همه جارا نارید می دیدم احساس میکردم خوابم سرم گسج میرفت فکرم کار نمی کرد، ناگهان یکی از هم صغافم با انگشش به گلهام زد و گفت:

- امروز زنگت گر است... برخیز که معلم آمد... چه جرت میزنی؟

معلم دینیات بارش انبوهش در حالیکه تسبیح سرخی را بد ستش نه و بالا میگرد به صنف دو آمد همه با احترام برخاستیم و بعد از لحظه ای با هم معلم دو باره به جاهای خود نشستیم خاموشی مطلق صنف را پر کرد من رقی رقی بسوی دهن معلم خیره شده بودم اما فکرم جای دیگر بود معلم اشاره ی بسویم نمود و گفت:

- بیا درس را بگو!

هیچ نگفتم از جایم تکان نخوردم، معلم فریاد کشید:

- تپیل ترا میگویم به چه جرت هستی؟! صدای شاگردان به خنده بلند شد گردن های شانرا کج کردند باخته های تمسخر آمیز بسویم خیره شدند.

گفتم:

معلم صاحب درس را یاد ندارم!

- درس را یاد نداری؟! نزدیکم آمد با سیلی محکمی برویم کوفت و گفتم:

- زود به جایت ایستاده شو...! زود بی غیرت...!

صدایش شبیه صدای پدرم بود، انعکاس آوازش شبیه آواز پدرم بود ناگهان آسافه اش

هم به مثل پدرم جلوه کرد، خشم آلود و قهر آمیز به نظر می رسید نار های ریش انبوهش تکان می خورد سرم را خم انداختم به جایم ایستاده شدم، بعد از زنگ رخصتی راستاً رفتم به یکی از وزارت خانه ها ناگاری برایم پیدا کنم به یکی از سعبات داخل شدم.

اتاق پر از میز و چوکی بود مثل صنف ما، به پشت هر میز یک نفر نشسته بود چهره های شان خسته و خواب آلود به نظر می رسید صدای ترق ترق شب بلند بود در قسمت بالایی اتاق مردی جق و گوشت آلودی نشسته بود سراسر خم چیزی می نوشت نزدیکش رفتم، مرد سراسر را بلند کرد و گفت:

- خیرت است...!

گفتم:

من... من میخواهم کار کنم اگر کمبود دارید...

- فاکولته را خواندی؟

- نه!

- مکتب را خلاص کردی؟

- نه!

ناگهان باخته ای استیضا آمیزی گفت:

- ترا کسی پیاده هم نمی گیرد! برو بیرون مارا از کار نکش!

خجالت زده و سرمنده از اتاق بیرون شدم اهسته اهسته از نزدیک ساختمان دور گردیدم همه دروازه هارا برویم بسته میدیدم احساس میکردم همه از من گریزانند فرار میکنند، احساس میکردم، نادانیا دنیا است همین طور تمایم گزینگی سخت بر من غلبه کرده بود بساز فردا روز های دیگر به پشت کار این طرف و آنطرف رفتم تا رفتم و بالا دویدم ایسن طرف تپیدم و آن طرف تلاش کردم تا کاری پیدا کنم و کسی یاد بگیرم به استری خانه رفتم که مرا ساگرد بگیرند قبول نکردند به نزدیکته دوزی رفتم او هم با من موافقه نکرد چند ماه سرگردان و نالان صبح ها مکتب میرفتم و بعد از جانت هابه پشت کار این طرف و آن طرف می دویدم شب هابه مسجد میرفتم و می خوابیدم.

در یکی از روز ها که هوا بسیار گرم و سوزان بود بطرف ناتوایی روان شدم تا شاید بتوانم کاری به خود پیدا کنم.

به ناتوا گفتم:

ساگرد میگرد؟

ناتوا نظر خریداری به سرا با هم افکند چشمش به یکس افتاد و گفت:

ساز مکتب آمدی؟

- هان!

- صنف چند هستی؟

- هشت.

- دزد نیستی؟!؟

- امتحان کنی!

بقیه صفحه ۵۱

قال حافظ

شنبه

چه فکر از خبث بدگویان میان انجمن دارم
 ۶- چه بودی اردل آن مساه مهربان بودی
 که حال ما نه چنین بودی از چنان بودی
 ۷- فضول نفس حکایت بسی کند ساقی
 تو کار خود مده از دست و می به ساهم کن

که جنس خوب ، مبصر به هر چه دید خرید
 ۴- میی در کاسه چشمست ساقی را بنام ایزد
 که مستی میکند با عقل و می بخشد خماری خوش
 ۵- به کام و آرزوی دل چو دارم خلوتی حاصل

۱- غرور حسنت اجازت مگر نداد ای گل
 که پر ششی نکنی عندلیب شیدا را
 ۲- آن کس است اهل بشارت که اشارت دادند
 نکته ها هست بسی محرم اسرار کجاست
 ۳- بهای وصل تو گر جان بود ، خریدارم

یکشنبه

برو که هر چه مراد است در جهان داری
 ۶- اگر فیه نصیحت کند که عشق مپاز
 بیاله ای بد هش گو دعاغ را ترک کن
 ۷- من به خیال زاهدی گوشه نشین و طرفه آنک
 مغبجه ای زهر طرف میزنم به چنگ و دف

که سنگولان خوشبخت بیاموزند کاری خوش
 ۴- گر قلب دلبر را نزنند دو ست عیاری
 من نقد روان در دمش از دیده شما دم
 ۵- به وصل دوست گرت دست میدهد یکدم

۱- ای صاحب کرامت شکرانه سلامت
 روزی نلفدی کن در ویش بیستوا را
 ۲- گویند خواهد گشود از دوستم کاری که دوش
 من هم کردم دعا و صبح صادق می دیدم
 ۳- به غفلت عمر شد حافظی با ما به میخانه

دوشنبه

ورنه از جانب ما دل نگرانی دا نست
 ۶- هر دمش با من دلسوخته لطفی دگراست
 این گداین که چه شایسته انعام افتاد
 ۷- غزل گفتمی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
 که بر نظم تو افشاند فلک عقد تریا را

فتاد در سر حافظ هوا ی میخانه
 ۴- قبا ی حسن فروشی ترا بر آردو بس
 که همچو گل همه آیین رنگ و بو داری
 ۵- دلبر آسایش ما مصلحت وقت ندید

۱- بانکه از وی غایبم وز می چو حافظ تاییم
 در مجلس رو خاتمان گهگاه جامی میزنم
 ۲- ز خط یار بیاموز مهر بارخ خوب
 که گرد عارض خوبان خوش است گردیدن
 ۳- حدیث مدرسه و خانقه مگوی که باز

سه شنبه

این آمخون افشان که من هر صبح و شام میزنم
 ۶- عشق من با خط مشکین تو امروزی نیست
 دیر گاه است گزین جام هلالی مستم
 ۷- خلوتی که ترا در چه زنگدان است
 به کته آن نرسد صد هزار فکر عمیق

روزی کوشمه ای کن ای یار برگزیده
 ۴- باده خور غم مغور و پند مقلد منیوش
 اعتبار سخن عام چه خوا هد بو دن
 ۵- دانم سر آرد غصه را رنگین بر آرد قصه را

۱- راه دل عشاق زد آن چشم خماری
 بیداست ازین شیوه که مست است شرابیت
 ۲- به صحرا رو که از دامن غبارم بیفشانی
 به گلزار ای کز بلبل غزل گفتن بیا موزی
 ۳- تا کسی کشم عتیب از چشم دل فریبیت

چهارشنبه

آری آری طیب انفاس هواداران خوش است
 ۶- نخست مو عطفه پیر می فروش اینست
 که از مصاحب ناچس احتراز کنی
 ۷- گر بود عمرو به میخانه رسم بار دگر
 بجز از خدمت رندان نکتم گار دگر

نصیحه ازل از خود نمی توان انداخت
 ۴- روق عهد شباب است دگر بستانرا
 میرسد مزده گل بلبل خوش الحان را
 ۵- از صبا هر دم مشام جان ما خوش می شود

۱- جان به شکرانه کنم صرف گران دانه در
 صدق دیسه حافظ بود آرا مگش
 ۲- گفتن دل رحیمت کی عزم صلح دارد
 گفتا مگوی با کس تا وقت آن در آید
 ۳- کتون به آب می لعل خرقه می شویم

پنجشنبه

ملباتک زد که چشم بد از روی گل بدور
 ۶- من اگر باده خورم ورنه ، چکارم با کس
 حافظ راز خود و عارف وقت خویشم
 ۷- آشنایان ره عشق درین بحر عمیق
 غرق گشتند و نگشتند به آب آلوده

زان زمان جز لطف و خوبی نیست در هسیر ما
 ۴- در کعبه گوی تو هر آن کس که بیاید
 از قبله ابروی تو در عین نماز است
 ۵- دیگر ز شاخ سرو سپی بلبل صبور

۱- ما باده زیر خرقه نه امروز می خوریم
 صد بار پسر میگه این ما چرا شنید
 ۲- سرم به دینی و عقیی فرو نمی آید
 تبارک الله ازین فتنه ها که درس ماست
 ۳- روی خوبت آبتی از لطف بر ما کشف کرد

جمعه

یارب نوشته بد از یار ما بگردان
 ۶- عمری است نام در طلب هر روز گامی میزنم
 دست شفاعت هر زمان در نیکنامی میزنم
 ۷- در چمن هرورقی دفتر حالی دگر است
 حیف باشد که ز حال همه غافل باشی

مارا دوسه ساعز بده و گو رمضان باش
 ۴- دیده بغت به الفسانه اوشد در خواب
 کو نسیمی ز عنایت که کند بیدار دم
 ۵- دوران همی نویسد بر عارضش خلی خوش

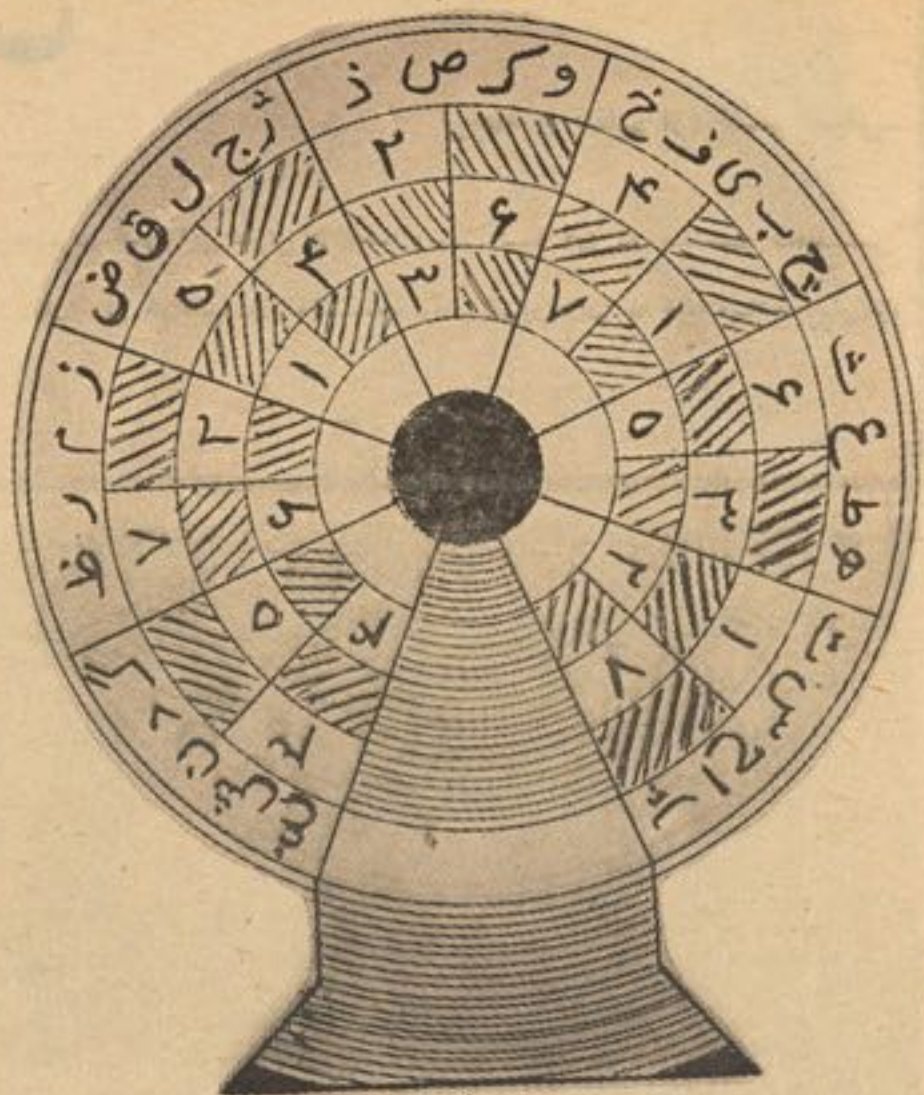
۱- می خورد به بانگ چنگ و مغور غصه و رگی
 گوید ترا که باده مغور گو هو الفغور
 ۲- در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند
 تا بد سر نکشد و در سر پیمان نرود
 ۳- زان باده که در میگذد عشق فروشنده

جریان برق در منفی ...



های فوق الذکر مختلف می باشند دانشمندان امریکائی بحیث ماده سرد کننده از مایع هیلیم که دارای درجه حرارت پایانی می باشد استفاده می نمایند برای اینکه لاین های انتقال انرژی را با مایع سرد کننده هیلیم بسازیم لازم است که بعد از هر ۱۲ کیلو متر دستگاه سرد کننده ساخته شود دانشمندان اتحاد شوروی هم چنان از ماده هیلیم استفاده می نمایند مگر صورت استفاده آنها به شکل دیگری میباشد و این طریقه (فوق بحرانی) مشهور است این طریقه در هر قسم فشار و حتی در حرارت های بسیار عالی امکان پذیر است. (نظر به عقیده متخصصین این حرارت تقریباً مساوی به منفی ۲۵۲ درجه سانتی گراد میباشد. این طریقه اجازه داده است که در سال ۱۹۷۱ اولین وبه تعقیب آن دستگاه آزمایشی دیگری ساخت بدین صورت امکانات بوجود آوردن لاین های کبیلی فوق هدایت کننده بمیان آمد نظریه محاسبه دانشمندان مسافه بین دستگاه سرد کننده می توان از ۳۰ الی ۸۰ کیلو متر زیاد ساخت دانشمندان وانجیران اتحاد شوروی معلومات و ذخایر علمی هنگفتی را در ساختن این قسم لاین های انتقال کبیلی های فوق هادی لایراتواری یک فازه و سه فازه تا الحال ساخته شده است البته از ولتاژ های سه فازه فقط در مراکز صنعتی و غیره استفاده می گردد .

هریکی از این فازه ها و یا بطور ساده تر



خوانند گان گرامی ! ترتیب از: ص، ز، ک، ر، و، ب

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا مثلاً پنجم) در زیر همان حرف مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.

مثلاً روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوطه به این حرف دیده می شود عدد «۷» را اختیار نموده اید. باید به بیست مربوط به روز یکشنبه در صفحه فال حافظ مراجعه کنید.

بقیه صفحه ۱۸

پایپ لاین های

و طرح با عظمت آن انسان را مجذوب خود میسازد کلسای بزرگ ماریا وی وکتوریا یکی از شپکار های برادر آن آسام بوده و یکی از با ارزش ترین دیزاین های پرتزین جهان می باشد. انگوشتت جایی است که نخستین پوهنتون بواریا در آن ساخته شده که بعداً به لندسوت و سپس به مینونخ انتقال یافت. در پوهنتون مذکور رهبران جنبش هومیتزم جرمی تدریس نموده اند. تاریخ باستان انگوشتت نه تنها از دیدن پورتزیت دیولا های کاخ و تیلز باخ در (شلوس موزیم) و باکار استادانه ملیله دوزی (عشق ورزی ترکی) آشکار میگردد بلکه از جاده های پرویج و خم آن نیز در نظر مجسم میگردد. تیاتر جدید بشاروالی در کرانه دانیوب مرکز فرهنگی است که از نگاه اسکال کار مدرن آن با مفهوم قدیم زیبایی در تضاد است و این تضاد نیز بدون جاذبه نیست.

استحکامات مذکور پارک های عمومی ساخته شده است . یکی از خوبی های ساختن نهایی تاریخی آنست که آنها ما هیت اصلی زمان باستان را نگه میدارند . آثار پر برج و باره انگوشتت قرون وسطی در بسیاری جا ها بشکل دیوار های شهر ، برج های دفاعی ، در های بزرگ و دژ دیولا ها در زیر دیوار پیش بر آمده بی که به خانه بنظر میرسند کار ساختمان حصار های شهر در قرن ۱۴ آغاز یافته و قسمت های بزرگی از این استحکامات هنوز هم پابرجا است . کلیسای کاتیدرال (لیب فرون مونستر) یعنی آن با مفهوم قدیم زیبایی در تضاد است و کلیسای مغربیه ما که در قرن ۱۵ ساخته شده این تضاد نیز بدون جاذبه نیست .



در لحظه آزمایش بالای کبیل

جرقه بسیار قوی برقی که در شرایط لایراتواری در جریان آزمایش لاین های ولتاژ فوق عالی بوجود می آیند .

بگویم هر یکی از این نازل ها (سیم ها) می توانند جریان برق را با قوه هزار مرتبه زیاد تر نسبت به قوی ترین لاین های عصری امروزه بدون ضایعات و تلفات انتقال بدهند . آزمایشات و تجارب اجرا شده اجازه میدهد تا ایند کنیم که در سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۹۰ اولین لاین های کبیلی صنعتی فوق هادی برای انتقال انرژی ساخته خواهد شد. تمام

هوس

تا اینجا داستان خواندید :

ترجمه و تنظیم از: قاسم ضیقل-

(زان) به خانه دوستش (بیتی) میآید (بیتی) او را نزد دوستانش میبرد و او را به ایشسان معرفی میسازد در ضمن این معرفی (زان) با (سر نادر) دو بست صمیمی (بیتی) آشنا میشود. (برنارد) بعد از گفتگو با (زان) از وی خواهش میکند که به خانه اش برود. اما (زان) این خواهش را رد میکند. فردای آنروز (زان) به خانه میآید (بیتی) نزد وی میآید و از او میپرسد که آیا گاهی عاشق شده است و اینک دنباله داستان :



گفتی احسان؟ حتماً تو تنها خواهی ماند

جایج... کلاً یک مرد متفاوت است



بچه‌های را که من می‌بینم، مثل جایج - رفتارشان است
آنها بدون اینکه کوچکترین احساسی به نسبت بمن دراز
باشند، مراد در آنها گوشت میکنند

۴۵



فیول... کنیدی؟
او دیوانه است

۴۸

بیتی... مشغول نمکن



همیشه او را دیدم احسان دوستی با او پیدا کردم

۴۷



من می‌روم، فیول... شرتند سلام

۵۰



اگر این بچه تو حقیقت داشت، بارها واقعا
عجیب خواهد بود، راست میگویی، سوخی ننگ

۴۹

کران "تینا" است .



رفته . دیگر او را نخواهیم دید .

جارج . به شهر لیون " رفته .



پس با امید دیدار . حتماً به بیرون
" سرویل " خواهیم رفت و شاید
به آنجا جارج . را هم ببینیم .



این نامحکم است .

چند روز میگذرد . یک شب ...



تینا جیست ؟ کران . چه کسی ؟

او هم به شهر لیون " رفته .

جارج . خدا نگهدار . من ترا دوست دارم
من زنی هستم که بیادقت بهتری ترا دارم
چرا بمن وقت ندادی که خود را بهتر ببینم
نمرفتی میخواستم ؟



بله ، او از فیول " بهم
شیرازم تراست !

ایشرا بگو که واقعا او عاشق
جارج " است ؟



دستی نشد که تا عید اینها
بماند ؟

او قیصر منگوره داد . جارج به بیرون باور داشت باقیم
که این منطقه خاطره های تلخ را در فکر او زنده میسازد ...



سبالف میکنی !

خوش شکر ، فردا اول ماه اپریل است
چرا با او یک شوخی نکنم ، چگونه ؟



منو امید یک چیز خبتر را بگویم ؟
کران ، هیجان عاشق نشسته !

دختر این اند که همیشه شوخی میکنند .

ساختن مراکز صنعتی بسیار بزرگ و پسر قدرت، رشد و پیشرفت اقتصاد و کلتور و زراعت ماشینی بلند بردن سطح زندگانی ملی و نه انسان بدون مقدار زیاد انرژی برقی غیر ممکن میباشد. اعمار دستگا های تولید برق حرارتی، آبی، و اتومی از جمله مهمترین تقاضای عصر مامیباشد این راهم باید خاطر نشان بسازیم که فقط استحصال انرژی برقی ضروری نیست بلکه انرژی مذکور باید به مسافات بعید انتقال داده شود تا اینکه ساحات دیگر ازین انرژی استفاده کرده بتوانند این یک کار بسیار ساده نیست این موضوع یکی از مهمترین مثالهای حساس رادر پهلوی یک عده پرابلم عصری علم و تخنیک اشغال می نماید. حالا بیایید ببینیم که این موضوع را یک عده دانشمندان چه قسم حل می نمایند.

حمل و نقل انرژی برای یک عده کشور های جهان اهمیت زیادی دارد خصوصاً برای کشور های که دارای مساحت بزرگ مسافات بعید، دستگاه های تولید برق بسیار قوی و مراکز صنعتی بسیار زیاد باشند با اهمیت تر میباشد در اتحاد شوروی برای اولین مرتبه در جهان لاین های ولتاژ جریان برق متناوب ۷۵۰ هزار ولتی ساخته و آزمایش شده است فعلاً ساختن این قسم لاین های صنعتی که مراکز صنعتی دانباش و او گر این غربی رادر مسافات ۱۰۸۰ کیلو متر باهم وصل بسازد جریان دارد لاین جریان برق ثابت ولگا گراد دانباش انرژی برقی رابا ولتاژ زیادتری یعنی ۸۰۰ هزار ولت انتقال میدهد این لاین دارای طول ۲۵۰۰ کیلو متر و ولتاژ ۱۵۰۰ هزار ولت خواهد داشت در ساحات مرکزی کشور اتحاد شوروی انرژی برقی چندین دستگا های تولید برق حرارتی که در ساحه معادن زغال سنگ جمهوری قزاقستان اتحاد شوروی ساخته خواهند شد از طریق همین لاین انتقال خواهد یافت. در هیچ نقطه از جهان این قسم ترتیبیات عظیم برای جریان برق ثابت و جریان بسرق متناوب موجود نمی باشد.

باتزیید حجم انرژی برقی ضایعات همچنان بدون شك و تردید زیاد می گردد لازم است که اندازه ضایعات را باید کم کرد مگر موضوع فقط مربوط به ضایعات نمیباشد.

مقتضیات برای نقل دادن انرژی در مسافات بعید با مشکلاتی روبرو شده است که وسایط امروزی آن را برآورده نمی تواند این ها عبارت از لاین های هوایی و قابلونی میباشد از هر دستگاه تولید برق به هر شهر بزرگ و صنعتی باید چندین لاین های ولتاژ عالی تمدید گردد، زیرا یک لاین قادر نخواهد بود که این قدر جریان زیاد را متقبل شود تزیید آینه ولتاژ با مشکلات زیاد همراه خواهد بود و این هوا بحث عایق خدمت کرده و بین زمین و ناقل عاجز و بیشارتی بوجود می آید.



درنل مخصوص ضخیم در دستگاه آزمایشی فوق هادی دوران هیلیم فوق بحرانی آزمایش می گردد. آزمایش وسایط جدید ترانسپورت انرژی برقی ادامه دارد

در جهان تخنیک برق

ترجمه: دیپلوم انجیر سروری

جریان برق در منفی (۲۵۲) در جه سانتی گراد



متخصصین اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا در اتنای یکی از کنفرانس هاراجع به ساختن لاین های فوق

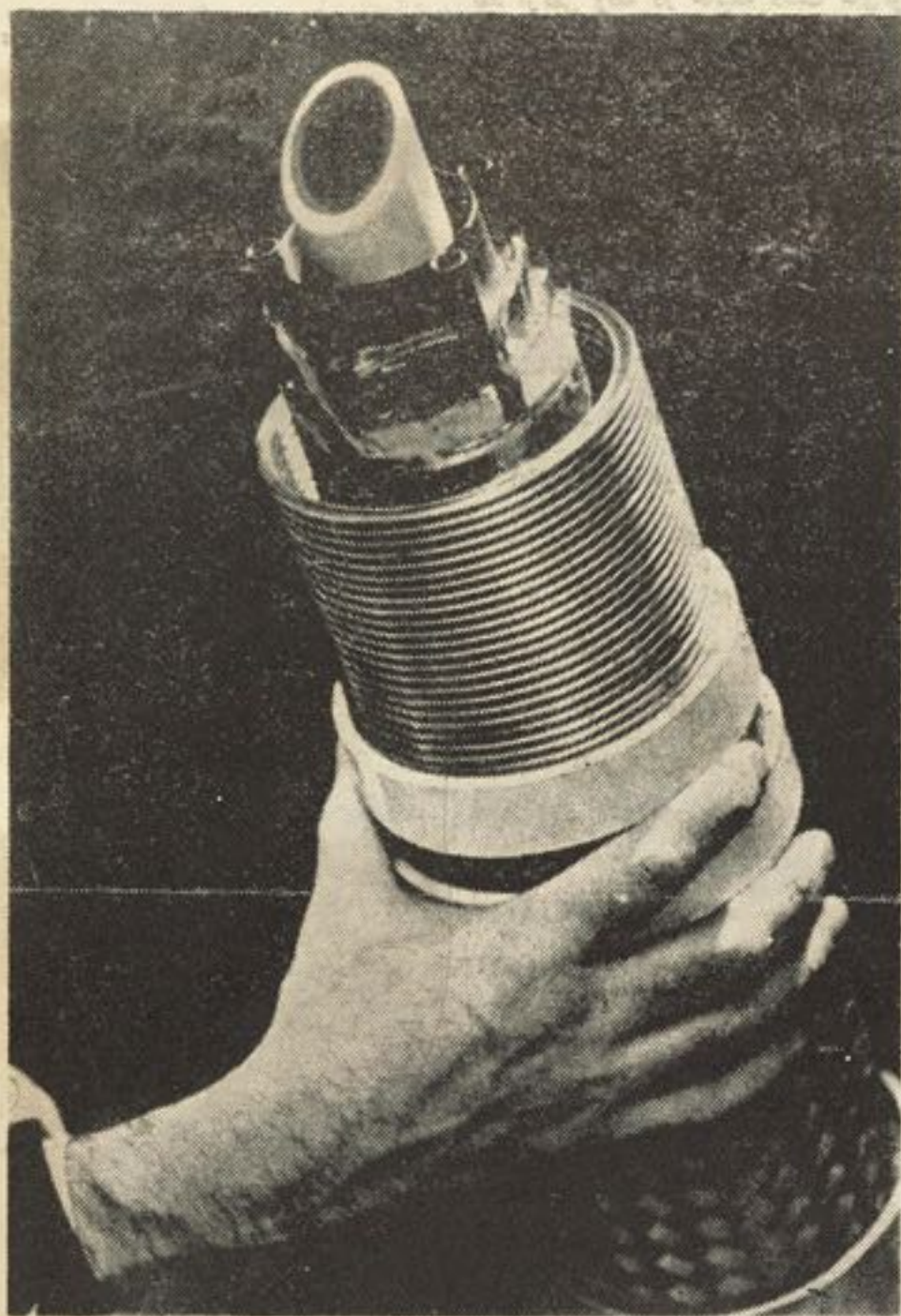


در ماشین محاسبه الکترونی (کمپیوتر) تحلیل و آماده ساختن معلوماتیکه از کبسل فوق عادی در زمان آزمایش بدست آمده صورت می گیرد .

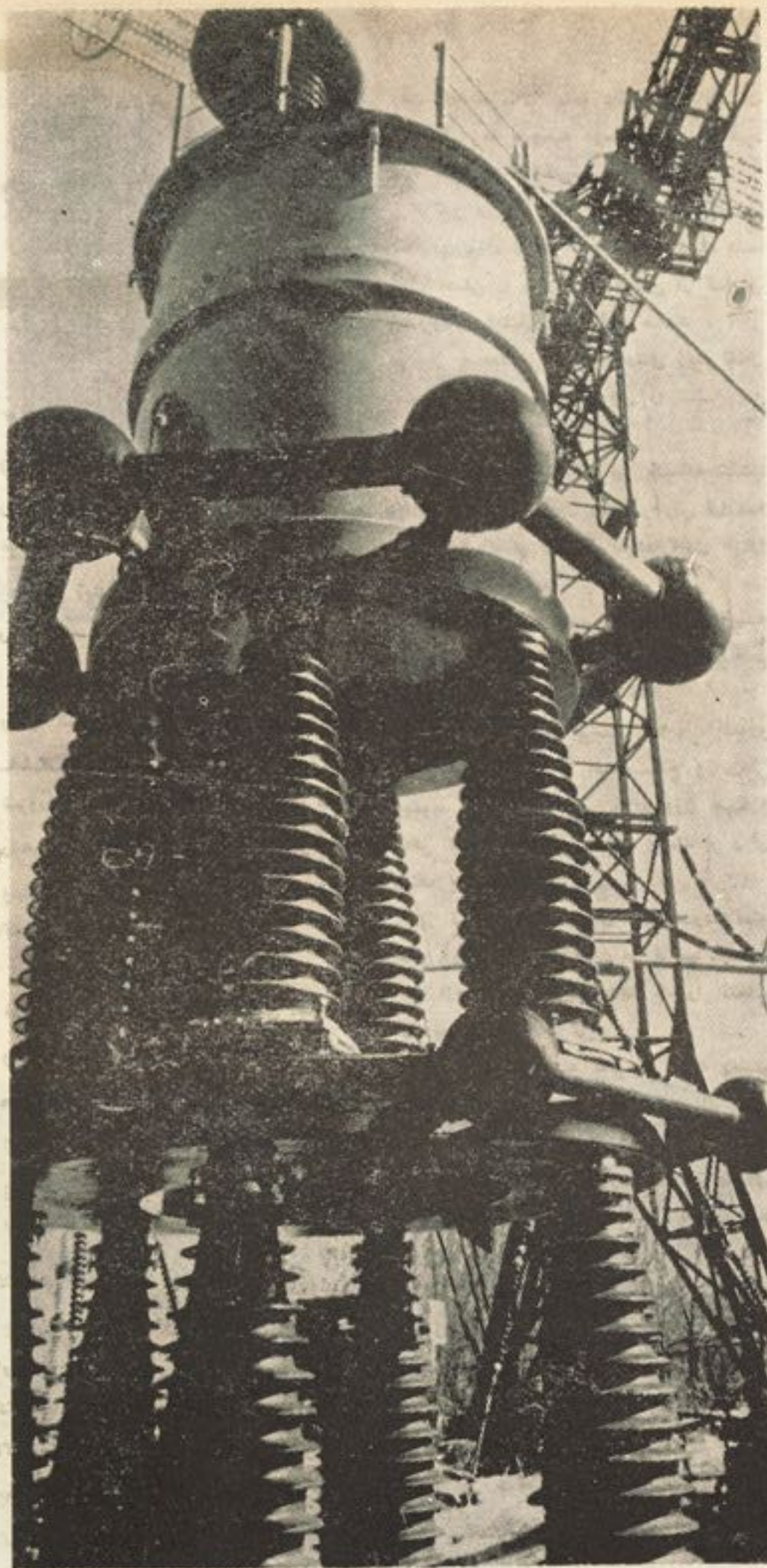
دانشمندان وانجیران ایالات متحده امریکا اتحاد شوروی ، انگلستان از همه اولتر بحل این برابلم اقدام نمودند این راهم باید یادآور شویم که طرق حل این برابلم در کشور ر بقیه در صفحه ۴۵

برای اینکه ازین جرعه های خطر نسال نجات پیدا کنم لازم است که پایه های برق بسیار دراز نصب گرددیم چنان کثافت جریان برق را بسیار بلند برده نمی توانیم به نسبت اینکه ضایعات انرژی بسیار زیاد می گردد. این اثر هنوز شصت سال قبل ذریعه فزیک دان معروف هالتدی کامبرلنگ اونس کشف گردیده ومفهوم آن ازین قرار است که بعضی فلزات در اثر سرد ساختن بسیارقوی تقریبا تا صفر مطلقه که مساوی به منسی ۲۷۳ اعشاریه ۱۵ درجه سانتی گراد است) از مقاومتی که درآن جریان برق جاری است صرف نظر می نماید .

در سال ۱۹۳۵ انجیر روسی کاشنیکوف سند اختراع خویش را راجع به قابیلوی الکتریکی فوق عادی بدست آورد مگر برای اینکه موضوع جدیدی رادر اساس علمی ثبت کرد لازم است که تحقیقات اساسی را دانشمندان یک عده کشور های جهان بانجام برسانند در اینجا لازم است که از تحقیقات فزیک دانان اتحاد شوروی برنده جایزه نوبل اکادیمسن لاندو ، عضو وابسته اکادمی علوم اتحاد شوروی ابریکو سوه یاد آوردشد.



یکی از اقسام کبیل های فوق عادی جریان برق باکثافت هزار ها مرتبه زیادتر ازسیم های عادی فقط از نل باریک مرکزی عبور می کند. ساختمانهای دیگر وقشری قطبوی برای نگهداشتن درجه حرارت پایان خدمت می نمایند .



این قسم ترانسفرمر ها ولتاژ جریان برق را تا یک ونیم میلیون ولت برای ارسال آنها به مسافتات بعید بلند می سازد .

در سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۹۰ اولین لسن های کبیلی صنعتی فوق عادی برای انتقال انرژی ساخته خواهد شد. در صورت انتقال دادن جریان برق ذریعه کبیل هاو ناقل های موجود (۱۵) فیصد انرژی دادن تلف وضایع می شود .

داپور از: م.ن

ورزشکاران بکسنگ کلب پامیر

رفت که تمرینات ادامه داشته و مسابقات بین کلب ها باروچه دوستانه صورت گیرد مارا به مقصود خواهد رساند.

عزیزی درباره اینکه وی و شاکردانش تا بحال در تورنمنت ها شرکت نتوانسته اند علت اصلی را دور بودن خودش از کابل و مصروفیت ایشان در وظیفه میداند. آقای عزیزی به محمدعلی کلی علاقمندی زیاد نشان میدهد و فن های وی را ستایش می نماید.

بعد از صحبت با ترین تیم بکسنگ کلب پامیر بایک عضو فعال و جوان خوش قیاسه این شعبه گفتگو را آغاز نمودم گوی خود را چنین معرفی می دارد.

اسم اینجا نب معروف و متخلص به (عشرت) فعلا معلم لیسه عالی حبیبیه می باشم در سنگتراشی کابل بود و باش دارم.

قبل از اینکه از وی پرسش نمایم با شورو شوق و احساسات به اصطلاح ورزش میگوید من آماده هستم تا در وزن چهارم با هر کسی که آماده مسابقه باشند روی رینگ به مسابقه پردازم.

از عشرت که یک جوان باحرارت و علاقمند جدی ورزش بکسنگ است می پرسیم: شما چرا از جمله انواع سیورت ها بکس را انتخاب نمودید بدون وقفه می گوید.

من به سیورت البته به فوتبال علاقه داشتم و گاه گاه فوتبال می نمودم ولی چندسال قبل شاهد مسابقه ورزشکاران در چمن و رژی لیسه استقلال بودم وقتی ورزشکاران را بالای رینگ به علاقه می دیدم راستی شطارت ها و شارت آن ها مرا جذب نموده و تصمیم گرفتم یک بکس سر لایق باشم. به این مفکوره در شرایط خیلی نامساعد در همان کوچه سنگتراشی شروع به تمرین نمودم تا بحال ادامه داده ام و یگانه کسی که مرا تشویق نموده استادم «عزیزی» می باشد که همیشه ممنون وی خواهم بود و همچنان محمدآصف امر کلب پامیر نظر به علاقه ای که به ورزشکاران دارند مارا تشویق می نمایند.

از وی درباره چگونگی تعیین وزن ورزشکاران می پرسیم که با هر فن کمک از حافظه خود و خلیفه اش به ترتیب می گوید.

کلاس اول باید چهل و هشت کیلو وزن داشته باشد، کلاس دوم پنجاه و یک کلاس سوم پنجاه و سه و نیم کلاس چهارم پنجاه و هفت کلاس پنجم شصت و یک کلاس ششم شصت و سه و نیم کلاس هفتم شصت و هفت کلاس هشتم هفتاد و یک کلاس نهم هفتاد و پنج و کلاس دهم هشتاد و یک نیم کیلو وزن باید داشته باشد.

معروف عشرت در جریان صحبت از خلیفه اش می پرسد که در افغانستان عبد الرشید خان

که: برادر بزرگم همیشه مراد سیورت و ورزش تشویق نموده و مشوق اصلی و یگانه ام در قسم او می باشد من خودم به فوتبال علاقمند بودم.

درباره آینده ورزش بکسنگ چنین صحبت می نماید.

ورزشکاران ماکه اکثرا روی تصادفات و روحیه شوخ زده می به ورزش روی می آورند با مشکلات و کمبود های از نظر و مواد ضروری مواجه اند که عامل اساسی عدم رشد ورزش را ضعف بنیه اقتصادی و نداشتن وسایل و مراکز لازم از نگاه های مختلفه تشکیل می دهد.

مثلا ورزشکاران ما اول هیچگاه از امور فنی سیورت آگاهی نداشته و روی احساسات و بد بختانه بدبینی های که زاده عقب ماندگی محیط، اجتماعی به سیورت علاقه مند می شوند و بعد از آن در گراچ های نمناکو زیر زمینی های به ورزش می پردازند از آن گذشته از همین ویرانه ها و پس کوچه ها گاهی قهر مانان و ورزشکاران محبوبی هم بیرون می آید که زود از یاد می روند و فراموش می شوند.

کشور ما آب و هوای مساعد و محیط وسیعی که دارد اگر از آن در ست استفاده شود و ورزشکاران بصورت درست ورزش به پردازند میتوانیم ادعا کنیم که بیرق افغانستان در مسابقات بین المللی برافراشته تر از دیگران قرار خواهد گرفت. و در ادامه صحبت خویش مثال آورد و می گوید:

اگر تنها اتحاد شوروی را که در المپیا می توانیم بگویم که شرایط مساعدی که برای ورزشکاران آن کشور ایجاد گردید در پهلوی پشت کار، زحمت کشی و عرق ریزی ورزشکاران تاثیر عمده دارد.

در حصه بکسنگ هم باید بگویم که در اینجا جوانان علاقه ای زیادی به این ورزش نشان میدهند و تعداد ورزشکاران این بخش در و بزرگتری است اما با اینهم ورزش وقتی پیش خواهد

کلب ورزشی پامیر که از مدت چند سال به اینطرف در راه رشد و تقویه سیورت در کابل به فعالیت پرداخته و دارای شعبات مختلفی می باشد از جمله بکسنگ کلب پامیر اکنون بیش از بیست نفر عضویت دارند.

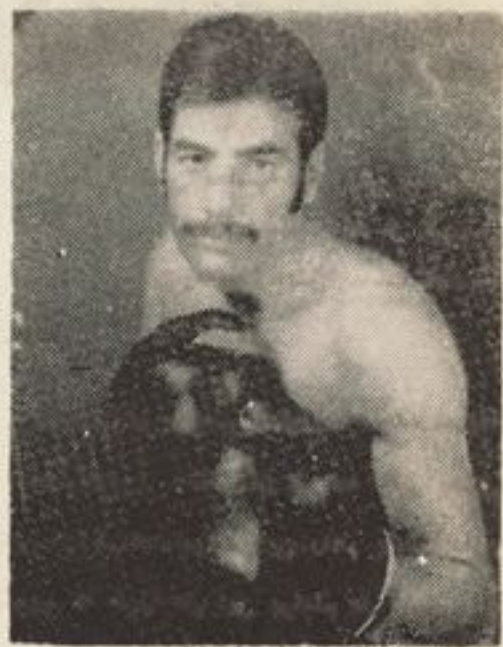
عزیز الله (عزیزی) رهبر بکسنگ کلب پامیر در باره خود و شعبه مربوط این چنین به صحبت آغاز می نماید:

از لیسه عالی استقلال فارغ شده ام و فعلا مامور د افغانستان بانک می باشم عروسی نموده ام و خوشبختانه پدر دو پسر می باشم بعد از کمی وقفه در حالیکه دست های گوشت دار و سنگینی خود را به حرکت می آوردم و اشاره مطالب خود را ارائه می نماید میگوید: از مدت چهار سال به اینطرف مصروف تمرین در ورزش بکسنگ می باشم و علاقه و دل بستگی ام روز بروز اضافه می شود و نظر به مشکلات و وظیفه های نتوانستم در مسابقات شرکت کنم و از آنجای که ریاست المپیک در هفدهم ماه حوت مسابقه بکسنگ را اعلان نمودم خودم همراه شاکردانم هر کدام در کلاس های مربوط در آن شرکت خواهیم کرد و آماده ایم تا با حریف خود زور آزمایی نمایم به ادامه صحبت از شرکت در مسابقه ای که بقول وی از طرف ریاست المپیک دایر میگردد همراه خودش هفت نفر دیگر درین مسابقه بالای رینگ حاضر خواهد شد.

آن عهده بوکسوران آماده مسابقه می باشند. عبارت اند از:

عبدالمجید و غلام مصطفی در کلاس اول، عبدالسلام در کلاس دوم، عبدالقادر در کلاس سوم، سید معروف (عشرت) در کلاس چهارم و عبدالغفور و محمد یاسین در کلاس پنجم. بناغلی «عزیزی» با اطمینان و امیدواری میگوید: اگر حق تلفی صورت نگیرد و اگر حساب درست آید از رنگ موفق به نانشنا خواهد شد.

بناغلی عزیزی در جواب سوالی در مورد علاقه اش در رشته بکسنگ تذکره داده می افزاید



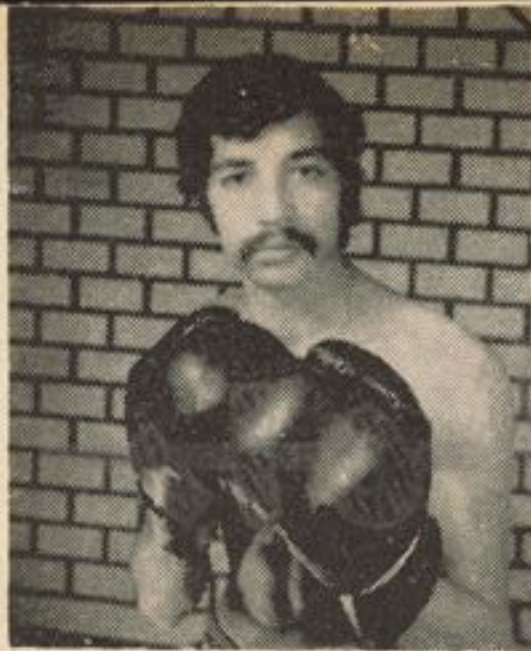
عزیزالله عزیزی رهبر بوکسنگ کلب پامیر



سید معروف عشرت



غلام مصطفی



عبدالقادر

نیز نقش خود را دارد و به بدینتر تیب به عقیده من باید تور نمنت های پی در پی دایر گردد تا ورزشکاران به اصطلاح میدان دیده شوند و حیه قوی پیدا کنند از میدان و حریف نترسند در آنصورت هم ورزشکار موفق می شود و هم ورزش راه ترقی را می بیند. و همچنان باید مسابقات بکسنگ از طرف مقامات مسئول قبلا اعلان شود تا ورزشکاران بتوانند دریک فرصت مناسب خود را آماده مسابقه سازند.



عبدالسلام

بیغم در حه بکسنگ از اولین ورزشکاران بود و خلیفه اش هم تایید می نماید.

از (عشرت) آخرین سوال خود را در باره انکشاف ورزش نمودم که با عجله چنین جواب می دهد.

بیشتر ورزش قسمی که آقای عزیز در باره اش صحبت نموده که در پهلوی نظریات وی تشویق مردم و حوصله مندی خود ورزشکار

دع «غیور» ترجمه

دع ۱۹۷۵ کال دهاکي دلوبولو مرفی تو ر نمنت

شوییدی چی دالمبیک راتلونکی بین المللی لوبی دی به مسکو کنی چو شی. ددی له پاره چی ۱۹۷۵ کال ددو هم کوارتی دهاکي دلوبو دتور نمنت دیاره پسته کذی اندازه ترتیبات نیول شوی وی. انجو پسن نیول شوییدی چی دهندی کال دهاکي دلوبو دلو مرفی دوری دتور نمنت دبشپریدلو نسه وروسته دی دبالفان دحوزی دورزشکا را نو به گهون داروپا دلولو هیوادو ورزشکاران دهنی روزنی په یولپ تهریناتسو لاس بسوری کاندی

پولنده، چکوسلواکیا، بلغاریا، شوروی اتحاد، فرانسی، هنگری، یوگو سلاویا اوروما نیا د ورزشکارانو په گهون دالمبیک د راتلو نکو بین المللی لوبو دسرتو رسولو دیاره چمتو والی زیات شوی اوله حالاتو شخه داسی خرگند بیری چی امکان لری دالمبیک په راتلو نکو بین المللی لوبو او مجوزه پرو گراهونو کنی داروپا ددوارو برخو ورزشکاران دسور و هیوادونو په نسبت دسرو زرواو سپینو زرد دزیات شمیر مهالونوپه گتلو بریالی شی. اوس د شوروی اتحاد دورزشی مقامات چمتو

په هیوادونو کنی دهاکي او په یخو او وارو بانندی دلوبو او ورزشی تهریناتوسره د ورزشکارانو علاقه زیات شوی اودا موضوع دماهیت له نظره دوه خانگري عوامل لسری لومرفی په بسببازی توگه دورزشی نو تاسیساتو موضوع او په دوهمه مرحله کی دتوریزم د انکشاف اوندیچی تکامل مسله. دکوم وخت به چی دشمالی بوهمیا دغرو په لمتوکی دپراگ دنامتو اوتکرو ورزشکارانو تر خارنی لاندی ۱۹۷۵ کال دهاکي دلوبو د تهریناتو سلسله شروع شوی ددشتیخ المان

د ۱۹۷۵ کال دلومرفی فصل دورزشی لوبو دتهریناتو وروستی مرحله ویشودله چسرد تهرکال په نسبت اروپایی ورزشکاران دتورو تهریناتو په نسبت داتلیکی لوبو دسرتو رسولو دیاره زیات چمتو والی درلود. د ۱۹۷۴ کال ددسامبر دمیاشتی په وروستیو ورخوکی دچکوسلواکیا دهاکي دلوبو د بین المللی تور نمنت نامتو ورزشکار «انتونین» دیوی مطبوعاتی مرکی په ترخ کسی اعلام وکی چی دتورو لسو یا پنخلسو کلونو په دوران کنی په نری او په تیره دبالفان دحوزی



داتلیکی لوبوتر پرو گراه لاندی ده ۱۹۷۵ کال دلومرفی ورزشی فصل دهاکي دتهریناتو یوه ختمه.

راه برگشت

نوشته: رشاد وسا

در پهنه دشتهای بیکران ناختن گرفت.
 اما پیروزی رانمیشود به این آسانی بدست
 آورد. قربان رقیب نیرومند مراد راه او را گرفته
 بود و بسویس می‌تاخت. مشکى بجایکى راه کج
 کرد و بسرعت از مقابل مراد دور شد. قربان
 فریاد هولناکى برکشید و تازیانه راست بر
 پهلوى چیران اسپ سرخ رنگ خویش فرود آورد
 و بدنبال مراد تاخت. سواران دیگر نیز از پی
 آنان می‌تاختند.

دران غریب پیش ناختن اسپیکه خوب ورزیده
 نبود. زمین می‌خورد و سوارش برخاک می‌فتاد و
 یکه و تنها ایستاده می‌رود و برویش می‌برد و باز
 میدیدند که سوارى آهسته از خاک برمیخیزد
 و به سوى اسپ خود که دور از اسپهای دیگر
 ایکه و تنها ایستاده می‌رود و برویش می‌برد و باز
 می‌تازده او مجال ندارد که در باره این زمین
 خوردن بیندیشد: در باره اینکه چگونه جان
 سلامت برده دوباره اینکه چگونه طوری که
 بارها دیده شده سرو گردن خودش و سا
 اسپش نشکسته است. او چنان پیش می‌تاخت
 که گویى حادثه یی رخ نداده است. نه اکنون
 نه در گذشته و نه هیچ وقت دیگر او چنان پیش
 می‌تاخت که گویى دیگر زمین خوردنی در کار
 نیست.

بر فراز تپه‌ها گروه‌های بشمار مردم میدیدند
 که اسپ سیاه مراد در پشای پیش اسپهای دیگر
 می‌تازد و هر لحظه از سواران دیگر فاصله می‌گیرد
 اما او درین پیش تازی تنها نبود.
 قربان نیز خشمگین و انتقام جو در دنبالش
 می‌تاخت. و هر لحظه به او نزد یکتا میشد.
 بار اول نبود که مشکى سوار و گوساله‌ها
 بردوش میکشید. او در سالهای دیگر هم این
 پهلوان را به پیروزی و افتخار رسانیده بود و
 این دشتهای بیکرانه را در نور دیده بود.

دشت خاموش و خلوت بود. تکه‌های
 سپید ابر مانند گشتی‌های بادبانی در آسمان
 لاجوردی شناور بودند. و آفتاب چون تابه‌زربین
 در میانه میدرخشید. پرنده‌ها گان کوچک که از
 غریب سواران رمیده بودند. در آغوش پته‌های
 خشکیده پناه می‌بردند. اما در آنجا در میان
 خانه‌های گلین روستایی، دلبر دختر سیاه
 چشم و باریک اندام. بسیار هراسان و تنها بود
 و نمیدانست بکجا پناه برد و چگونه آرام گیرد.
 او در یافته بود که قربان در آتش حسد
 می‌سوزد و جان بدر بردن ازین میدان کار دشوار

ژولنون

فصل مسابقات بزرگى در سراسر صفحات شمال
 کشور آغاز میشد و مردم باشور و هیجان زیاد
 انتظار آنرا میکشیدند. انتظار مسابقه تیرا که
 از روز کارباستان از اجداد دلیر شان برای
 آنها میراث مانده بود.
 می‌گویند، آریایان که در سراسر کرانه
 های جیحون میزیستند بار اول اسپ را اهلی
 کردند و آنها سوارکاران ماهر بودند. اسکندر
 یونانی در سر زمین آریایان باد سوارى های
 زیاد رو برو شد و مدتها درین سر زمین ماندگار
 شد. زیرا سواران جابک و دلیر راه او رابسته
 بودند.
 بالاخره آن روز فرار رسید. اسپهای گران
 قیمت و پهلوانان آهنین پیکردر فراختای دشت
 گرد آمده بودند. در آن روز دودسته بزرگ با
 هم مسابقه داشتند و از هر کدام پنجاه سوار
 دلیر به میدان حاضر شده بود و صد هاسوار
 دیگر در آنجا آماده بودند که بابیای سواران
 مسابقه را از نزدیک ببینند و هزاران نفر دیگر
 بر فراز تپه‌ها نشسته بودند و انتظار آغاز مسابقه
 را میکشیدند. در میان دشت گوساله‌سر بریده
 یی افتاده بود. باید پهلوانان گوساله را بر
 میداشتند و از جایکه قبلا در دشت تعین شده
 بود می‌بردند و دوباره به دایره حلال که در نزدیک
 جایگاه اولی گوساله قرار داشت می‌اور دند.

اندازان را نیز خونین میکرد. مشکى اسپ
 سیاه رنگ مراد بر بالای گوساله رسیده بود.
 مشکلى اسپ باهوش و نیرومند اهمیت این
 لحظه را در یافت و همچنانکه فشار اسپهای
 دیگر را بر پهلوی خود بر میداشت. راهی
 پیشروی خود را خم کرد که در همین لحظه کوتاه
 مراد برق آساکم شد و دست راستش مانند
 گبرای آهنین بر ساقه گوساله پیچید و بر پهلوی
 های مشکى مبهیز زد. يك لحظه بعد مشکى
 دوباره بلند شد و مانند فنسراز حلقه فشرده
 اسپان و سواران بیرون جست و با سرعت چون باد

کسى که میتواندست گوساله را بدایره حلال
 بیاورد برنده حساب میشد. و برای روستای
 خویش افتخار کما یی میکرد. بالاخره مسابقه
 آغاز شد. صد چاپ انداز مانند تیر بسوی
 دایره ایکه گوساله دران بود تاختند یکباره
 از غریب سواران و گرد پای اسپان زمین به
 لرزه در آمد و آسمان تاریک شد. و لحظه‌ای بعد
 سواران همه برگرد گوساله حلقه زده بودند و
 همدیگر را بستى می‌فشر دند. اسپها طوری
 بیکدیگر چسبیده بودند که سواران نفسی
 توانستند خم شوند و گوساله را بر دارند
 راهی اسپها عقب می‌رفتند و دویای پیشروی خود
 را بلند میکردند و از فراز سر پهلوانان و
 اسپهای دیگر خود را به گوساله نزدیک میکردند.
 سواران کلاه‌هایی از پوست گوسفند و لباسهای
 پنبه دوزی گشاد و محکم بر تن داشتند. تازیانه
 ها به شدت در هوا می‌چرخید و بر پشت و پهلوی
 اسپها فرود می‌آمد. و گاهی سروروی چاپ

زخمهای تازه را بر سروروی او دیده میتوانستند. آنها میدیدند که روی شقیقه هایش خون لخته بسته و خشک شده است. مراد کلاه از سر گرفت و یخن پیراهن پنبه دوزی کهنه خویشرا بساز کرد و در آن تاریکی شامگاهی به خاکهای زمین پیش پای خود خیره شده بود لبخند نمیزد و هنگامیکه عرق پیشانی خود را پاک می کرد به یادگی های دستش نیتگاه نکرد در این شبی که بغاطر او دروستاناجتن میگرفتند در آن شبی که دوشیزگان پایکوبی میکردند و جوانان با دمبوره و دوتار ترانه های عاشقانه میسرودند. خدا میداند اوبه چه میاندیشید و چرا خاموش و اندوهگین بود ... پایان

که از آنسوی دشت اسپ و سواری بستگنی خود را میکشیدند و بدایره حلال نزدیک میشدند. یکباره فریاد های شاد باش و غریبوشادی و پیروزی فضای خاموش و پهنای دشت را پر کرد و مراد گوساله را بدایره حلال رسانید. جوانان ده راه را بر او باز کردند. در آنجا رسم نیست که قهرمان را بروی دست بلند کنند او به آهستگی از روی اسپ پیاده شد و با گامهای سنگین براه افتید. مهتر اسپ خسته او را برده بود و اکنون تنها مهترت چند نفر از دوستانش یک قدم فاصله از دنبالش میگرفتند. آنها نیز مانند اوبه آهستگی گام بر میداشتند. او چند قدمی رفت و بعد روی خاکهای دشت نشست. هوا اندکی تاریک شده بود. اما دوستان او بجای

است. شاید او مراد را بغاطر همین دلاوری ها و بیباکی هایش دوست داشت. اما درین لحظه دلش نمیخواست که او ازین ماجرا بدور میبود. دلش میخواست که او مانند سالار پیروز متداز میدان بر میگشت و او برویش لبخند میزد و با چشمان سیاه خود ستایشش میکرد. در آن روستا جوانان زیاد دلباخته این زیبا روی سیاه چشم بودند. اما تنها مراد پهلوان آفتاب سوخته و بیباک که آوازه شهرتش در سراسر روستا های شمال پیچیده بود، دل از دست او برده بود. قربان بیشتر از دیگران ازین ماجرا کینه در دل داشت. و اکنون که از چشمانش آتش کینه و حسد زبانه میکشید، هر زمان نعره های وحشتناک سر میداد و باخشم فراوان تازیانه را بر پهلوان های جبرن فرود میآورد. جبرن حیوان باهوش در یافته بود که پهلوان خشمگین را بر پشت میکشد. تازیانه او رابه ستوه آورده بود و اکنون مانند سیل خروشان به پیش میرفت، تکه های ابر دست بدست هم دادند و آهسته آهسته سراسر آسمان را پوشیدند.

از دنیای هنر دیگران

زندگی هنری در ۱۹۷۴



ژورا کیسیج

پنج پارچه بارنگ تیره از مطالعه طبیعت بود و دو می کار های معماری (بو گدان بو گدان نو بیچ) را بسنام طبیعت و الهه میمو را احتوا می کرد. بافتخار سالروز بلگراد گالری مرکز کلتوری نیز نمایشگاهی بنام «بلگراد سالهام بخش نقاشان» دایر کرده و ۷۰ اثر از هنر مندان جوان در آن جایجا شده بود بهمین ترتیب در ایالات مختلف نیز نمایشگاه هایی از آثار هنر مندان ز بسده یوگوسلاوی دایر شده بود. ایالات جمهوری سلووانیا نیز درین میان سهم ارزنده ای داشت و آثار ری که بیانگر پیام انسانی است در نمایشگاه این جمهوریت بیشتر بنظر می خورد. جمهوریت های کرو و شیوا و مسید و نیا از ناحیه تدویر نمایشگاه ها درین سال نسبت به سایر جمهوریت ها کم نبودند و هر یک در راه احیای هنر قدیم و تشویق هنر جدید آنکشور سهم خود را بدرستی ایفا کردند.

فعالیت های هنری در یوگوسلاویا در سال ۱۹۷۴ بیشتر از هر وقت جالب توجه بود. در بسیاری از شهرها بمناسبت تجلیل از سی سال زندگی جدید و بزرگداشت این خاطره نمایشگاه هایی برپا شد و آثار نقاشی و سایر آثار هنری به معرض نمایش قرار گرفت.

البته مشکل است در باره یکی از این نمایشگاه ها بصورت مشخص و مقایسوی صحبت کرد، زیرا هر کدام بنوعی به خود خصوصیات و ارزش هایی از نوع خود داشت. از آنرو ما در اینجا از چند نمایشگاه که در مرکز (بلگراد) دایر شده بود نام می بریم. ازین جمله یکی هم نمایشگاه آثار نقاشی معروف (پیتارلو باردا) است که شامل یک سلسله نقاشی های زیاد از زندگی امروز و دیروز یوگوسلاویا بود. نمایشگاه دیگری متعلق به آثار شاعر رو ماتیک و نقاش بزرگ



این عمارت با گالری های هنری آراسته شده بود.

آفتاب گاهگاهی مانند لکه کم نوری از آن طرف ابرهای کم بار بچشم میرسید و دشت و صحرا دیگران درخشش و پهنای پرشکوه خود را نسداشت.

پایه های ابر چون گنبد های خاکستری بر کناره های دشت نشسته بود.

مدتی پیش این دو پهلوان بهم رسیده و در کشمکش بودند. قربان پای دیگر گوساله را در دست داشت و آنرا بسوی خود میکشید. اما دستهای مراد نیز مانند گبرای آهنین بر پای گوساله پیچیده بود آنها که تازیانه ها را در دهان داشتند بر اسپها نعره میکشیدند و بسوی همدیگر نمینگریستند، دو اسپ سرخ و سیاه شانه بشانه پیش میرفتند. و دو پهلوان همچنان در جدال و کشمکش بودند. آنکه می توانست گوساله را دوباره بر گرداند و در دایره حلال جاییکه قبلا در میان دشت تعیین شده بود هزاران نفر سوار پیاده آنرا می پاییدند بگذارد قهرمان میشد.

از آنجاکه هر چیز پایانی دارد، دشت و صحرا نیز به آخر میرسد. از سمت راست شاخه کوهی در قلب صحرا پیش رفته بود و از طرف چپ دریای کوچک مانند اژدهای مست میگریسد و بسوی این کوه میرفت. سواران هر قدر بیشتر میرفتند عرصه ناختن تنگتر میشد. کوه دریا هر لحظه چون دوسد نفوذ پذیر نزدیکتر میشدند. در آنجا صخره های کوه و دریا به پرتگاه و گرداب هولناک مبدل شده بود. دو پهلوان باید بسر میگشتند و با هر دو در گام گرداب فرو میرفتند اما مراد سخت خشمگین بود و نمیخواست بر گردد. از چشمانش برق کینه و انتقام میچید. او همچنان نعره میکشید و اسپش را هم میزد. مراد در یک لحظه به کوه دریا و دشت خاموش و افسرده خیره شد. بعد قطعه راه باریک و کوچک را دید که بسرعت کوتاه تر و کوتاه تر میشود و لحظه ای بعد اسپها پاهایشان بر زمین

خیاطی

وی همچنان افزود: که با یاد اتحادیه و کو پراتیف خیاط ها بودم آید تا مشکلات شان از نگاه های مختلف رفع شود.

وقتی در باره زندگی فامیلش از وی پرسیدم در حالیکه چشمش در زمین بود گفت: قبلا عروسی نموده ام و فعلا دو طفل دارم که وقتم با آنها خیلی خوش میگذرد همچنان از زندگی فامیل رضایت دارم و خانم نیز همیشه به فکر زندگی راحت برای من و اولادها می باشد.

یعنی خستگی های روزانه ام را با لبخند نمکینش بدست فراموشی گذشته و خویش رادر کبله ام که واقعا کاندن صفا و صمیمیت میا شد در کنار همسر و اولاد هایم مرد خوشبخت می کنم وقتی ازین خیاط جوان خدا حافظی نمودم با لبخندی همیشه اش گفت: جای شکر است که تا دم در مرا استقبال نموده و مجله ژوندون به این ابتکار دست زده است و میخواهد واقعا و عملا این مجله مردم در خدمت مردم قرار میگیرد



من می خواهم شاگردان زیادی درین رشته تربیه کنم تا بتوانند رضا یت مردم را حاصل کنند

است و میخواهد واقعا و عملا این مجله مردم در خدمت مردم قرار میگیرد

بقیه صفحه ۲۵

عاج های بگرام

نمایش گزارده اند ، این ظرف یکی از عجایب هفتگانه دنیای قدیم را نشان میدهد .

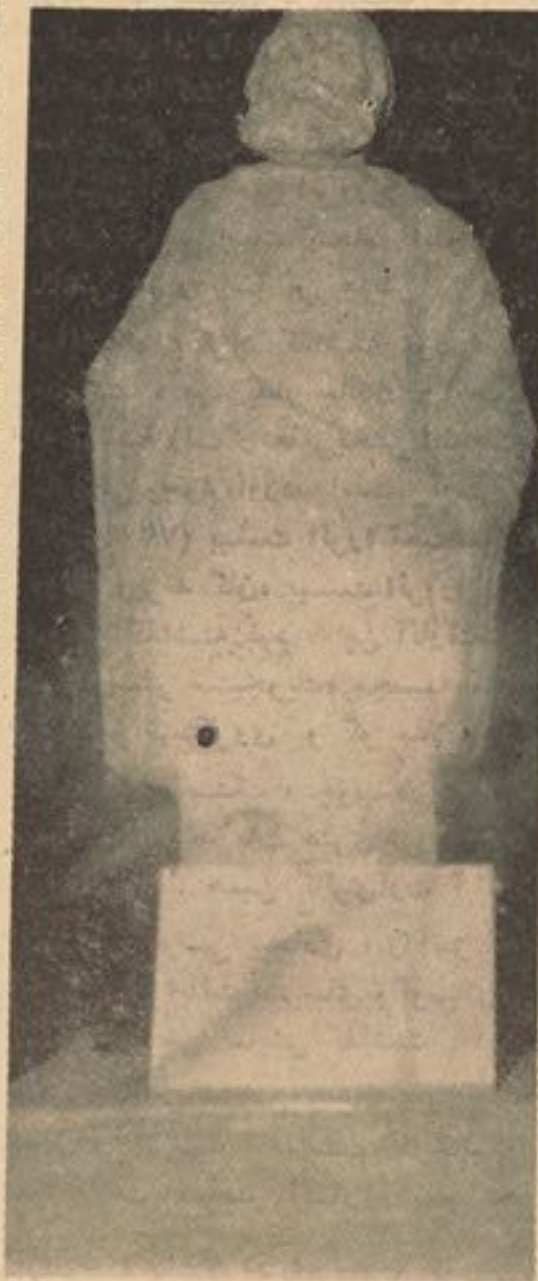
گیلاس شیشه یی که تزئینات نوری دارد ، نشان گچی که رب النوع بالدار عشق را تمثیل میکند ، عاج حکاکی شده و تکه های دیگری از حوالی سال ۵۰ میلادی اشیا ی جالب دیگر این الماری است .

الماری نمبر دوم اتاق بگرام به اشیا ی برنجی های نیستیک اختصاص داده شده است .

ماسک مفرغی یا تاجی از پیچک مجسمه های آهن ، سوار کار ، مارش و هنر فسق که بعضی آن ها بحیث سنگ ترازو مورد استعمال داشته ، درین الماری گنجا نیده شده است . یک ظرف مفرغی نیز درینجا دیده میشود که در قسمت اخیر آن تصویر یک انسان دریشی داروشکل ماری دیده میشود .

سپر تجملی با اجزای متحرک ه مجسمه کوچک حصر بوکرات و ظروف مفرغی دسته دار نیز درای تاریخ کهن است .

در شماره آینده آثار دیگر مکشوفه بگرام روشنی می اندازیم .



مجسمه از عاج حکاکی شده در موزیم کابل

بقیه صفحه ۴۳

شاگرد خلیفه

ناگهان گفت :

از قیافه ات معلوم میشود که آدم راست کاری هستی ؟ یا بالا ...

به این ترتیب به ناوایی شاگرد شدم صبح ها ملا آذان از خواب بر می خاستم ، ناوایی را آب پاشی و جارو میکردم تنور رادر میدادم چند سیر آرد را خمیر می نمودم زواله میکردم عموما زواله ها را از مقدار معینه آن کم وزن می کردم چون خلیفهام دستور داده بود .

با مشتریان و دکانداران این طرف و آن طرف نا نوا یی آشنا شدم درس میخواندم و کار میکردم ، می نوشتم و کتاب میخواندم ، با گذشت هر روز و هر ماه بدرس هایم موفق تر میشدم ، با اشخاص مختلف سرو کار پیدا کردم ، ناوایی را هم خوب یاد گرفته بودم طوری که بسیار مشهور شدم . نام زبانزد عام و خاص شده بود همه امور دکان زیر نظر من اداره و تنظیم میشد بعضی اوقات خلیفه ام خودش می رفت و مرا کنار دخل می نشانند در دعوت ها ، عروسی ها ، مجالس عمه و همه من با خلیفه ام یکجا میبودم میگفتند :

شاگرد خلیفه نصر و در این محل جوره ندارد .

بعضی ها میگفتند : شاگرد خلیفه نصر و چک (مانند) ندارد !

آوازه و شهرتم در همه جا تیت و پاشان گردید . در این مدت طولانی از پدر و مادرم بکلی بی خبر بودم . روزی هوای شان به سرم زد تصمیم گرفتم بدید نشان بروم . دلم سخت

دوباره برای شان پر بر میگرد مقدار پول پس اندازم را گرفتم و آترو زبود که به طرف خانه روان شدم وقتی زنجیر خانه را تکان دادم صدای خشکی کرد و بعد پله ای دروازه چرخید و مادرم پیر ترو ضعیفتر در چار چوب در ظاهر شد اولاً مرا شناخت بعد تنگ در آغوشم گرفت از - سوخ گریه میکرد در همین وقت پدرم را دیدم که از زینه های کج و بیقواره پایین می آید باز چهره اش را پراز خشم دیدم با چشمان کوچکش نظری دقیقانه بسویم الگند و قفسی نزدیک شد دستم را به جیبم کردم . پول هایم را برایش دادم و گفتم :

پدر من کسبی شده ام کسبی ناوایی را یاد گرفتم من شاگرد خلیفه نصر و هستم ! ناگهان مثل اینکه انتظار چنین سخنی را داشته باشد مانند ببر تیر خورده غریب رنگش سرخ شد و شیار های صورتش عمیق تر گردید و با صدایکه از خشم می لرزید گفت :

برو بیرون ! تو اولاد من نیستی ترا عاق کردم !

بعد پول ها را برویم زدو تیله ام داد مادرم را بکسو کشید و بر ایام گفت :

خجالت نمی کشی که باز آمدی ؟!

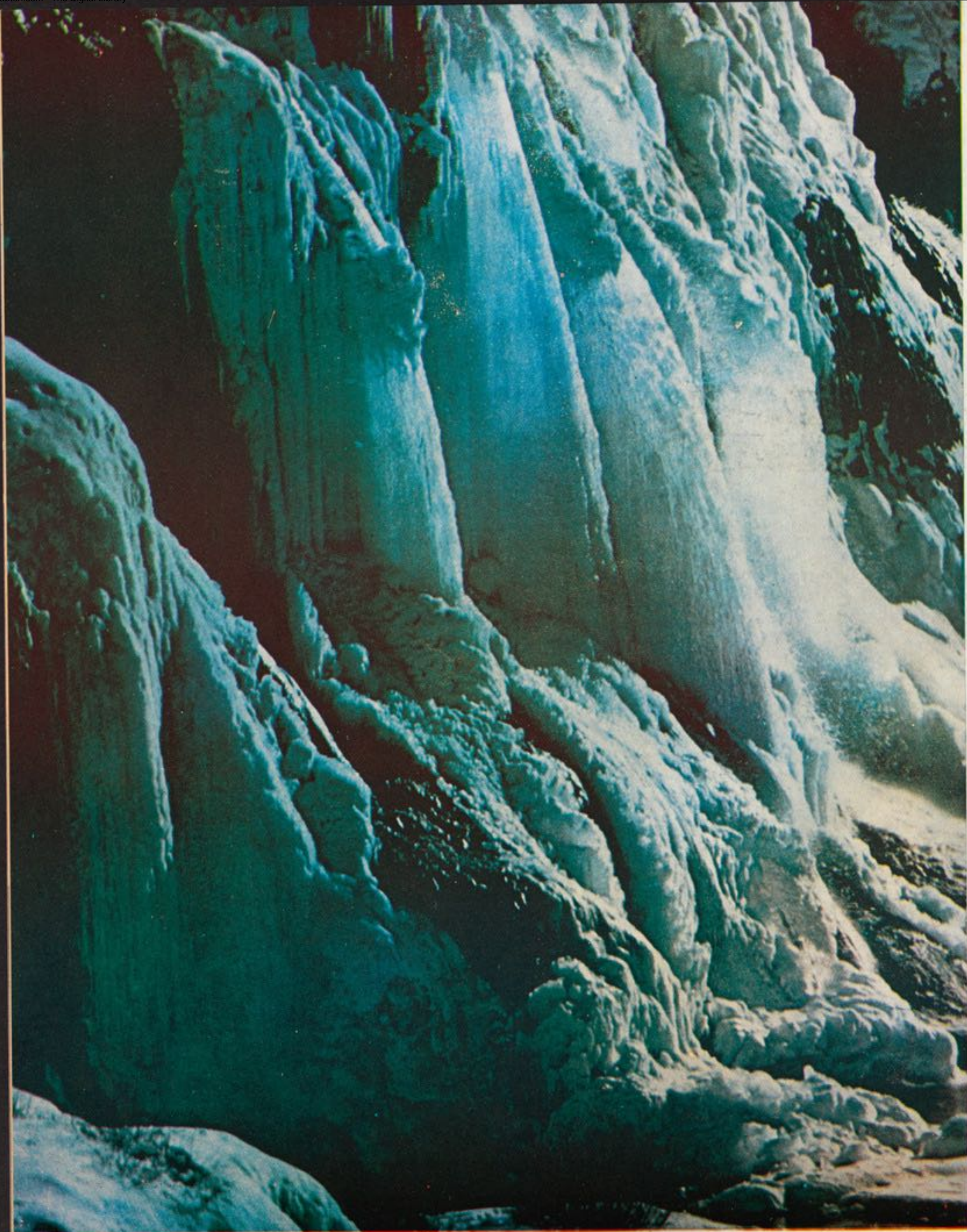
با صدای پدرم کوچکی ها همه بدورم جمع شدند خجالت زده و سر منده خود را دولا کردم پول ها را جمع نمودم پشتم را گشتاندم .

عبدل «لب کرده» ازدور مرا شناخت نزدیک آمد از بازویم گرفت و گفت :

خیر است ، مانده نباشی مکتب را کجا رساندی ؟

سرم را بلند کردم نظری بسویش انداختم بازویم را از دستش رها ساختم چیزی نگفتم دوباره سرم را پایین انداختم از آن محل دور شدم .

ژوندون



باشادابی معنی ایکه از جمهوریت جوان ما مردم و کشور میرسد فیاضی طبیعت نیز از بهار شاداب و خرم آینده مژده میدهد، برفباری‌های ماه دلوتقاضای دوستان ژوندون موقع داد
باز هم تابلوی زیبایی را بحیث یادگار زمستان امسال ارمغان کنیم ...

ستاره گان افسانه ساز

«ژولی ایگ» که چند سال قبل بحیث «مسناروی» لقب گرفته بود ویکی از زیبا رویان طنز و خوشگل دربین هم سلطان خود محسوب می شود پس از آنکه لقب افتخار آمیز رادربین سه صد و پنجاه نفر گاندید بدست آورد و فوتو های او روی جراید و مجلات معتبر اروپایی بچاپ رسید سیلی از تقاضا برای بازی در فیلم ها برایش سرازیر شد بعد یکه اصلا تصور نمیکرد.

او پس از مفاهمه باشوهرش حاضر شد با چند سازنده اروپایی قرار داد ظهور رادرفلم های شن عقد نماید . وقتی اولین فلم او در فرانسه تهیه و بنمایش قرارداد شد مجلات معروف اورا (ظریفه باهوش و سکسی اروپا) خطا ب نمود . بعضی از روزنامه ها نوشتند که (ژولی) تمام موفقیت های خود را مرهون اندام خوش تراش خود میباشند.



روی بلاک و مونیکا لوندی در یک صحنه فیلم، صحرای سر سبز



ژولی ایگ مرهون ظرافت و ذکاوت خود میباشند



ژوهانافون کوسسیان



پیشکار گروه همفری

(ژولی) در حال حاضر مصروف بازی در فلمی بنام (پرند گتری) است که بخش اعظم این فلم در جزیره گتری فلمبرداری میشود. برای اینکه دخترک سه ساله اش از عواطف مادری بعد نماند باشد اورا نیز با خود دارد تا هم بمواظبت دخترک و هم بامور محو له فعالیت رسیدگی کند او گفته است از اینکه شغل هنر پیشگی را انتخاب نموده هیچگونه تاسفی ندارد زیرا عنقریب بقدر کافی مشهور خواهند شد و این شهرت که همراه با پول فوق العاده است اورا به همه آرزو ها یش خواهد رسانید.

ستاره بداقبال :

(مونیکا لوندی) ستاره جوان و مودل خوش قیافه آلمانی که مخصوصا در یکی از بازی های تلویزیونی خود محبوبیت و شهرت فراوان حاصل نموده بود اخیرا بیک بداقبالی مواجه گردیده که ناشی از انقطاع از تباطش با (روی بلاک) آواز خوان معروف آلمان می باشد او از این رویداد بی اندازه متاثر بوده و خود را شکست خورده میخواند .

(مونیکا) قبلا با (روی بلاک) در فلم (صحرای سرسبز) یک چا ظاهر شده بود که در آن وقت غالبا اوقات خود را با (هورست جانسون) سپری میکرد و حتی بقول ناظران چندین سال با هم



دو هیروی فلم های هندی راجیش کپنه و درمندر



امیتا بجن وجه بهادری که ستاره سال شناخته شده اند.

بهترین موزیک دایرکترها، مدن موغن سا موزیک فلم (هندوستان کی قسم) لکشمی کانت و بیاری لال باموزیک فلم (روتی کپرا اورمکان) کلین جی آنندجی باموزیک فلم (کوراگاغذ) وراول دیوبرمن باموزیک فلم (آپ کی قسم). همچنان بهترین فلم های سال ۱۹۷۴ از نگاه مردم فلم های (آپ کی قسم) (امتجان) (دوست) «کوراگاغذ» وروتی کپرا اورمکان خوانده شده است.

آواز خوانان سال ۱۹۷۵ -

گروهی آواز خوانان (همفری) که هر کس از هنرمندان مختلف التزاد میباشند اخیرا تصمیم گرفته اند که بیک مسافرت طویل هنری پرداخته و در بسیاری از ممالک هنر نمایی نمایند.

متصدی و پیشکار این گروه هنرمند گفت زیرا عنوان (آواز خوان سال ۱۹۷۵) کنسرت خود را بعلافتندان تقدیم خواهد نمود. این گروه هنری قبلا شامل سیزده عضو هنرمند بود که در آن نوازندگان، آواز خوانان و کمپوزران شمولیت داشت ولی از آغاز سال ۷۵ به اینطرف سه عضو دیگر جدیدان شامل گردیده است که هر سه عضو جدید التشمول آواز خوان بسو ده و عبارت از (دون آدمز) امریکایی سیاه پوست (کلودیاسورس) اتریشی و (میلی ووز) دوست اومی باشد.

این آواز خوانان که پیش از سال ۱۹۷۵ بنام (جنر لیشن عشق) کنسرت میدادند از شروع سال جاری سلسله کنسرت خود را در انگلستان و فرانسه بیابان رسانیده و تصمیم دارند در یکی از ممالک دیگر اروپایی مسافرت نمایند.

سه سال زحمت برای دو آهنگ :

(رونافون کیسان) آواز خوان خوش آوازیست که اخیرا در آلمان بنام بزرگترین آواز خوان سال خطاب گردیده است (زوهانا) اصلا همسر کمپوزر و موزیک دایرکتر جوان (ولف کابیتسکی) است که در سال گذشته آهنگ های (تودرخانه متی) و (پولندارم) را سرود و سپس همین آهنگ ها بروی ریکاردها ثبت و بیازار عرضه شد که فروش آن قابل توجه بود.

«زوهانا» در مورد آهنگ ها و چگونگی موفقیت خود در دایره آواز خوانی گفته است:

تمام موفقیت من مرهون همکاری و زحمات (ولف) می باشد چه قدرت بی نظیر او بود که از من یک آواز خوان ساخت و آنهم آواز خوان بزرگ.

او گفته است آهنگ های راکه در ظرف ده دقیقه روی ریکارد ها ثبت نموده است محصول زحمات سه ساله او و شوهرش می باشد.

یکجا زندگی می کردند.

(روی بلاک) علت قطع علاقه اش با بامو نیکا ناشی از ارتباط نزدیک و حسنه خود بسا (هورست) خواننده و گفته است نمی خواهد بخاطر یک زن فضای دوستی خود را با هو رست منکدر سازد.

امامونیکا این گفته را تردید نموده و علاوه نموده که (روی) قبلا هم این موضوع را میدانست ولی بدان اعتنایی نمیکرد آنچه مسبب اصلی این جدایی شمرده می شود متلون فراجی و هر دم خیالی خود اوست ولی از بداقبالی خود هم نمیتوان چشم بسو شی کند.

موفقترین ستارگان سینمای هند

در سال ۱۹۷۴

در هند مرسوم است که بعضا بهترین فلم، ستاره، موزیک، ستاریو و غیره موضوعات سینمایی از نظر مردم و تماشاچیان نیز ارزیابی می شود که این ارزیابی مطلقا باتکای ذوق مردم بوده و به آرای علاقمندان تعلق دارد. کمیته صاحب صلاحیت بعد از رای شماری نامه های واصله که در حدود هفت صد هزار نامه حساب شده است نتیجه را چنین اعلام نموده است:

بهترین هنرپیشه امیتا بجن بابازی در فلم (بی تلم) (دلپ کمار با بازی در فلم «سکینه» درمندر بابازی در فلم (دوست) راجیش کپنه بابازی در فلم «آپ کی قسم» سنجو کمار بابازی در فلم «منجلی» و سنیل دت بابازی در فلم (گیتامیرانام) بهترین ستاره ها چه بهادری بابازی در فلم (کوراگاغذ) زینت امان بابازی در فلم (روتی کپرا اورمکان) شرمیلا تاگور بابازی در فلم (اوشکار) موسمی چترجی بابازی در فلم «روتی کپرا اورمکان» ...

بهترین ساید هیروها اوم پرکاش، پران، بریم نات، شتروگن سنها.



گروه آواز خوانان همفری

ازدوستگان



ذبح الله رحسبار

نامه

نامه ام بخوان
از قصه ام بدان
این راز قلب من
تاکی نپخته باشد
یعنی نگفته باشد
آخر ز سوز عشقت
بر دور شمع رویت
پروانه ام بسوزم
تا جاک دل بدوزم
آخر چه گفته ام من
تا تو زمن رمیدی
از باغ حسنت الفسوس
یک شاخه گل نه چیدم
الفت نکردی با من
رفتی کجا ؟ ندانم
از بسترم تراود عطر محبت تو
ای خوشتر از خیالم
رحمی نما به حالم
بنگر بروی زردم، ورناله های دردم
بوی ز عشق خیزد ...!

از: محمد آصف (غروب)

سوگند

مراسوگند به چشمانت
به چشمان سیه مست
که آن دیوانه ام گردست
مرا سوگند به عشق تو
به عشق باک و زیبایت
که ساکن بر در میخانه ام گردست
مرا سوگند به لطف تو
به لطف بی دوام تو
که دور از خانه و گاشانه ام گردست
مرا سوگند
که دارم بیشتر از جان خویشم دوستت، جانا!
مراسوگند به اشک دیده خونبار بر باران
به لب های زخم ترگیده بی نان
به جاک پیرهن در جان مسکینان
و در آخر
مراسوگند به آن چیزی که داری باوری بر آن
که دارم بیشتر از جان خویشم دوستت، جانا!

مرا سوگند
به موهای پریشان و از مجنون دریا بانها
به نار گیسوی لیلی

عسایون (الحق بائیز)

قسم

به داغ لاله صحرا به شور بلبل شیدا
قسم باشم مرا ای ماه که جز رویت نمی جویم
به سوز نغمه مطرب، به جام و باد ساقی
به رو و قامت زیبا که جز وصلت نمی جویم
به زیب سینه گلشن، به سوز سینه بلبل
به زیبایی زیبارو که جز مویت نمی جویم
به رنگ زرد برگ فصل پائیز ...
به سرخی غروب و روشنی ماه
به ماهی های دریایی به مطرب خوان پائیزی
که توصیف تو می گویم
قسم باشد مرا ای گل ...

وداع

ایرمیبارد و من میشوم از یار جدا
چون کتم دل به چنین روز زدلدار جدا ؟
ایر، باران و من یار ستاده به وداع
من جدا گریه کنان - ایرجدا ، یار جدا
سبزه تو خیز و هوا خرم و بوستان سرسبز
زاغک روی سیه مانده ز گلزار جدا
نعمت دیده نخواهم که بماند پس ازین
ماند چون دیده از آن نعمت دیدار جدا
حسن تو دیر نماند تو ز خسرو رفتی
گل سبی دیر بماند چو شد از کار جدا
به انتخاب بیغله شهباز (باران) - عادل سالیاس

کوتاه و دلچسپ خواندنی

تعبیر خواب



صدای گمرا و خوش آیند نشانه از خبر خوش برایتان است.

خزنده:

علامت دانایست . به خاطر احساسی که بدست می آورید توسط شخص دیگری به شما منتقل میشود قادر خواهید شد تا به عالی ترین خدمت رسانی نایل آید. اگر خزنده آماده فیش زدن به شماست، گرمی درگارتان پیدا خواهد شد. ضمناً به معنی شک و تردید در امری خیانت آمیز میباشد که به شما صدمه نخواهد رساند.

رفتن به جانی یازندان :

اگر خود را در شرف رفتن به جانی یازندان ببینید تمام ناراحتی های شما راحت تر از حد صورتتان بسر خواهد آمد .

اسپ:

این خواب نشانه قدم به پیش گذاشتن در امور زندگیست اگر اسپ بعقب براند ولسی شما همچنان سوار هستید، قادر خواهید بود با هر مشکلی بسازید . سقوط از آن نشانه ناکامی است . دوباره سوار شدن، خواب مبهی نیست امامکن است چیز های تازه بیاموزید.

انگشتر

این خواب بدین معناست که شما اصلا در اندیشه ازدواج گشاید بلکه برعکس سعی میکنید که خود را مقید به هیچ چیز ننمائید . حاضر هستید با همان کسب و با همان معاشرت ثابت بسازید و در منزل خود با استراحت بپردازید ولی گرفتار تعهدی نشوید .

کشیدن لباس از تن:

یکی از خواب های معمولی و متداول اینست که انسان در خواب در برابر دیگران لباس از تن بیرون میآورد. این خواب نشانه عدم اعتماد به نفس و توجه و اعتماد بیش از حد به قضاوت دیگران است . سعی کنید در کارها نظردوش مخصوص به خود داشته باشید .

باز کردن قفل:

اگر در حال باز کردن قفل قفس یا دروازه بودید بایک کار سری روبرو خواهید بود که درباره انتخاب راه خود شخصاً باید تصمیم بگیرد و لااقل برای مدتی به کسی ابراز نکند.

مشموقه :

اطلاعات و اخباری از گذشته باعث تجدید علاقه شما به اوقات خوش گذشته خواهد گردید ضمناً خوشی و منفعت به شماروی خواهد کرد .

گلدان:

یادتان باشد که اگر در خواب گلدان دیدید دقت کنید و ببینید پایه دار است و یا بی پایه

زیر این خواب ممکن است منجر به کشف عتیقه

به وسیله شما شود .

گلدانیکه دیدماید یونانی ، چینی یا ...

است . اگر از انواع تازه است به معنی آن

است که بازم از این کار سود قابل توجهی

عاید شما خواهد شد و میتوانید در داد و ستد

این کالا وارد شوید .

خسوفت

ابراز عقیده و نظر حقیقی خود در باره

بعضی از کسانی که با آنها مراوده دارید

ببرعزیزد ولی بهر حال با ممانت مراقب باشید.

صدا:

صدای گرم و گیرانشانه اخبار خوش آیند

است و ممکن است نشان پیروزی باشد و گو

اینکه بزرگ هم نباشد، صدای ناهنجار و خشن

نشانه خبری است که باعث تغییر نقشه های

شما خواهد شد .

دیوار :

اگر دیوار بسیار بلندی در برابر شما قرار

داشته باشد مانعی است که باید راهی برای

تیرشدن آن پیدا کنید. دیوار کوتاه امکانات

کاری است که در شروع آن مشکلات قابل

رعفی وجود دارد .

آتش فشان:

خطاکاری در کار پولی و مالی ممکن است

خانه و باغ:

سرمایه گذاری سودآور در خرید خانه و باغ

اگر ممکن است توجه کنید خانه و باغی که در

خواب ببینید در کجا قرار گرفته است اگر

محل آن نامعلوم است جا بی که در نزدیکی

شماست ممکن است زمین ارزان قیمتی را برای

خرید به شما پیشنهاد کنند. از خرید فوری

آن غفلت نه نمائید .

باعث جنجال و سروصدای زیاد گردد . شما

ممکن است خود را در نواک آتش فشان ببینید

ولی اگر در خواب آسیبی به شما نفرسد. از

عواقب جنجال و کشمکش نیز در امان خواهید

ماند. زندگی شخصی شما نیز دچار تغییر بزرگ

و غیر مترقبه خواهد شد از شرایط فعلی که

چندان خوش آیند هم نیست در جاده توسعه

و گسترش زندگی شخصی رانده خواهید شد .



این گونه خواب دیدن نشانه قدم به پیش گذاشتن در زندگی است.



مامان! زاک ، در عوض یک پارچه پشیر
آنها را از من خرید!



بدون شرح

شایان ستایش و تحسین میباشد .

ولی فکر میکنم این تابلو را از روی اصلی

کاپی کرده اند زیرا من چنین قیافه را در جای

دیگر بارها دیده‌ام و به نظرم زیاد آشناست .

هنر انتقاد

یکی از نقادان هنری مشهور که بسیار کم بحال طبیعی میبود، روزی به تماشای نمایشگاه نقاشی رفت و روبروی آینه بی ایستاد و کتابچه یادداشت خود را برآورد و برآن چنین نوشت :

درمدخل نمایشگاه تابلویی از یک نفر مست دیده میشود، نام نقاش آن معلوم نیست اما تابلو آنقدر واقعی و طبیعی ساخته شده که

چایخورد پخته



وقتی بخواهید از خودمشتاق تر (درویشیدن جای) رابه بینید و باین کار یگاتور ابتکاری
الفتان کنید، آباه مبتکران نخواهید گفت .. احسنت !!

درین تابلو مردی رامی بیندکه الاشه اشراکتهاپ کرده و نزد تعویذ نویس که ضمن از طبابت هم دریغ نمی ورزد آمده است ... می بینید باچه هنری اورا تداوی میکنند...!

نکته

مردی ضمن تعریف از آلارش بیکی از
دوستانش گفت :

- دوست عزیز موقعی که پسرمن سه ساله
بود، بزرگترین خسارت را بمن وارد ساخت .
عجیب است، چگونه ؟

- داستانی را که به زحمت زیاد نوشته
بودم گرفت و باره کرد ...

- واقعا تعجب آور است !

چرا ؟

- مگر فرزند شما درسه سالگی خواندن هم

میدانست ؟

قانون در هنر

لامینگ نقاش معروف و معاصر فرانسوی در
مراسمی که به مناسبت هشتادمین سال تولدش
برپایود به دوستان خود گفت :

- در هنر قواعد و قوانین به منزله دستاویز
هدایات طبی است، انسان با ید بیمار باشد
تا از آنها پیروی کند !

عکس‌ها

اشعه لیزر در خدمت تعیین شکل کره زمین

آسمانی تعقیب شده و با اشعه لیزر فوق العاده قوی به قمر مصنوعی نورمیتابانند . در فاصله هر چهار ثانیه اشعه ای برای لحظه ای بسیار کوتاه (چندین میلیارد ثانیه) به آسمان رها میشود .

این تیر های نور قرمز رنگ که هر کدام دارای ۹ متر طول میباشد با سرعتی برابر ۳۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه بقضا پرتاب میشوند و در فضا توسط آینه های مخصوص قمر مصنوعی انعکاس یافته و دوباره بوسیله ایستگاه زمینی دریافت میگردد .

از مدت زمان رسیدن اشعه لیزر میتوان دقیقا فاصله سوند های فضایی را اندازه گرفت . از طریق مشاهده دائمی مسیر قمر مصنوعی میتوان باردیگر در مورد شکل ، اندازه و مرکز ثقل زمین نتایج بدست آورد .

در حال حاضر رئیس پروژه عزپور فیزیکدان (مانفرد شنايدر) اطمینان کامل دارد که زمین آنچنانکه اخیرا نژمورد باید فرار گرفته است ، بشکل (تاک) نیست .

در حقیقت زمینی که مادران زندگی میکنیم خیلی پیچیده تر از آنست که بنظر میرسد . سطح دریاها در بسیاری از جاها تا حدود صد مایتر فرورفته بنظر میرسد .

بدین ترتیب در سال گذشته ارقام بدست داده شد که نشان مید هد آب گسودالهای یورتوریکو دره ای بعرض ۲۳۰ کیلو متر تشکیل داده است که در مقایسه با امکانات دیگر اقیانوس اتلس بیش از ۱۰۰۰ متر فرو رفتگی دارد .

این فرورفتگی و بالا آمدن آب ها مربوط به مرکز زمین (نقلی) و گردش زمین به دور خود میباشد .



بانگروپاز محصلین خارجی در پوهنتون لینگراد در جمع محصلین خارجی در پوهنتون لینگراد ، بنافلی بشیر ، بیفله فوزیه و بیفله روح الفزا محصلان افغانی نیز دیده می شوند .

کره زمین شکل تاک را ندارد دانشمندان خالی از صنایع بادستگاههای مخصوص خود دانشگاه صنعتی مو نیخ (آلمان) یک قمر مصنوعی که در سالهای اخیر توسط فدرال) دربی آنتد تابا دوربینهای فوق العاده امریکایان بقضا پرتاب شده است ، پیوسته اند قوی و توب های لیزر بار دیگر زمین را اندازه گیری نامکانات این اندازه گیری و فراهم سازند . بادوربینهای خاص که در اینکتیو های عظیم فیزیکدانها باردیگر در منطقه ای جنگلی و آنهاده عدسی وجود دارد ، مسیر این جسم میباشد .



دولابراتوار های علمی شب و روز کار میشود . درین عکس چند محصل افغانی حین آموزش عملی در پوهنتون کف دیده می شوند .

يارانه

زما اوستادياراني خه خوري شپي وي
گري گري موله خانه انديشني وي
دغماز په مکرلي دميني وشليد
هغه شپي چي مينه نه وه لاپري شپي وي
دغيشي



گل اندام

هر اندام د گل اندام په نغيده
لکه موسم داور له تاوه خښيد
پاڅيدو پاڅول سل قيا متونه
گڼينا ستوني ورکول سل اتو ته
حميد ماشو خيل

متصدي : زه س

لرغوني ادب:

نازولي

نن محبوبه مخه راغله سازولي
سم قامه کچ رفتار نازولي
سپين رخسار ني تازه گل دنو بهار دي
پري پرده يي پاس دزلغو غوړولي
خماري سترمي ني توري يي کچلو
په خير خير ترڅنگ کاته گري قهرولي
شايسته جبين يي بدر نوراني دي
مشکين خال يي خلقه واپه تنلي
دسري نتي اوديزوان حاجت ني نشته
لري پوزه يي ده يي زيوره ښکلي
نوربه ني غه دحسن وصف گرم عالمه
خدای دټولو خوږويانو شاه بللي
عاشقان يي نندارو ته راڅير گري
له غافللو څخه درومي مخ پوښلي
چي به نغښتو ليجو درغله احمده
نوپه نيت د تاجنگ ده راوتلي
احمد دکلاچي

اوسني ادب:

د قافلو هادي

بازدهندوکش يمه، اتل دلورو غرويمه
توره دغضب يم، دښمني ددښمنانو ته
ريږدي زماله توري ددښمن زړه لاپه قبر کي
اوريمه، توفان يمه، محرک دزلزلو يمه
اولس لرم، وطن لرم، ماضي او مستقبل لرم
بهنند تاريخ يم، مولد حادثو يمه
لاس د تجاوزته دهبواد په هره پيڅه کي

تندريم، سيلاب يمه، برښنا داسمانو يمه
ننگ يمه غيبت يمه، بخرکي دښتو يمه
خيل سره خيل يمه، شکره دښتو يمه
خولا يمه؟ سپاني دآزادي اواختار يمه
زوي دلوي افغان او قهرمان دمعرويه
نوي ژوندته لارکوم له لويو آرمانو سره
خوان يمه، افغان يمه، هادي دقافلو يمه

«سپنتيا»

اولسي ادب:

مه راځه نژدي

مه راځه نژدي
ډير تری په لسپزان دی
وبه دی خوری گوره توری زلمی من ساران
مه راځه نژدي
خښلي نه شي هڅکله دسرو شونو وشي بتزما
خان بهمسي وسيزی په اور دمجت زما
ډير می عاشقان دی
نه ورشم په لاس ورته اخته په ويردخان دی
مه راځه نژدي
گل به يي مشکه خو گل رنگ دی له المز سره
ژوند می دی فريب ولی دميني دتفسو سره
تللي په آرمان دی
ماليدلي مړه زما دميني عاشقان دی
مه راځه نژدي
هرسپي به ووايي به خوله چيزه صادق يمه
ته په حسن جوړه ستادميني زه لایق يمه
خوشی مچنونان دی
به ووايي به خوله هڅ جانه کوم چي صادق دی
مه راځه نژدي

ادبي ټوټه:

حسن او مينه

هو ا کله په چي دښکلي محبوبی دښتون
غمونه راپاندي زور شول:
نوبه ډير ډير خوړيم، ژوند به راته ترڅښو.
نوبه يره گوښه کي کښيناستم اولکه
دلپوني بهمي دشانه سره يوه داسي خو روو
نکي زه زمه کولک:
آخ !!
کاشکي چي دادنيان وای!
که وای وایسا نانو پکتی شهلا
غور بښتک !!
که ایسا بیان هم وای، نو شایسته
خودی نه وای.
که حسن هم وای او مينه دی څه به پیدا
کړد لکه ؟
کمینه هم وای وایسا نانو پکتی بښتون
ولسي سم په ميني پسي
راليزل کيد ۹۹ نوچي بښتون هم پیدا
شو خو سرگدی هم سم
ورسره وای !!
خواوس کله کله دشانه سره داسي کنگي
سه کوم اوچرت وهم چي :
ښه ده چي هر شسته
او داشکسته :
چي کيدای شي دښتون سخت او وژونکي
درد دوصال په توري او مژه لاکي دوا درمان شي
دمصلان بښاده



سال بین المللی زن

در هند باستان زنان همچنانکه در خارج منزل از وضعیت ممتازی برخوردار بودند، در داخل منزل نیز نقش آنان حایز اهمیت فراوانی بود. تعداد زیادی از ایشان شاعر، ریاضی دان و دانشمند الهیات گردیدند. آنان از آزادی کافی برخوردار بودند و در انتخاب شوهر تقریباً آزادی عمل داشتند. در حقیقت زنان در تمام شئون زندگی خصوصاً در ساحات کلتوری، اجتماعی، مذهبی و سیاسی نقش عمده را عهده دار بودند. بدبختانه در قرنهای اخیر در اثر عوامل متعدد زنان موقعیت اجتماعی خود را از دست دادند. از اوایل قرن ۱۹ به بعد یک سلسله کوششها بعمل آمد تا زنان بار دیگر موقعیت ممتاز اجتماعی خود را بدست آورند و آداب اجتماعی و معناتی که موجب از بین بردن حقوق زن میگردد از میان برداشته شود.

در جریان دودعه گذشته در جهت تأمین دلچسپی و علائق زنان مساعی زیادی صورت

زن هسته بی راتشکیل میدهد که بر مدار آن خانه، اجتماع و حتی جامعه انسانی میچرخد. نقش زن در آینده و شکل دادن ملتها

۱۹۷۵ سال بین المللی زن



مختبره عزیزه رشاد

فوی و شدید است. انتظار بیش از حدی خواهد بود اگر توقع داشته باشیم تا هدفهای سال بین المللی زن تنها توسط حکومت برآورده و سازمانها شرط لازمی است.

عکسها از مقیم کابل تایمز

بهرام و کنیزك

از پس شصت سال کز تو گذشت
چون توانی بزیر پای نوشت

سر لشکرش گفت: طرفه تر آنست که دختری چون ماه تمام گوساله را در شانهمی کرد و ناپله شصتم آن به منظر میرساند و بعد باین می آورد و حال گاوی شده است بکردار پیل زنی آنکه به شصت پایه حصار بربرد چون آب نباشد کار بهرام می گوید باورم نیاید.

این سخن وقتی در گرفت که کنیزك كاملا از موضوع مطلع بود و به آرایش خود سرگرمی داشت.

ساعتن وقت را شناخته بود
پیش از آن کار خویش ساخته بود
زیور و زین چینیان بر بست
داد گل را خمیر نرگس مست
ماه را مشک راند بر تقدیم
غمزه را داد جا دوی تعلیم
چشم را سر مه فریب کشید

ناز را بر سرعیتب کشید
سرو و ارتنگ ارغوانی داد
لاله را فد خیز رانی داد

سر لشکر کوشکی داشت که از چشم مردم پنهان بود و برج باری آن بلند. شصت پایه رواق منظر او کرده جای نشست بر سر او دران منظر کنیزك جای داشت. اندرین روزها در کوشک ماده گاوی زاید و آن کنیزك زیبا روی آن را بگردن می گرفت و هر روز در منظر آن کوشک گوساله را از شصت پایه زینه بالای برد. روزی کنیزك به سر لشکر گفت: این گوهرهای که در گوش من آویزان است بگوش و بیازار بفروش و از بهای آن مجلس ترتیب بده و بهرام را که در این حوالی به شکار می آید دعوتش کن.

مجلس مبهانی را ترتیب گرفتند. روزی بهرام به همین حوالی بشکار آمد و ده سرسبزی را دید پرسید این کجا ست، سر لشکر ش گفت در اینجا منزل منست اگر ایشان مبهانی کنند و در خانه من قدم نجه فرمایند، بهرام قبول کرد.

میزبان خوانی گسترد و خانه را آزین نمود بهرام ازین مبهان نوازی مسرور و شگفته گردید.

گفت گای میزبان زرین کاخ
جایگاهت خوشی است و برگ فراخ
لیکن این شصت پایه کاخ بلند
کاسمان بر سرش رود بکمند

گوهر گوشی گوهر آویزش
کرده بازار عاشقان تیزش
ماهرا در نقاب کافوری

بسته چون درسمن گل سوری
پیش آن گو رفت چون مه بدر
ماه در برج گاو باید قدر

کنیزك زیبا روی گاورا پایه پایه بسالا
آورد، در آن منظر که بهرام نشسته بود فرا
آورد، کنیزك گفت که میتواند این گاو بزرگ
را از شصت پایه زینه به بالا آورد.

بهرام گفت این کار شیوه زور مندی نیست
بلکه مشقت و محار است نموده ای.

اندک اندک به سلهای دراز
کرده بی بر طریق ادمان ساز
کنیزك در زیر نقاب گفت: درست است
آیا جد گور از معار است و تعلیم صورت
بدیر نیست و گاو بزرگی را بر شانه کشیدن
از مهارست راست بهرام از اندازه کلامش در
یافت و آن بر بچهره نقاب برداشت، بهرام
خوش شد و او را در کنار گرفت و اشک شوق
از دیده فشاند.

از بدونیک خانه خالی کرد
با بر برخ سخن سکالی کرد
بهرام عذر پیش کرد و گفت:
آتشی گزدم ز خود رانی
من از آن سوختم تو بر جانی

این کنیزك روحنواز همانطور دلبری
آغاز یسد.

بهرام سر لشکر را تحفه عداد زیر آن
فخته و ران را از بین نبرده بود آنگاه بادلشاد
سوی شهر آهنگ نمود
شد سوی شهر شادی انگیزان
کرد در بزم خود شکر ریزان

انلیس

توزون

رئیس تحریر: محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤل عبدالکریم رو هیئا
معاون: بیغله راحله راسخ
مهیتم: علی محمد عثمان زاده
تلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵
تلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
تلفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹
تلفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
سوچورد ۲۶۸۵۱
تلفون ارتباطی معاون ۱۰
تلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴
آدرس: انصاری واپ
وجه اشتراك:
در داخل کشور ۵۰۰ افغانی
در خارج کشور ۲۴ دالر.

دولتی مطبعه

مود و فیشن



Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English